



متن بخشی از سخنان منصور حکمت در پلنوم

نهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری

ایران، نیمه اول نوامبر ۱۹۹۸

بحث حول شعار "جمهوری سوسیالیستی ایران"
این شعار توسط حمید تقوایی طرح و
برای تصویب در دستور دفتر سیاسی قرار
گرفته بود.

توضیح بر این متن پیاده و ادیت، و مقابله شده توسط من:

این نوشته متن پیاده شده و ادیت شده بحثهائی است که منصور حکمت در پنج نوبت در پلنوم نهم حککا طرح کرده است. لازم است توضیح بدهم که من این متن را از روی نوار مباحث پلنوم نهم پیاده، مقابله و ادیت کرده ام و تنها در مواردی که بحث شفاهی را برای قابل فهم شدن آنها در متن کتبی، از نظر ترتیب کلمات و جملات تغییر داده ام، در بقیه موارد اصل را بر حفظ چهارچوب سخنان شفاهی گذاشته ام. با اینحال لازم میدانم تاکید کنم که در شرایطی که منصور حکمت و صاحب این سخنان در میان ما نیست و اگر خود او متن سخنانش را برای چاپ تنظیم و ادیت میکرد، حتما تغییراتی در متن پیاده شده نوارها میداد، مسئولیت کامل انطباق این متن فعلی با بحث شفاهی آنها تماما بر عهده من است.



کمونیست

فروردین ۱۳۸۵ - مارس ۲۰۰۶

Mahane

سردبیر: ایرج فرزاد

باز هم درباره گارد آزادی
موثرترین راه دفاع مردم از خود
در دنیای سیاسی امروز



مصاحبه تلویزیون پرتو با کورش مدرسی

تلویزیون پرتو: دوباره به بحث گارد آزادی میپردازیم. چرا گارد آزادی؟

و آیا این امری مربوط به قبل یا بعد از سقوط جمهوری اسلامی است؟

کورش مدرسی: دو مسئله داریم. اول اینکه جمهوری اسلامی را سرنگون کنیم. و دوم اینکه بعد از سرنگونی تضمین کنیم که جامعه عراقیزه نمیشود. مدنیت جامعه بجای خود باقی خواهد ماند و مردم امکان انتخاب آزاد و آگاه نظام حکومتی خود را خواهند داشت.

قبلا توضیح داده ایم که اگر جمهوری اسلامی را با قیام مردم سرنگون نکنیم اوضاع به شدت خراب تر می شود. امروز ماجراجویی برسر مسئله هسته ای است، فردا فلاکت اقتصادی، فقر و بیکاری دامن این جامعه را در ابعاد وسیع می گیرد. اگر منفعت سرمایه داری ایجاب کرد که سال ۵۷ برای مقابله با یک انقلاب آزادیخواهانه چپ، به هر معنی، جامعه را به طاعون اسلامی مبتلا کند، امروز منفعت همان سرمایه داری ایجاب میکند که جامعه را به طاعون فدرالیسم و قوم پرستی مبتلا کند. همه از آمریکا تا شاهزاده پهلوی و از جمهوری خواهان "لائیک" تا راه کارگر سر به راه دارند ناسیونالیسم، قومی گری و فدرالیسم قومی را باد میزنند.

این روند ابعاد جدیدی به سیاست در ایران داده است. این وضع به این معنی

در صفحه ۷

در صفحات دیگر:

مبارزات کارگران شرکت واحد

تحریک بزرگ و پیچیده، تناسب قوایی نامساعد
(جمع بندی فشرده)

رحمان حسین زاده

نکاتی پیرامون سیاست کنترل محل کار و زیست

عبدالله شریفی

حزب جدید و روشهای کهنه!

پیرامون سخنان حمید تقوایی در پلنوم ۲۴ حککا

مجید حسینی

در باره اوضاع سیاسی ایران

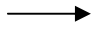
متن سخنرانی مجید حسینی در پلنوم سوم
کمیته مرکزی حزب کمونیست حکمتیست



در باره ینار محمد

زنان بدون مرز - آمریکا

آزادی، برابری، حکومت کارگری!



در ذکر اسامی سخنرانانی که منصور حکمت در فواصل سخنان آنها بحث کرده است، از رفیق ثریا شهابی کمک خواستم و او اسامی چند نفر را که برای من قابل تشخیص نبودند مشخص کرد با اینحال هنوز اسامی چند نفر دیگر نامشخص است که من به جای آنها علامت سوال قرار داده ام. تیتر و سوتیترهای این بحث را من انتخاب کرده ام. کلماتی را که زیر آنها خط تاکید کشیده ام، با برداشت من در متن سخنرانی با تاکید بیان شده اند.

موضوع مورد نقد منصور حکمت در این پلنوم، بیانیه ای سیاسی است که زیر شعار "جمهوری سوسیالیستی" پنهان شده است. انطباق تام و تمام آن مواضع مورد نقد منصور حکمت با مواضع امروز رهبری جدید حزب کمونیست کارگری را هر کس میتواند خود قضاوت کند.

آنچه اکنون و پس از جلدانی ما حکمتیستها در حزب کمونیست کارگری جاری است، دست بالا پیدا کردن سنت سیاسی آقای تقوایی بر سنتی بود که منصور حکمت مدافع و نماینده آن بود. در دوران حیات منصور حکمت و در پلنوم نهم نیز، حمید تقوایی، گاه با "انتقاد از خود" مصلحتی و گاه با در هم آمیختن جوک و لطیفه گویی با بحثهای سیاسی جدی، مثل تمامی موارد تاریخ جلال کمونیسم منصور حکمت از همان کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در سال ۶۱، در یابرداری بر گرایش جان سخت چپ ۵۷ی، این سیستم فکری و گرایش را دست نخورده حفظ کرد. وضعیت فعلی حزب کمونیست کارگری و دفاع بی پرده رهبری این حزب از مواضع همیشگی حمید تقوایی، نشان میدهد که در شرایط فقدان منصور حکمت و خلاصی از فشار ما حکمتیستها، این حزب دیگر نیازی به مصلحت گرایی و پنهان کردن مواضع مورد نقد منصور حکمت نمی بیند. حزب کمونیست کارگری ایران ملتها بود که، به گفته منصور حکمت در سمینار بحث سلبی و اثباتی، روی خط حمید تقوایی فعالیت میکرد. تفاوت این است که در آن دوره مواضع حزب کمونیست کارگری مورد نقد منصور حکمت و زیر فشار کمونیسم و قرار داشت و اکنون دیگر در غیاب منصور حکمت و جلدانی ما حکمتیستها، زبان غامض و خجالتی و معوج چپ سنتی و ادبیات لیبرالیسم چپ و ناسیونالیسم چپ در رهبری حکما، مارژینال و حاشیه ای و استعاره ای و عاریه ای باقی نمانده است.

متن سخنان منصور حکمت در پلنوم نهم و مقایسه آنها با ادبیات جاری حزب کمونیست کارگری ایران، در عین حال بازگو کننده حقایق بنیادی تری در مورد گرایش لیبرالیسم چپ و سوسیالیسم ملی و توهمات چپ ۵۷ی است که در بستر کمونیسم کارگری و در تقابل با حکمتیسم، اکنون دیگر نهایتاً حزب کمونیست کارگری ایران را تماماً "غسل تعمید" داده است. امیدوارم این اظهارات منصور حکمت پرتو دیگری بر روشن ساختن محتوای واقعی و علل جلدانی ما حکمتیستها بیافکند.

ایرج فرزاد

نیمه دوم مارس ۲۰۰۶

منصور حکمت

(نویت اول):

مقدمه و توضیح

بطور عادی میبایست جلسه پلنوم را میگرفتم، منتهی به درخواست من بحثی که در دستور پلنوم قرار گرفت این بود که در مورد افق و آینده حزب کمونیست کارگری، و روش آن، موضوعات مهم مبتلا به ما، کارهایی که باید بکنیم، نوع وظایف و اولویتهایی که در دستور ما قرار میگیرند و نگرش به مسائلی که برای این حزب و یا این جمع ممکن است تازگی داشته باشد، کادریهای زیادی را جمع و یا به عبارت بهتر کادریهای حزب را همراه کنیم برای اینکه دسته جمعی وارد این دوره جدید بشویم. هدفم این بود که شاید بحثی شبیه به سمینار کمونیسم کارگری که داشتیم و مسائلی در آن سطح، اما این بار راجع به فعالیت خود حزب، و نحوه نگاهی که به کار حزب در این دوره اخیر داریم طرح کنم، تا دوباره همراه بشویم و هم فکر بشویم. به یک معنی بحث دو طرفه نیست. من به سهم خودم بحثی را عرضه میکنم و سعی خواهیم کرد که بقیه بحثها روی آن چهارچوب باقی بماند. طبیعی است اگر مباحثی در باره فعالیتهای حزب طرح شوند در روند عمومی کارهای حزب پاسخ میگیرند. اما من میخواهم بحث را با عنوان "حزب و جامعه"، رابطه این حزب با جامعه و حزبی که دارد با نوع فعالیتهایی که انجام میدهد اجتماعی میشود و نگرش ما در باره جنبه های مختلف این مساله با هم بحث بکنیم. این بحث اصلی است که فردا به آن خواهیم پرداخت. یعنی در واقع بحث اصلی ما فردا است که سعی خواهیم کرد تا آخر روز به آن بپردازیم و اگر هم بحث به درازا کشید ممکن است صبح روز بعد را هم به آن اختصاص بدهیم. این بحث اصلی ماست. هدف من هم این است که استخوان بندی کادری این حزب راجع به این بحث افق مشترکی داشته باشد، چه از نظر سبک کار حزب، چه از نظر مسائل تاکتیکی که در مقابل ما هستند، مسائل فنی ای که داریم و خلاصه همه این نکات را به بحث خواهیم گذاشت. دفتر سیاسی برای انتخاب این جمع زجر کشید. ابتدا قرار بود که ۲۰ نفر از کادرها را دعوت کنیم، ظاهراً اگر تعداد را بیشتر میکردیم مشکل کمتر می شد، اما اینطور نیست، عدد را هر اندازه هم بزرگتر کنید، بالاخره عده ای بیرون می افتند که معلوم نیست چرا؟ در هر حال میخواهم توضیح بدهم که امکانات ما همین بوده است، اگر نه، ما علاقمنده بودیم که این بحث را به میان همه کادرها ببریم. ما بعداً تلاش خواهیم کرد یک تور کشوری داشته باشیم، رفقای با نوارهای این جلسات و یا بطور زنده در هر کشوری عده خیلی بیشتری را جمع کنند. چون

بحث مهم است، حزب دارد وارد فاز جدیدی از فعالیتهاش میشود و همه ما باید بدانیم که چکار خواهیم کرد. دعوت به این جلسه مسابقه ای برای گزینش نبوده است. من در نامه به کیوان جاوید که ناراحت شده بود چرا دعوت نشده است. توضیح دادم که عده ای از رفقا هستند چون به کارشان مربوط است، یا عده ای را خواسته ایم باشند تا باصطلاح قدیمی آنها را "سرخط" بیاوریم، عده دیگری به کارها و فعالیتهایی مشغولند که لازم است این مباحث را بشنوند. رفقای هستند که نشریات و روزنامه هائی را منتشر میکنند که لازم است این بحثها و این دیدگاهها را بشنوند. در نتیجه از طرف ما هیچ نوع درجه بندی و مسابقه "ملکه زیبایی" بین کادرها در جریان نیست. هر ترکیبی را انتخاب کنید، ممکن است ترکیب دیگری به همان درجه از قدرت، بیرون مانده باشد. در نتیجه از رفقا میخواهم وقتی به کشورشان برمیگردند این توضیح را برای همه رفقا بدهند. ما آرزو داشتیم که تعداد بیشتری بیایند. آن ۲۰ نفر اولیه هم به حدود ۵۰ نفر رسید. رفقای را دعوت کردیم که به دلایلی نیستند مثل بهروز میلاتی، سیاروش دانشور، سوسن بهنام، رضا جباری، شهرام یوسفی، محمد فضلی، مصطفی رشیدی، رضا شهرستانی، محمد فتاحی و مظفر محمدی. که البته مظفر محمدی عضو کمیته مرکزی است و نتوانست اینجا باشد. این رفقا به دلایل مختلف متأسفانه در این نشست نیستند. میخواستم بدانید که این رفقا دعوت شده بودند.

دستور جلسه امروز، بحث جمهوری سوسیالیستی است که اسناد مربوط به آن را برای همه رفقا فرستاده ایم. که در ادامه به اوضاع سیاسی ایران میپردازیم. رفیق حمید تقوایی بحث جمهوری سوسیالیستی را به عنوان شروع معرفی خواهد کرد.

نویت دوم

بعد از سخنان: حمید تقوایی، بهمین شفیق،؟؟، عبدالله دارابی، ایرج فرزاد، امیربیام، حمید تقوایی (نویت ۲)، ثریا شهابی، رحمان حسین زاده، فاتح شیخ و خالد حاج محمادی.

بیانیه ای پشت شعار جمهوری سوسیالیستی ایران

به نظر من مساله الان به این شکل نیست که ما یک پیچ را رد کرده ایم و حالا میگوئیم برو دور بزن میبایست از طرف دیگر میپیچید. یک خمیر دندان است که از تیویس آمده بیرون، نمیشود گفت خوب حالا یک بیانیه

میدهیم و میگوئیم اسم جمهوری مان این است و کار تمام! این را شش ماه قبل میشد انجام داد. الان این مساله با خود بحثهایی را آورده است. به نظر من این بحثها نمی بایست مشغله حزب میشد، و هنوز هم نباید مشغله حزب بشود. به نظر حزب با مسائلی که با آن روبروست، دقیقاً باید از قلمرو این نوع مباحث فاصله بگیرد. اما الان این بحثها شده است و این جلسه باید به آنها پردازد. نمیشود اعلام کنیم که یک سند منتشر میکنیم و در آن میگوئیم اسم حکومت کارگری ما این است و اسمی برای آن تعیین کرده ایم و تمام. این بحثها نشان داد که نه جایگاه این شعار (جمهوری سوسیالیستی ایران)، که باید جایگاه شعارهای دیگری را برای خودمان تدقیق کنیم. من اهمیت این شعار را در کلمه سوسیالیسم آن نمیدیدم. در دو کلمه دیگر یعنی جمهوری و ایران میدیدم. الان کلمه ایران هم برایم مهم نیست راستش. این شبیه حالتی است که کسی یک احساسی را نسبت به کسی یا پدیده ای داشته است و اکنون فکر میکنند باید آن احساس را بگویند، اگر نه دیر میشود. یعنی احساسی را که همیشه داشته است باید الان بگویند. احساسی که یک روزی میرسد که من یک کاری را امروز میتوانم انجام بدهم. این مهم است و به نظر من این ارزش این شعار بود. ما میتوانستیم یک بیانیه بدهیم و بگوئیم که اوضاع ایران امروز این است، رژیم جمهوری اسلامی دارد در بحران دست و پا میزند، سرنگونی آن امری قابل انتظار است، رفتن جمهوری اسلامی آرزوی مردم است و امر غیرمترقبه ای نخواهد بود، و حال که همه طبقات آلترناتیوهای خود را پیشنهاد میکنند، حزب کمونیست کارگری اعلام میکند که برای جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکند که برنامه یک دنیای بهتر را فوراً پیاده میکند. اگر به این شکل میگوئیم شاید اصلاً این تجمع ضرورتی نداشت. ولی وقتی این را نگفته ایم، و بحث اینطوری مطرح شد که این یک بحث تنوری است، اولین نکاتی که مطرح شد این بود که این بحث(شعار جمهوری سوسیالیستی) مربوط است به وضعیت طبقات دیگر، این بحث مربوط میشود به موقعیت ایران، در پیش بودن یک انقلاب. نه به عنوان عاجل بودن مساله ای که یک شعار کنکرت را دست مردم بدهیم، بلکه با این عنوان که "نان" در دستورمان نبوده است الان با این بحث در دستورمان قرار میگیرد. به این عنوان که حزب یک حزب آکسیونی است، همه اش آکسیون کرده است. که این جنبه در نوشته بهمین روشنی دیده میشود. یعنی کسی که دارد جمهوری سوسیالیستی را تاکید میکند، گویا دارد هویت خودش را به خودش یادآوری میکند که میگوید از آن طرف نزوم دیگر. ما

دیگر بپیچیم. با علم به اینکه این بحث توی این حزب يك مشکلائی را بوجود آورده است که به نظر من باید در این جلسه حل شود.

برنامه کمونیستی و روشهای "عملی" پیاده کردن سوسیالیسم

يك نکته دیگر در بحثها و از جمله در بحث بهمین مطرح شده است و همیشه هم در بحثها بوده است و آن اینکه ما روشهای عملی پیاده کردن کمونیسم را باید توضیح بدهیم چون می‌خواهیم حکومت تشکیل بدهیم دیگر. که توی بحث بهمین هست که لغو مالکیت خصوصی چه جور؟ برقراری مالکیت جمعی چه جور؟ من برنامه را نگاه کردم و دیدم حتی يك کلمه در مورد اینکه چه جور مسکن را مجانی می‌کنیم در آن نیست، يك کلمه در مورد اینکه چه جور با ۱۳ هزار پزشک، طب را مجانی می‌کنیم در آن نیست، يك کلمه در مورد اینکه چه جور آموزش و پرورش را همگانی می‌کنیم در آن نیست. برنامه يك حزب کمونیستی باید پرچم جنبش اش باشد، نه برنامه کاپیته ای که آمده است سر کار. من نظرم این است! برای اینکه ماهیت جنبش ما يك جنبش آلترناتیو ساز است، دارد در مقابل جامعه چیز دیگری قرار میدهد و آدمها وقتی این آلترناتیو را پیدا کردند، به صف آن می‌پیوندند. من گفته ام که طب را مجانی می‌کنیم که معنی اش این است که پس بروید طری برای آن بیاورید. شما از همین الان از من می‌خواهی که چگونه در سال ۲۰۰۶ صنایع را به مالکیت اشتراکی در می آورم؟ من می‌گویم خوب حالا این طرح را سال ۲۰۰۵ برای من بیاور! الان چرا؟ آنوقت صنایع کجاست؟ صاحب اش کی است؟ شاید در آن موقع در پروسه انحصارات افتاده باشد دست دولت، من از حالا چه میدانم چه شکلی است؟ چرا من باید طرح طب ایران را الان بدهم؟ من سرسوزنی با این بحث که کنکرت نقته ایم چگونه سوسیالیسم را می آوریم سمپاتی ندارم. چون با قرائتی که من از مارکس دارم خوانائی ندارد. مانیفست را دادند دست جامعه و رفتند توی روسیه انقلاب کردند. نمیدانم چرا میشود در روسیه انقلاب کرد بدون اینکه دستگاه تشخیص مالکیت اشتراکی را داشته باشی و اینجا نمیشود؟ به نظرم برنامه کارش این نیست، من فکر میکنم برنامه کمونیسم کارگری این نیست. من هم سرگیجگی ثریا (شهابی) را دارم. این بحث قرار است به کجا منجر بشود؟ از نظر من این بحث باید به اینجا منجر بشود که این آشفتهگی تئوریک که به دنبال این بحثها مطرح شده است لااقل جواب بگیرند. من نمی‌گویم حل بشوند، چون این مواضع واقعی آدم هاست،

حمید مصاحبه میکرد و علل انتخاب این شعار را با بحثهایی که آن موقع میکرد، توضیح میداد و به نظر من شدت اغتشاش و موضع غیر منصفانه ای نسبت به ماهیت حزب کمونیست کارگری بیرون میرفت. از دو سو به نظر من: یکی به این معنی که نان عمده است، آلترناتیو طبقات دیگر تمام شده است، فقط ما در صحنه سرنگونی طلبی مانده ایم، که البته رد کردن هر کدام از اینها سه دقیقه طول میکشد. چرا فقط ما مانده ایم؟ مجاهد با همه یال و کویال اش در صحنه سرنگونی طلبی است، خود فرخ نگهدار توی موضع سرنگونی طلبی است. بین کسانی که گز کرده پاره میکنند با کسانی که می‌خواهند جمهوری اسلامی را نگهدارند، باید فرق گذاشت. مثل این است که بگوئیم حزب توده طرفدار سلطنت بود، چون تا يك روز قبل از قیام حاضر نشد به قیام بگوید قیام و حاضر نشد بگوید انقلاب و تا آخرش طرفدار شورای سلطنت بود. آیا من و شما می‌گفتیم که حزب توده از شعار سرنگونی رژیم شاه دست کشیده است؟ من و شما میدانیم که اینها آرزو داشتند که رژیم شاه بالاخره يك روزی سقط بشود. طرف در این مملکت سرنگونی طلب است، اشکال سرنگونی است که اینها دارند بر سرش با هم کلنجار می‌روند. همه جامعه مدنی چی ها سرنگونی طلبی اند که فکر میکنند آهسته آهسته آنقدر آنقدر رقیق جای آخوند غلیظ را بگیرد که يك روزی بی معنی بشوند و بگذارند بروند. اینها گوشه های تئوریک دارند که در نوبت بعدی به آن می‌پردازم. بحث نان هم همینطور است.

"انقلاب" در شرف وقوع

در مورد بحث "انقلابی در شرف وقوع است"، من برای اینکه تکه سوسیالیستی جمهوری سوسیالیستی را بخوام احتیاجی ندارم که انقلابی در شرف وقوع باشد. ولی برای اسم کنکرت آن ممکن است به آن احتیاج داشته باشم. به این معنی آنوقت بحث حمید را میفهمیدم، برای اینکه به من و شما اجازه میدهد که برویم و بگوئیم می‌خواهیم این حکومت را درست کنیم. به من میگفتند تو می‌خواهی انقلاب راه بیاندازی یا این حکومت را می‌خواهی سرکار بیاوری؟ با اینحال من این را توی برنامه نمی‌گذاشتم. در برنامه میگفتم هدف حزب برانداختن جامعه سرمایه داری و برقراری جامعه کمونیستی است و فوری هم. چرا باید جمهوری سوسیالیستی اش را میگفتم؟ این مساله متاسفانه تحت الشعاع این مشکلات تئوریک که بوجود آمده است قرار گرفته است. برای من یکی دیگر ساده نیست که دنده عقب بگیرم و بروم از سر آن پیچ

دلیلی ندارد آنرا عوض کنیم. می‌خواهم بگویم کنکرت های جمهوری سوسیالیستی ایران، دور بر (کلمه) "سوسیالیستی" است.

بازگشت به ذهنیت چپ ۵۷

در صورتی که در تشکیلات این برداشت رفت که گویا "سوسیالیسم" این شعار است که داریم به عنوان يك چیز نو می‌گوئیم. و من همان موقع دلواپسی ام را به حمید و به اصغر گفتم. برای اینکه حمید در بحث تلفنی به من گفت که در درون تشکیلات گفته اند با آمدن این بحث "فهمیدیم که انحراف ما کجاست"، "اشتباه بلشویکها را تشخیص دادیم" و غیره. و من گفتم که اتفاقا بلشویکها با شعار سوسیالیسم آمدند قدرت را گرفتند. چه چیزی را ما "فهمیدیم"؟ به نظر من مطالب بهمین و بخشی از مطلب خود حمید در شرایطی که حزب میرود سراغ سوسیالیسم و سراغ مردم، می‌روند سراغ بحثهای رزمندگان که دو سال دیگر از آن بیرون نمی آیم. این دارد در جهت عکس شعاری که داده میشود ما را سوق میدهد. این شیوه بحث ما را دارد می برد توی لاک بحثهای تئوریک که: "آیا اصلا ما سوسیالیستی بوده ایم یا نه؟" اینکه آکسیونیستیم و سوسیالیسم را همیشه کنکرت دیده ایم یا کشکی و عمومی؟ ویا ما همیشه سوسیالیسم را عام میدیدیم! من فکر نمیکنم هیچوقت ما سوسیالیسم را عام میدیدیم. اتفاقا اتهامی که به ما میزنند این است که يك مشت سوسیالیست "کله خر" اند که تا به قدرت می‌رسند می‌خواهند سوسیالیسم را پیاده کنند. این را پدی خسرشاهی می‌گویند و هر گروه دیگری به ما می‌گویند داریم "ذهنی گرائی" میکنیم. می‌گویند این کمونیسم به این سرعت قابل پیاده شدن نیست. به نظر من اشکال نحوه ای که این بحث مطرح شد این بود که روی سوسیالیسم يك علامت سوال گذاشت، روی سوسیالیسم تاکوننی حزب علامت سوال گذاشت. و آنهایی که معتقد بودند که سوسیالیستی هستیم به دیگرانی که میگفتند نه نیستیم (در درون حزب) جواب بدهند. استدلال هم این است که داریم فقط با فائزه رفسنجانی طرف می‌شویم. و این (طرح شعار) باعث شد که حزب ما از مجرای دیگری سیر کند و این به نظرم ضرر این بحث بود. از نظر من به عنوان يك طرف این بحث، اگر این جمع بتواند خمیر دندان را دوباره توی لوله اش فرو کند، موفق است. به این معنی که بتوانیم دريك موقعیت فکری ای قرار بگیریم که روی آن بحث برگردیم. نمیشد آن بحث را تصویب کرد، برای اینکه بعدش بهمین مصاحبه میکرد و علل انتخاب این شعار را با همین بحثهایی که همین الان توضیح داده است، توضیح میداد.

قرار بود جمهوری سوسیالیستی درست بکنیم، اما زیادی آکسیونیست هستیم. حزب در حالی که باید به نان بپردازد، به کارگران بپردازد، دارد مثلا آکسیون علیه فائزه رفسنجانی می‌گذارد. ما در میان کارگران کار نمی‌کنیم. پشت این بحث، يك بیانیه ای است راجع به وجود يك حزبی به اسم حزب کمونیست کارگری که گویا باید خودش را تصحیح کند. برداشت‌هایش را تصحیح کند، روش اش را تصحیح کند، و الی آخر. والا اگر يك روزی خود ما بگوئیم اسم حکومت کارگری مان را جمهوری سوسیالیستی می‌گذاریم در شرایطی که مشروطه چی برای آلترناتیو خودش کار میکند، مثل روز روشن است. می‌برسند چرا با مجاهد یکی نمیشود می‌گویم برای اینکه ما برای جمهوری سوسیالیستی مبارزه می‌کنیم. چرا با خلقیون و جنبش شرق زده ناسیونالیستی نیروم جمهوری خلق درست کنیم؟ برای اینکه ما برای جمهوری سوسیالیستی مبارزه می‌کنیم. اینها را به راحتی میشد گفت. اما طرح شعار جمهوری سوسیالیستی با خودش بحثهایی را آورده است که از نظر تئوریک باید جواب بگیرند. من فکر نمیکنم که این يك بحث برنامه ای است. برای اینکه در سال معینی يك بحث "برنامه ای" اجزائی را طرح می‌کند که در شکل کنکرت آنها ممکن است رد بشوند. سوسیالیسم آن هیچوقت رد نمیشود، اما کلمه جمهوری و کلمه ایران میتواند رد بشوند. در سالهای قبل از طرح بحثهای مربوط به دمکراسی، توهمات و واقعات، ممکن بود در اسم جمهوری مورد نظرتان، اسم دمکراتیک را می‌گنجانید. بحث ایران هم در این شعار چنین است. ما می‌خواهیم برویم جمهوری سوسیالیستی ایران درست کنیم؟ بیخ گوشمان افغانستان مضمحل بشود؟ و شوروی مضمحل بشود؟ اگر شما يك جمهوری سوسیالیستی درست میکنید چرا مرزهایش محدود به ایران است؟ کی گفته است استراتژی حزب ما تشکیل يك جمهوری سوسیالیستی محلود به مرزهای ایران است؟ وقتی افغانستان و روسیه اینطور شده اند، ما داریم خود را محلود می‌کنیم به يك مرزهایی که در معاهده گلستان و ترکمانچای تعیین شده اند؟ ما به این ترتیب بدون هیچ دلیلی پاکستان و افغانستان و غیره را که خودشان می‌خواهند یا ممکن است بخواهند با ما بیایند، محروم کرده ایم. آیا ما خواهیم گفت ببخشید! برنامه ما را محدود کرده است به ایران شما برو با طالبان ات، يك فکری بکن؟ می‌خواهم بگویم اتفاقا دو جزء کنکرت آن شعار (جمهوری سوسیالیستی ایران) برنامه ای نیست. آن چیزی که برنامه ای سهل است که هویتی است، "سوسیالیستی" (این شعار) است که هیچ

مرگ بر جمهوری اسلامی!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

که حزب را در مبارزه سوسیالیستی اش برای کسب قدرت تند و تیز بکند، و درست این شعار توی چهارچوب و یک کانتکستی مطرح میشود که اگر آنرا پذیری باید دست از مبارزه سیاسی بکشی، برگردی به (درون) حزب خودت که دوباره سوسیالیسم و اکتیویسم سوسیالیستی را معنی کنی. دوباره برگردی توی حزب خودت که بگویی اینطور نیست، کمونیستها باید بروند توی جنبش زنان فعالیت کنند، کمونیستها باید توی اتحادیه‌ها فعالیت کنند، کمونیستها باید توی جنگ (در شرایط جنگ) فعالیت بکنند، که بگویم اینها سوسیالیسم است. سوسیالیسم حرف زدن راجع به سوسیالیسم نیست یا "یک بار دیگر ملاحظاتی بر ترستی". اینها هم واضح است سوسیالیسم است، اما سوسیالیسمی که قدرت را میخواهد میروند در مسائل جامعه دخالت میکند. مگر ناسیونالیستها فقط وقتی زیر سرود کشورشان ایستاده اند، ناسیونالیست اند؟ یا وقتی در مورد مهاجرت هم اظهار نظر میکنند میشود به آنها گفت ناسیونالیست؟ وقتی در باره اقتصاد هم اظهار نظر میکنند میشود دید ناسیونالیست اند؟ یا در جنگشان هم میشود دید ناسیونالیست اند؟ آیا فقط وقتی دارند قریان صریستان، یا آلمان یا ایران میروند، فقط آن موقع ناسیونالیست اند؟ جنبشهای اجتماعی با هزار و یک مساله درگیر میشوند، چه ناسیونالیست هایش، چه فاشیست ها و چه سوسیالیست هایش. از آنجا میشود فهمید. در نتیجه من مشکل با بحث حمید این بود. من به سهم خود میگویم که این بحثها مشروع اند، اما کاری که بحث حمید کرد این بود که: "پس! معلوم شد به اندازه کافی سوسیالیست نبوده ایم"، این را به خود رفیق حمید هم تلفی گفتم که این تاثیرات را خواهد داشت. میدانستم اینطوری خواهد شد. حمید گفت بالاخره این بحثها یک موقعی طرح میشوند. گفتم آره. الان دارم میگویم هر بحثی میتواند بشود، ولی چرا باید به بحث اصلی تبدیل بشود؟ به همان اندازه ای که والور آن بحث و جایگاه آن است. بحث اینکه حزب به اندازه کافی سوسیالیست نیست یک بحث خیلی معتبر است که میشود راجع به آن بحث کرد، راجع به آن بنویسند، وقت به آن اختصاص داد و اظهار نظر کنند. ولی چه دلیلی دارد، چه دلیلی دارد که مرکزیت این حزب به این بحث آن والور و اعتباری را به آن بدهد که ندارد؟ ما از داخل حزب میدانیم که حزب چقدر سوسیالیست است. برنامه حزب معلوم است که چقدر سوسیالیست است. همان قدر که نیو لیبر میدانند چقدر سوسیالیست نیست، ما میدانیم که چقدر سوسیالیستیم. مردم ما را به اسم سوسیالیست میشناسند، هیچ متدولوژی علمی و آکادمیکی در تاریخ جهان، احزاب را برحسب استنباطی که از اطلاعاتی های دوره اخیر کادراهایش گرفته اند، دسته بندی نکرده اند. ما چرا باید به این متدولوژی غلط، این

میزند، یا راجع به فائزه رفسنجانی حرف میزند و یا راجع به آزادی بیان حرف میزند و یا مذهب، خود این تصویر، تصویر غیر سوسیالیستی از تحزب است. من در این مورد فردا بیشتر حرف میزنم. خود این تصویر، تصویر سوسیالیسمی است که میتواند راجع به خودش حرف بزند. یعنی وقتی سوسیالیسم راجع به خودش حرف میزند، سوسیالیست است، وقتی رو به جامعه حرف میزند، دیگر سوسیالیست نیست، چونکه هیچ سندی ارائه نمیدهد که نشان بدهد فرضاً "ایدئولوژی آلمانی" در کجای اطلاعاتی اش آمده است! من همانطور که گفتم فردا بیشتر در این مورد حرف میزنم. اما تا جایی که به بحث رفیق حمید مربوط است، بحث او، کانال را جلو این دیدگاه (بحث) در حزب کمونیست کارگری باز میکند. یعنی کانالی جلو نارضایتی از حزب باز میکند. که البته (بیان) نارضایتی مشروع است، اما نکته من مشروعیت نظر مخالف نیست، هزار چیز دیگر مشروع است. سادومازوخیسیم Sadomasochism هم مشروع است. خیلی چیزها در جامعه مشروع است که شما اجازه نمیدهد به ایشوی issue اولیه ای که ذهن همه آدمها را اشغال میکند، تبدیل شود. یعنی سعی میکنید که هزار و یک مساله مشروع را که جای خودش دارد، یکباره سرنوشت آدمها را رقم زنند. شما سعی میکنید که سرنوشت آدمها را عقاید مهم رقم بزنند، وگرنه همه عقاید مشروع است. هر نظری میشود داشت، هر برداشتی از حزب کمونیست کارگری میشود داشت، میشود در باره آن بحث کرد، کتاب نوشت و نقد کرد، میشود راجع به آن بهانه گرفت، ولی چه کسی اجازه میدهد که همه این نظراتی که مشروع اند و به هیچکس بخاطر داشتن آن نظرات تروثروئی نمیکند، مشغله یک جریان سیاسی بشود و تبدیل شود به مشخصه و مولفه سایکالوژی اولیتهای آن دوره اش؟ این است مشکل بحث حمید. وگرنه ممکن است خود حمید یا جعفر فکر کرده که ما را به اندازه کافی سوسیالیستی نمیداند، این به نظر من هیچ ایرادی ندارد. استنتاج منطقی از بحثهای رفیق حمید را هم بهمین و هم جعفر میکنند. این را به خود حمید هم گفته ام. جعفر میگوید آره اینطوری است، بهمین هم میگوید آره اینطوری است، این شعار کمک میکند که روی سوسیالیسم حزب مکث بشود، و از قبل قسم میخورد، فکر میکند لازم است قسم بخورد، که به سوسیالیسم معتقد است. بهمین میگوید: "وقتی میگویم به سوسیالیسم معتقدم، یک تصویر مکانیکی از سوسیالیسم ندارم و در پروسه ای باید مکانیسم اش را بدانیم که بالاخره چکار باید بکنیم". چه شعار را قبول بکنند چه قبول نکنند، هر دو معتقدند که حزب به اندازه کافی روی سوسیالیسم خم نشده است. من مشکل بحث حمید را این میدانم. ظاهر قضیه این است که یک کسی آمده است که یک شعاری را بدست حزب بدهد

اجتماعی آن حزب و نهایتاً از برنامه سیاسی اعلام شده اش و یا اساساً از تصویر رهبری آن حزب از وظایفش در آن دوره، میگیرد. تونی بلر سرکار آمده است، پس لیبر پارتی روی آن خط است. ممکن است تونی بن در این فاصله توی این حزب صد تا اعلامیه چپی هم بدهد و درست در دعوا بر سر مالکیت ملی احتمالاً دهها و صدها اعلامیه از گروههای میلیتانت حزب لیبر در آمده است دال بر اینکه خیر! حزب لیبر، حزب کارگران است و از این ادعاها. و رفیق جعفر فکر نمیکنم از نظر علمی حاضر باشد آنها را به پای لیبر پارتی بنویسد. در نتیجه این بحثها به نظر من نشان دهنده کل معضل است. رفیق حمید توی صفحه معینی دارد حرف میزند، اما در ادامه اش کمک میکند به این بحث که گویا حزب چهره سوسیالیستی نداشته است و با این شعار (جمهوری سوسیالیستی ایران)، پیدا خواهد کرد. من در نوشته ام به همین اعتراض داشتم. و گفتم این نه فقط غیر ایزکتیو، غیر واقعی و غیر منصفانه است، بلکه برای ما دردسر درست میکند. یعنی از این سو من و چند نفر که مثل من فکر میکنند میگویند اصلاً اینطور نیست و تصویری که از بیرون از حزب هست به عنوان یک حزب عده ای "کل خر" است و در مقابل این تصویر غیر واقعی از (درون خود ما) من باید بیایم جواب رفیق خودم را بدهم. که (بابا) تصویر حزب ما این نیست! من در نوشته اولم دقیقاً این را نوشتم که چنین تصویری از حزب ارائه میدهد و این حزب اینطور نیست. حزب کمونیست کارگری را که با اطلاعاتی های اعضایش که میگویند مثلاً از جنگ فرار کنید به همان اندازه بلشویکی است. فکر نمیکنم اگر ما در اطلاعاتی هایمان بنویسیم: "پیروز باد نیروهای مولده بر مناسبات کج و کوله تولید!، آتوق میگویند این اطلاعاتی سوسیالیستی است! من نمیدانم چه جوری میشود در باره سوسیالیسم هر روز اطلاعاتی صادر کرد؟ سوسیالیستها در جنگ، راجع به جنگ اطلاعاتی میدهند، در مبارزه ضد مذهبی علیه مذهب اطلاعاتی میدهند، برای برابری زن و مرد اطلاعاتی میدهند، در مبارزه بر سر دستمزد اطلاعاتی میدهند. کمونیستها در جامعه راجع به مسائل جامعه اطلاعاتی میدهند. کمونیستها راجع به خودشان اطلاعاتی نمیدهند! مثل آنهایی که از فضا آمده اند و میگویند من از کره مریخ آمده ام. کسی این را هر روز نمیگوید. تو میگوئی داری چکار میکنی، در یک جنگی درگیر هستی، در آن جنگ شعار میدهی و موضع خودت را بیان میکنی.

نظرات "مشروع" و عقاید مهم

خود نفس این تصویر سازی از حزب کمونیست کارگری که دیگر حالا سوسیالیستی نیست چون یک مدتی است راجع به سنگسار حرف

بالاخره مواضعشان است. ولی باید روش بشود که روش جلسه یا لااقل روش رهبری حزب ما در مقابل بحثهای تئوریک ای که این بحث همراه خود آورد، چیست؟ نه در رابطه با خود شعار. خود شعار به نظر من یک زخمی شده است که یا باید ترمیم پیدا کند. یا لااقل باید یک وقتی به سراغ این شعار رفت که این یال و کوپال را همراه نداشته نباشد. من شخصاً احساس راحتی با این شعار نمیکنم.

نویت سوم

بعد از حرفهای حمید تقوائی، بهمین شفیق،؟؟، جلال محمودزاده، محسن ابراهیمی، محمد آسنگران، سوبید احمد، محمود قزوینی، آذرماجلی، مجید حسینی، حمید تقوائی (نویت ۲)، بهمین شفیق (نویت ۲)، جعفر رسا، حسین مرادیگی (حمه سور)، شهلا دانشفر.

رفیق جعفر دقیقاً معضل ما را ترسیم کرد و آنهم این است که بحثهای رفیق امیر (حمید تقوائی) این استنباط را میداد و به یک معنی این حرف را در خودش داشت که شعار جمهوری سوسیالیستی ایران، مستقل از کنکرت بودنش، سواي خواص تاکتیکی و خواص سیاسی که میتواند داشته باشد، دارد به درست تاکید را روی سوسیالیسم حزب ما میگذارد. حال آنکه حزب ظاهر، چه ایمج آن و چه چهره آن سوسیالیستی نیست. و رفیق جعفر مثال میزند و میگوید بیانیتهای ما و اطلاعاتی های حزب را بخوانید، تا ببینید راجع به چه چیزهاست؟ من که اتفاقاً آثار لنین را مرور کردم و حزب بلشویک را یک حزب سوسیالیست میشناختم، هر بیانیتهای حزب بلشویک در سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۷ را که میبینم نمیدانم شعارهای: "نان"، "آزادی"، "سربازان از جبهه جنگ فرار کنید!"، یا "تزار باید برود"، یا "گرنسکی را قبول نداریم" و یا "همه قدرت به شوراها" چقدر فی نفسه سوسیالیستی است؟ هیچکدام از این شعارها به تنهایی هیچ رگه سوسیالیستی ویژه ای ندارد. رفیق جعفر هیچوقت تلقی اش از حزب لیبر انگلستان را از بیانیتهای روزمره آقای رابین کووف نمیگیرد، بلکه پلانفرم نیو لیبر را نگاه میکند و ببیند میخواهند چکار کنند. تصورش از شورودر در آلمان را از بیانات روزمره هیچکدام از مقامات حزب شورودر که فکر نمیکنم هیچکدام از ما آنها را بشناسند، نمیگیرد. بلکه از این میگیرد که سوسیال دمکراسی آلمان با چه برنامه ای سر کار آمده است. تصویرش را هم از سوسیال دمکراسی سوئد با این روش نمیگیرد، تصویرش را از ANC از اینها نمیگیرد، تصویرش را از زیاتیتست های مکزیک، از جنبش دهقانهای محجبه مکزیک، از اینجا نمیگیرد، تصویرش را از هیچ حزب دیگری از روی اطلاعاتی های روزمره فعالین اش نمیگیرد. بلکه از ایمج

نارضایتی بر مبنای يك سوء تعبیر میدان بدیم که باید پشت شعار سوسیالیسم خودش را توضیح بدهد؟ این میتواند برود با همان موضع خودش را توضیح بدهد که: "به نظر من حزب به اندازه کافی سوسیالیستی نیست". چرا من که آمده ام شعار تصویب کرده ام که "زنده باد جمهوری سوسیالیستی ایران" يك فرش قرمز در دیدگاه عموم پهن کنم که آها! دیدید درست شد؟ چون جلو این دیدگاه را نمیشود گرفت و نباید هم گرفت. رفیق جعفر با این شعار توضیح خودش را دارد، که سوسیالیسم حزب در طول یکسال گذشته ضعیف شده بود و ما حالا داریم با این شعار آنرا تصحیح میکنیم. کسی نمیتواند جعفر را سانسور کند، نباید سانسور کند. اما این یعنی پهن کردن فرش قرمز برای يك اندیشه حاشیه ای. به يك نارضایتی ضعیف، به يك ایدئولوژی مارچینال حزب خودش را مطرح کند. این به نظر من اساس نادرستی این شعار است. گفتیم اگر بناسد این کار را بکنند، من از خیر شعار میگذرم. اگر شرایطی که این شعار بخاطر شیوه مشخص مطرح شدنش به آن آویزان است، این است، من از خیر این شعار میگذرم. و من با تیب خاطر صبر میکنم و خوب که نگاه کردم و دیدم کسی نیست دوباره مطرح میکنم. وقتی این بحثهای (آویزان) به این شعار بعدا يك جانی رد شدند، بعدا دوباره آنرا مطرح میکنم. به نظر من درست نیست که فردا تبیین رفیق جعفر در دفاع از این شعار برود توی روزنامه های ما. نه فقط بخاطر نظر رفیق جعفر، بلکه به این خاطر که این دیدگاه غلط است، متناقض است با حقیقت، متناقض است با واقعیات حزب، ناشی از دیدگاه يك عده از رفقا است در رابطه با حزب و نه ناشی از يك ارزیابی ایزکتیو از حزب و نه يك درک متدولوژیک ایزکتیو از احزاب. به هیچکدام از اینها متکی نیست. از پیش میشود فهمید کی ها می آیند این را میگویند. وقتی رفیق حمید آن شعار را مطرح میکنند من از پیش لیست کسانی که این بحثها را میکنند، دارم. اینقدر معلوم است که این بحث می افتد در متن بحثهای قبلی این حزب که کی چه چیزی گفته است. در نتیجه رفیق حمید بعینه دید که این شعار تبدیل شده است به اینکه شعار جمهوری سوسیالیستی بار دیگر پس از يك دوره سرگشتگی، يك دوره چپ و راست زدن، يك دوره تبدیل شدن به يك حزب آکسیونیستی، بعد از يك دوره حزب جنبشها شدن، حزب کمونیست کارگری فوکوس خود را بازیافت، و رفت روی مساله سوسیالیسم! یعنی طیاره ای که پرواز کرده بود و وارد قلمرو سیاست در جامعه شده بود، دوباره نشست و پارک کرد و سویچش را داد دست تفکر فرقه ای و آمدند

بیرون. حمید این را نمیخواهد، جعفر این را نمیخواهد، و بهمین هم این را نمیخواهد، ولی به نظر من نتیجه این نوع تصویب این شعار و نتیجه این جور طرح این شعار این است. يك نکته را که اینجا درباره "انقلاب" گفتند، بگویم. من برخلاف کسانی که اینجا صحبت کردند معتقدم که انقلاب کار ما نیست، از مارکس این را فهمیدم که پس از اینکه جامعه بطور اساسی از توسعه بیشتر در چهارچوب خود ناتوان است، جوامع وارد دوره انقلابات میشوند، حکومتها زیر سوال میروند، مکاتب فکری زیر و رو میشوند، جوامع دچار تلاطم میشوند. بحث ما این است که کارگران در چنین شرایطی قدرت را بگیرند. قرار نیست ما انقلاب را بسازیم. قرار نیست ما انقلاب راه بیاندازیم. اصلا من معنی، من انقلاب راه میاندازم را نمی فهمم. شما میتوانید جنگ راه بیاندازید و احتمالا در جنگ هم پیروز بشوید و احتمالا حکومتها را هم ساقط کنی. مائوتسه تونگ توی يك انقلاب پیروز نشد، در جنگ پیروز شد. حزب کمونیست چین در يك جنگ سر کار آمد، نه در يك انقلاب. مردم همینطوری داشتند میرفتند، ارتش سرخ رفت کومین تانگ را انداخت توی تایوان و تمام شد. کسی توی چین مشغول انقلاب نبود. انقلاب را که در شانگهای سرکوب کردند و انقلاب رفت! بیست سال بعدش که کسی با تفنگش یارو را بیرون کرده است که اسمش انقلاب چین نیست. انقلاب بلشویکی، انقلاب بود، بدون دخالت بلشویکها شروع شد و بلشویکها در آن قدرت را گرفتند. بهرحال میخوام بگویم خود این بحث يك پلاتفرم دیگر است. من برای اینکه بگویم زنده باد جمهوری سوسیالیستی احتیاجی به دیدن افق انقلاب ندارم. من احتیاج به دیدن این دارم که مردم دارند به ما توجه میکنند و مردم احتیاج دارند که يك حرف روشن از ما بشنوند. شعار نباید تئوریک باشد، شعار باید روشن باشد. خودم راستش راجع به خود جمهوری سوسیالیستی الان مشکل دارم. برای اینکه به نظر مردم میدانند که جمهوری سوسیالیستی ما از نوع بلغارستان و کره شمالی نیست. این برایم جای تعمق است وای کاش جلسه بیشتر روی این میرفت. کسی جواب درستی به من نداد. این الان نگرانی اصلی من است. (اظهار نظر یکی از حضار از داخل سالن رشته کلام را در اینجا پاره میکنند)

این بحث بهمین که بحث حمید خیلی انقلاب را نزدیک می بیند، يك درجه ای حقیقت در آن هست. در بحث حمید انقلاب خیلی همین پشت این پیچ است. من نمیدانم چند درصد این جلسه با این تبیین موافق اند که انقلاب همین بغل است و ما کافی است که فقط

مهرمان را به آن بزیم؟ ممکن است راستش انقلاب نشود. نه به دلایلی که بهمین بخاطر نشریه توس میگوید، (خنده حضار) ولی به نظر من ممکن است انقلاب نشود. وقتی رفیق حمید میگوید بنویسیم زنده باد جمهوری سوسیالیستی مردم میگویند یعنی چه؟ فرض کنید دوبله این شعار را به انگلیسی نوشتیم که زنده باد جمهوری سوسیالیستی ایران. مردم اروپا فکر میکنند يك همچین جمهوری ای تشکیل شده است. فکر نمیکنند که تو داری از يك چیزی حرف میزنی که آرزویت است. زیر اعلامیه بنویسی **Long live the Socialist Republic of Iran** میگویند کجا؟ کوهی را گرفته اید؟ اگر هم برقرار باد منظور است که دیگر ایران را نمیخواهد. یعنی برقرار باد جمهوری سوسیالیستی. خود جمهوری سوسیالیستی يك درجه کنکرت بودن را از بین می برد که این ضررش است. ولی شاید مشکل بیشتر سر جمهوری است؟ نمیدانم بهرحال این بحث را دوست دارم بشنوم.

بدهمی هم میتواند به نیروی اجتماعی تبدیل شود

من مشکل متدولوژیک با این بحث را در ابتدا گفتم. شروع این بحث طوری بوده است که با خودش دیدگاههایی را آورده است و به آنها مشروعیت داده است که اگر این دیدگاهها روی پای خودشان بایستند و اگر با پاسنه کش و فورس force این شعار نخواهند بایند تو، آن نیرو نیستند توی حزب. آن قدرت را در تفکر این حزب ندارند، آن مشروعیت را در آن حزب برای طرح شدن ندارند و جلب کردن این درجه از توجه. این شعار با این روشی که خودش را مطرح کرده است، فرش قرمز پهن کرده است برای اندیشه های مارچینال توی حزب، که بصورت انتقادات اساسی در بیایند. این را به نظر من نباید میدان داد.

نویت چهارم

پس از سخنان: فرید پرتوی، فاتح بهرامی، رضا مقدم، حسن وارش، شهرام صنیعی، رحمت فاتحی، سیاوش مدرسی، علی جوادی، حمید تقوایی، بهمن شفیق، جعفر رسا، کورش مدرسی، مصطفی صابر، فرهاد بشارت، مینا احمی، مریم کوشا، صالح سرداری، امیر پیام، ثریا شهابی، رحمان حسین زاده.

فکر کردم آخرین جمع بندی خودم را در يك چند دقیقه ای بگویم. وقتی من نوشته رفیق حمید را خواندم و همه رفقا گفتند همگی خوشحال شدند، اما من که همانوقت نوشته رفیق حمید

را خواندم بشدت ناراحت شدم. خیلی هم ناراحت شدم، بخاطر اینکه قبلا تلفنی نیت اش را به من گفته بود، خیلی خوشحال شدم، فکر کردم رفیق حمید دارد میگوید که حزب وارد فاز می شود که برای قدرت گیری در ایران قد علم کند و این با گفتن يك حرف مشخص راجع به قدرت سیاسی ممکن است. حکومت کاری که برنامه عمل جنبش ماست، اما چیزی که می خواهد قدرت را بگیرد بگوید ما می خواهیم بنیامین جمهوری سوسیالیستی را تشکیل بدیم. من گفتم این ایده خیلی خوبی است. اوضاع ایران دارد باز میشود و این خیلی خوب است. اما نوشته حمید که آمد، بحث را برد روی شرایط ذهنی و عینی و انقلابیگری طبقات دیگر. این متدولوژی ای بود که من بیست سال پیش پشت سر گذاشته بودم و اصلا راجع به این مقولات اینطوری فکر نمی کردم. بیست سال است که لااقل اینطوری فکر نمیکنم که گویا باید نشان داد انقلاب شدنی است تا انقلاب را بخواهم. یا اینکه (گویا) باید بدانم که برابری شدنی است تا آنرا بخواهم. یا اینکه چون وقت آن رسیده است، آنرا می خواهم. من همیشه معتقد بوده ام که اهدافی داریم که میگوئیم تا شدنی بشوند. به همین دلیل بشدت ناراحت شدم. این بحث رفیق حمید يك دنباله جرح رو به عقب دارد. راستش در مکالمه تلفنی هم این توی بحث رفیق حمید بود که همه ما را با سکولاریسم و مدرنیسم میشناسند نه با سوسیالیسم و يك چنین بحثی (شعار جمهوری سوسیالیستی) ما را میگذارد جای درست آن. من با چنین بحثی اصلا موافق نیستم. این يك دلیل ناراحتی من بود. من اصلا پیش بینی نمی کردم که جعفر یا بهمین چه چیزهایی میگفتند. به يك معنی این بحث داشت به حزب يك نسبتی میداد که عقب تر از آنچه است که خود حزب هست. داری میگوئی که حزب ما در شرایط فکری سال ۵۷ است، آنهم نه در موضع اتحاد مبارزان کمونیست، بلکه موضع رزمندگان. که حزب باید شرایط عینی و ذهنی و مرحله انقلاب ترسیم کند تا بتواند در این جنبشی که در حرکت است چه می خواهد بگوید و چه تصمیمی بگیرد. من اصلا این را قبول ندارم. بنابراین نوشته رفیق حمید به نظر من غلط بود. يك چنین نوشته غلطی، مثل هر کار غلط دیگری نمیتواند در زندگی آدم، هیچ تاثیری نداشته باشد. تاثیر آن، لزوما تاثیرات تئوریک آن کار غلط نیست، بلکه تاثیرات عینی و ایزکتیو آن کار غلط است. می آئی به حزب میگوئی که حزب در کارش به اندازه کافی سوسیالیست نیست. رفیق حمید در نوشته اول خود ممکن است اصلا اینطوری فکر نمی کرده و فکر نمیکنند. اما این را گفته است. این چهارچوب را برای دیگران گذاشته است که از

نه هویت قومی، نه هویت مذهبی، زنده باد هویت انسانی!

آنجائی که مکث جمهوری سوسیالیستی ایران روی کلمه سوسیالیستی آن است نه بر جمهوری ایران، دارد تاکیدش را بار دیگر به درست بر سوسیالیسم گذاشته است. منم میدانم برای جنبشی که دارد از سوسیالیسم فرقه ای دفاع میکند، کسانی که باید بنشینند و کتاب و اوراد قدیمی شان را با کاغذی بدون اینکه آنرا نجس بکنند، قرائت کنند این است که فکر میکنند تعلق به جنبش سوسیالیستی یعنی این که راجع به سوسیالیسم با خودشان و با ترمهائی راجع به خودشان حرف بزنند. این یعنی (عطف) توجه به کسانی که نمیخواهند با حزبی بیایند که با سر بلند از مدرنیسم دفاع میکنند، از بچه ها دفاع میکنند، به اسلام حمله میکنند، شخصیتهایش علنی میشوند و میگویند من خودم را نماینده جوانها میدانم و هر دفعه هم لازم نیست قسم بخورد که من کمونیستم. به عنوان کسی این حرفها را میزند که فکر میکند بیست سال است کمونیست است، این مسجل است. من فکر نمیکنم که رفیق حمید و یا هر کدام از شما را به عنوان سوسیال دمکرات بشناسم. من فکر نمیکنم من را به عنوان یک مارکسیست میشناسند. چه اطلاعیه بدهم و چه ندهم، من را به عنوان یک مارکسیست میشناسند، تو را به عنوان یک مارکسیست میشناسند. چرا من باید برای اطمینان خاطر رفیق خودم هر سال یک چند کلمه ای راجع به سوسیالیسم اطلاعیه بدهم که رفیق خودمان یادش باشد که منصور حکمت یا حمید تقزائی سوسیالیست آن جامعه است؟ ما را به عنوان کمونیستهای این جامعه میشناسند، وقتی هم رفتیم توی مبارزه بر سر آموزش و پرورش به عنوان مدافعین یک خط مشی کمونیستی می آیند سراغ ما. میخوام بگویم برای من یک عقبگرد بزرگی محسوب میشود که فکر کنیم با زبان بیست سال پیش، متدولوژی تحلیلی بیست سال پیش، با دشمنان بیست سال پیش، با مخالفین بیست سال پیش در یک چنین سندی ما را قدمی پیش برد. این به نظر من غلط بود.

در دفتر سیاسی هم بحث شد، و گفتند که خوب این شعار را تصویب میکنیم و تو روایت خود را به عنوان مقدمه بر آن بگو. گفتم اولاً من صاحب شعار رفیق حمید تقزائی نمیشوم، او مطرح کرده است و حتما خودش دفاع خواهد کرد. من گفتم عزیز جان! من خیلی وقت است حزب را اینطوری نمی بینیم، جامعه را اینطوری نمی بینیم، ما رابطه خود را با جامعه خیلی وقت است اینطوری نمی بینیم. رابطه خودمان را با احزاب دیگر خیلی وقت است اینطوری نمی بینیم. اگر همه شان هم انقلابی باشند، انقلابیگری خودمان را ترجیح میدهیم. لازم نیست ثابت کنیم دیگران درمانده اند تا بگوئیم نوبت ما رسیده است. ما همه اینها را باید بحث کنیم. اگر این دیدگاه با این شعار طرح شده است، این دیدگاه باید در یک بحث

پلمیکی جواب بگیرد. من میگویم این دیدگاه باید جواب بگیرد و فکر هم نمیکنم که در این جلسه هم جواب گرفت. من فکر نمیکنم که در این جلسه روشن شد که حزب به اندازه کافی سوسیالیست هست. این شعار قرار نیست سوسیالیسم حزب را تقویت کند. حزب به اندازه کافی پراتیکی هم هست. این شعار به اندازه کافی هم نمیخواهد پراتیک حزب را تقویت کند. این شعار قرار بوده است در رابطه با مردم یک آوانتاژی در رابطه با مردم به ما بدهد. آنطوری که من فهمیدم. تلفنی خوشحال شدم، کتبی ناراحت شدم! در نتیجه من بحث محتوایی و بحث متدولوژی با آن شعار داشتم. داشتیم فکر میکردیم که حزب را به جلو میبریم، در حالی که حزب داشت به خودش تردید میکرد. و آیا شما فکر نمیکنید حزبی که به خودش تردید میکند هر کس دیگری هم که تردید دارد، به عنوان یک پرچم آن وسط نمی آید؟ رفیق فرهاد بشارت میگوید به کسانی که مخالفان هستند نگوئید نق میزنند. من شخصاً با مخالف خودم هیچ مشکلی نداشته ام، همیشه به او وقت داده ام، همیشه بیشتر از خودم به او نوبت دادم. اما من که نباید کار مخالف خود را برایش انجام بدهم! من که نمیتوانم یک فرش قرمز پهن کنم، یک شعار انقلابی بیاورم که آنقدر بد آنرا مطرح کنم که مخالف خودم را علیه خودم تحریک کنم. این نظرات مخالف برون روی پای خودشان بدون بحث جمهوری سوسیالیستی! بحثهای رفیق جعفر احتیاجی به جمهوری سوسیالیستی ندارد، میتوانست به عنوان کم سوسیالیست شدن حزب در سالهای جاری بحث اش را مطرح کند. و اگر آن بحث را میداد، نه در کانتکست مهم و پر زرق و برقی که الان ما انجام میدهیم، که گویا ما را به انقلاب نزدیک میکند، بلکه در کانتکست بحث رفیق جعفر یا بحث رفیق بهمن راجع به سوسیالیست بودن یا نبودن حزب در این دوره، آنوقت یک مقاله جواب میگرفت و میرفت. بحث من این است که بدفهمی هم میتواند به نیروی اجتماعی تبدیل شود و پدر ما را در آورد. قبول نمیکنم که شش ماه مشغول جواب دادن به بحث رفیق جعفر باشیم بخاطر اینکه شعار جمهوری سوسیالیستی ایران را تصویب کرده ایم. با دفاعیه رفیق جعفر در نشریه پوشه از این شعار چکار کنیم؟ که این شعار به درستی بار دیگر تاکید میگردد بر سوسیالیسم ما؟ ما همه میگوئیم که رفیق جعفر از فرط سوسیالیسم اش دارد این را میگوید. اما چسپاناندش به حزب منصفانه نیست. فقط نشان میدهد که جعفر سوسیالیست است و حزب سوسیالیست نیست. من این را قبول نمیکنم. بحثهای رفیق بهمن نشان میدهد که بهمن سوسیالیست است و حزب نیست. من این را قبول نمیکنم، حزب شدت سوسیالیست است، شدت کمونیست است طوری که داد زمان خودش را درآورده

است. همه دارند از دست کمونیسم ما بیخ میزنند.

هریختی یک نتایج رو به جلوی دارد و عاقبتی دارد. مگر ما در کنگره ندیدیم که کسانی از اینکه حزب به اندازه کافی کارگری نیست به حزب هشدار میدادند؟ به نظر من میتوانستند دوباره بیایند و در مقاله رفیق بهمن آمدند. من آن رفقا را خیلی دوست دارم و بحث شان هم خیلی موجه است، ولی چرا باید ارزشی، توانی، والری و پتانسیلی بیشتر از آنچه که خودشان میتوانند برای بحث شان فراهم کنند، من برایشان فراهم کنم؟ من دوست دارم اعتبار بحث رفقا به اندازه اعتبار بحث شان باشد. بروند برایش نیرو جمع کنند. اما من که نیروم دودستی حزب را تقدیم کنم و فرش پهن کنم که بیایند این بحثهایشان را روی آن مطرح کنید، دوباره افکار حزب کمونیست کارگری ملی شده، هر کس هر بحثی دارد بیاید بکنند؟ این مشکل من بود. این بحثها به نظر من هنوز جواب نگرفته اند. شبیه همان موضع "ارزیابی را قبول دارم، ولی بحث را قبول ندارم" شده است. (در مورد بحث و ارزیابی از کومه له). من میگویم در این بلشوی تئوریک، متدمان عقب کشیده میشد، روش مان عقب کشیده میشد، پراتیکمان عقب کشیده میشد اگر همینطور این شعار را هر جا میخواستیم می بردیم.

فرض کنیم این بحث آنطوری که من میخواستم مطرح میشد. میگفتم این شعار برای این است که بروم سراغ همه و مردم را متوجه خودمان بکنیم. با بحث علی جوادی بشدت موافقم و راستش این را مهم میدانم. رفیق علی به درست گفت که جمهوری یک سیستم حکومتی است، چرا نظام سوسیالیستی نه؟ چرا رژیم سوسیالیستی نه؟ چرا کمون سوسیالیستی نه؟ من باید راجع به این فکر کنم. اینها را نمیگوئیم برای اینکه مردم آنها را نمیفهمند، ولی مردم جمهوری را با چه تبیینی میفهمند؟ پس ما داریم عنصری از ضعف را می آوریم توی شعارمان. اگر از من پرسند میخواهی چه چیزی برقرار کنی، خوب معلوم است که حکومت کارگری پایگاه تاریخی ما را بیان میکند، ولی حکومت سوسیالیستی چه عیبی دارد؟ از ما میپرسند چه نظامی را میخواهید در ایران پیاده کنید میگوئیم میخواهیم یک حکومت سوسیالیستی دایر کنیم. چرا باید بگوئیم جمهوری سوسیالیستی ایران؟ من قبول دارم که کله ایران در این شعار مشکل دارد. ما حتی در ادبیاتمان نمیگوئیم کارگران ایران، میگوئیم کارگران در ایران. چرا باید یکهو این عقبگرد را بکنیم و بگوئیم جمهوری سوسیالیستی ایران؟ خوب بگوئیم حکومت سوسیالیستی در ایران. ما میخواهیم در ایران یک حکومت سوسیالیستی برپا کنیم. ما نمیگوئیم جمهوری کردستان، میگوئیم جمهوری در کردستان. میخواهیم بگویم اینها

منهای مشکلاتی است که بحث در چه کانتکستهای مطرح شده است.

من حالا دیگر شخصاً به این شعار خوشبین نیستم. میگویم جمهوری آن یک دردسر برایمان دارد، و ساختار حکومت را برای ما تعریف میکند. جمهوری، بخواهی نخواهی، به نوعی دارد ساختار حکومت را تعریف میکند. ثانیاً زوال دولت پس چه میشود؟ اگر جمهوری است، تکلیف زوال دولت را چگونه بعداً میشود گنجانند؟ الان هم با بحث رفقا متقاعد شدم که "ایران" این شعار را هم نمیشود پذیرفت. من در این شعار جمهوری و ایران آن را قبول ندارم. در این صورت به نظر من قطعنامه احتیاج نداریم. پای اعلامیه ها میشود نوشت برقرار باد حکومت سوسیالیستی در ایران.

و بالاخره مشکل آخر: راجع به "انقلاب". یکی از مشکلات متدولوژیکی که خودم دارم این است که من خودم زیاد راجع به انقلاب فکر نمیکنم راستش. انقلاب مثل اتفاقاتی است شبیه برخورد کومت به کرده زمین. ممکن است برخورد کند یا نکند. به نظر من انقلاب همانقدر تصادفی است، به این معنی که دست ما نیست و حکمت خود را دارد، که زلزله. مساله این است که هر جریانی در زلزله چه سیاسی دارد و ما در انقلاب چه سیاستی؟ در نتیجه من نمیخواهم روی انقلاب شرط بندی کنم. و اگر جمهوری سوسیالیستی ایران میخواهد با خودش نزدیک بودن انقلاب را به ما نسبت بدهد، به این معنی که اعلام اینکه ما انقلاب را نزدیک میدانیم، به همان معنی عمومی ای که بهمن میگوید، آنوقت منم با این حرف موافقم که فکر میکنم تحولات آینده ایران بیشتر تلاقی جنبشهاست تا یک انقلاب همگانی شبیه انقلاب ۵۷. فکر میکنم که در مقابل ما صفهائی هستند که نفوذ خودشان را دارند. بختیار سعی کرد طرفدارهای قانون اساسی را بیاورد که آن موقع دیر شده بود و کسی نیامد. اما این بار طرفدارهای قانون اساسی هستند، به این زودی هم از میدان بدر نمیروند. این دفعه همه با هم نخواهد بود. به این معنی اگر جمهوری سوسیالیستی ایران بنا به تعریف و در دفاعیه ای از این شعار به این معنی گفته شود که دارد رابطه ما را با انقلاب تاکید میکند، آنوقت خود مقوله انقلاب برای من یک مقوله علمی و قابل استفاده در این لحظه نیست. اینها معضلات من بودند. من الان خودم را مدافع این شعار نمیدانم.

نوبت پنجم

پس از سخنان حمید تقزائی

به نظر من مشکل این نبود که بحث رفیق حمید از دایره دفتر سیاسی خارج شد. بحثی که رفیق حمید در سمینار کانادا کرده است، دفتر سیاسی میبایست آنرا پخش میکرد. نکته من این است که بالاخره برمیگردیم به نوع بحث. به

باز هم درباره گارد آزادی ادامه از صفحه اول

است که هر نوع سرنگونی جمهوری اسلامی به نفع مردم نیست. با توجه به کاراکترها و شخصیت هائی که امروز در صحنه سیاست ایران ظاهر شده اند و تغییراتی که این شخصیت‌های سیاسی، و احزاب سیاسی و سیاست‌های شان در صحنه سیاسی ایران کرده، تازه سوال این میشود که بعد از جمهوری اسلامی چه خواهد شد؟

کسی که مردم را به قیام فرا می خواند و مردمی که می خواهند قیام کنند، با این سوال روبرو هستند. اگر کسی ریگی به کفش نداشته باشد و اگر مغزی برای اندیشیدن داشته باشد باید ببیند که نفس "شلوغ شدن" به معنی بهبود در اوضاع نیست. عراق نشان داد که اگر آمریکا حمله کند اوضاع به شدت بد تر می شود. ایران میتواند عراق که هیچ مثل رواندا شود.

در نتیجه مهم این است که هم پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی را تسریع کنیم و هم بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی آنچه‌ن آنچنان نیرویی در



منصور حکمت، پلنوم نهم

مقدمات آن، به نتیجه گیری های آن، به جایگاهی که میخواهد به خودش بدهد و غیره. این بحث به نظر بعضیها اشکال داشت و به نظر برخی دیگر نه. در کانادا خیلیها از آن راضی بودند. من بحثهای سمینار رفیق حمید در کانادا را شنیده ام، کسی اعتراضی نکرده است و یا پلمیک شداد و غلاظی نداشته است. میخواهم بگویم اینطوری نیست که این بحثها با مخالفت روبرو میشوند. ابهاماتی را بجا گذاشت در مورد جایگاه این بحث. آن چیزی که مهم است این است که این بحث در یک چهارچوبی مطرح شد در رابطه با سوسیالیستی تر کردن حزب. این را به نظر من همه فهمیدند، همه از این بحث گرفتند. بحث بلشویسم، منشویسم، بحث اینکه ما که نمیخواهیم فقط سرنگون کنیم، بدون اینکه بدانیم که میخواهیم چه به جای آن بگذاریم، همه اینها اجزاء آن نحوه ارائه بحث بوده اند. و این واضح است که نوعی تخریب است، بالاخره باید با آن رفت و کاری کرد. من فکر میکنم ما به عنوان بقیه دفتر سیاسی در حد امکان خیلی خونسرد و متین، سعی کردیم نیم کلاج بدون اینکه کسی شدت عمل تنویریکی بخرج بدهد، این بحث را رد کنیم. راستش علت اینکه این بحث در این جلسه وسیع مطرح میشود فقط بخاطر این گردهمایی است وگرنه موضوعی که رفقا بخاطرش دعوت شده اند. مباحث جلسه فرادست. ■

میدان داشته باشیم که مدنیت را در جامعه حفظ کند و به مردم امکان انتخاب آزاد و آگاه نظام آینده را بدهد.

در مقابل کل باندها و نیروهای سناریوی سیاهی اسلامی و قومی که می توانند به خودشان بمب ببندند و وسط جمعیت منفجر کنند و تباهی دیگر را به مردم تحمیل کنند، باید ضمانت به وجود آورد. این ضمانت را نیرو میدهد. باید قدرتی وجود داشته باشد که بتواند مردم را متشکل کند و مردم بتوانند در آن سازمان پیدا کنند. این مربوط به روز بعد از قیام نیست. همین امروز به آن نیاز هست. نیرویی که بتواند قلم پای کسی را که بخواهد به مردم زور بگوید، بشکند. نیرویی که بتواند به مردم امکان دفاع از خود را بدهد. نیرویی که بتواند پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی را تسریع و کم درد تر کند. و یکی از ابعاد جواب به این ضرورت "گارد آزادی" است.

بگذارید کمی مشخص تر صحبت کنیم. کردستان را در نظر بگیرید. ببینید، جمهوری اسلامی را قیام مردم سرنگون می کند. به نظر ما هم قیام مردم باید سرنگون اش کند. اما در کردستان سیاست فی الحال مسلح شده است. رابطه جمهوری اسلامی با احزاب سیاسی، رابطه مردم با جمهوری اسلامی و مهمتر رابطه احزاب سیاسی اپوزیسیون با هم و با مردم، مسلحانه شده است. همه با هم جنگ کرده اند. مهم است که بدانیم که رابطه احزاب سیاسی با یکدیگر و بعضا با مردم هم بعد مسلحانه پیدا کرده است.

در نتیجه به محض اینکه اوضاع جمهوری اسلامی خراب شود، در کردستان آخرین ضربه به جمهوری اسلامی را دیر یا زود نیروی مسلح احزاب سیاسی میزنند. اگر در این لحظه آخر، نیرویی وجود نداشته باشد که منفعت مردم را نمایندگی کند، مدنیت را در آن جامعه نمایندگی کند، که آرمان آزادی و برابری را نمایندگی کند و مهمتر اینکه قادر باشد از این منفعت دفاع کند، سرنوشت مردم در کردستان ایران هم مثل کردستان عراق به دست جریانات ناسیونالیست خواهد افتاد. جریاناتی که قبل از هر کس به جنگ با هم و به جنگ با نیروی آزادیخواه و برابری طلب چه احزاب سیاسی و چه نهاد های طبقاتی و اجتماعی خواهند رفت. گارد آزادی در کردستان دارد تلاش می کند مردم را متشکل کند، جمهوری اسلامی را زیر فشار بگذارد و در ضمن به مردم امکان دفاع از خود را بدهد.

در سایر نقاط ایران گرچه رابطه مردم با دولت و رابطه احزاب سیاسی با هم و با مردم هنوز مسلحانه نشده است اما فاجعه اجتماعی فی الحال نطفه بسته است. اینجا هم گارد آزادی هسته، اسکلت سازمانی و قدرتی را بوجود می آورد که در مقابل دار و دسته های اسلامی، قومی و یا هر کس که بخواهد بعد از

جمهوری اسلامی یا در پروسه سقوط آن زور بگوید و تباهی بیاورد به مردم امکان دفاع دهد.

واحد های گارد آزادی باید از همین امروز دست جمهوری اسلامی را از زندگی مردم کوتاه کنند. منظور این نیست که جنگ چریکی بکنند. منظور این است که باید مردم، بخصوص جوانها، را متشکل و متحد کرد. و باید از کارهای کوچک شروع کرد.

مثلا حواس مان هست که در این محله چه کسی دارد تحریک قومی یا مذهبی میکند؟ چه کسی جمهوری اسلامی را تقویت میکند؟ چه کسی دارد روی دعوی کرد، ترک و فارس نفت می پاشد، چه کسی دارد اسلامیت باند سیاهی را دامن می زند. اینها را باید با تلاش متحد محدود کرد، علیه آنها فضا درست کرد. نسبت به آنها هوشیاری و آنتی پاتی ایجاد کرد. آنها را ایزوله کرد و برای خود و برای مردم امکانی را فراهم کنیم که اگر اینها دست به اسلحه بردند یا به زور متوسل شدند بتوانیم پشیمان شان کنیم. باید این قابلیت را بوجود آورد. این قابلیت است که به مردم این اعتماد عمل متحد و متشکل را میدهد. امروز نازی آباد، فردا خانی آباد، پس فردا گیشا و ... به تدریج مردم را باید متشکل و بر زندگی خودشان حاکم کرد. واحد های گارد آزادی باید محمل قابلیت دفاع مردم از خود باشد.

بحث گارد آزادی این است باید یک نیرو، یک حزب به مردم امکان دفاع از آزادی را بوجود آورد. برای دفاع از امنیت و آزادی باید قدرت داشت. قدرت را اتحاد و نیروی مسلح تضمین میکند.

دنیای امروز، دنیای سناریو سیاه ها است. بیست سال پیش اگر در جایی قیام می کردید، مردم متشکل می شدند و اعتراض می کردند، مردم متشکل و معترض قدرت را می گرفتند. امروز فرق کرده است و بخصوص برای ایران فرق کرده است. امروز دنیای جنگ بعد از فرو ریختن دیوار برلین است، دنیای بعد از اشغال عراق است. دنیای قدر قدرتی آمریکا است، دنیای قدرت گیری اسلام سیاسی و فرقه گرائی سوپر فاشیستی است که در آن سیاست تبدیل به باج گیری ای شده که بیست سال پیش قابل تصور نبود. قابل تصور نبود که کسی را در مقابل دوربین تلویزیون سر ببرند. قابل تصور نبود که یک عده با بستن بمب به خود اقدام به کشتن هر کسی کنند که سر راهشان باشد. و این را تازه کسی انجام میدهد که هنوز به قدرت نرسیده است. امروز اسلامی ها، قوم پرستان، گانگستر های سیاسی و ماجرا جویان سیاسی پرسه میزنند و می توانند هر کدام از این کارها را انجام دهند.

آن شبکه و آن قدرتی که از رهبران مردم، از کمیته های اعتصاب، از فعالین، از آژیتاتورها، از سازمان دهنده های سیاسی و جنبشی امکان دفاع از خود را می دهد

کجاست؟ دیگر بحث این نیست که ما را می گیرند و زندان میکنند و مثلا زندانی سیاسی می شوید. ما را میگیرند می برند جلو دوربین تلویزیون و برای ارباب سرمان را میبرند. بمب به خودشان می بندند و می آورند وسط جلسه شورا منفجر می کنند.

باید سازمانی بوجود بیاریم که مردم بتوانند از خود دفاع کنند. سابق میشد منتظر شد و به تدریج در اواخر کار و قبل از قیام این کارها را کرد، مثل قیام سال ۵۷ در ایران، و یا حتی بعد از سرنگونی این سازمانها، نهاد ها و ارگانها شکل میگرفتند. بحث ما این است که امروز باید از همین حالا این امکان و این سازمان را بوجود آورد. این پتانسیلی است که مردم باید قدم به قدم در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی بدست آورند و گارد آزادی می خواهد این را تضمین کند. در غیر این صورت ماجرا جویان و گانگستر های اسلامی و قوم پرست با پول و نیروی آمریکا، با "خدمات" طالبان و ژنرال های پاکستان، که بمب اتمی هم که دارند، جامعه را به نابودی میکشند. کسی که این را نبیند یا به لحاظ سیاسی کور است و یا حتی تحقق این سیه روزی مردم را فرصتی برای خود میداند.

همه سرمایه گذاری کردند پول شان را روی میز گذاشته اند. تنها شانس مردم این است که در همان پروسه مبارزه سیاسی متشکل شوند، متحد شوند و قدرت دفاع از خود را بیابند.

تلویزیون پر توه: میگوئید که یک فعال کمونیست، روشن بین در مقابل جمهوری اسلامی باید محبوب باشد، باید متشکل کننده باشد، باید آگاه باشد اما بعلاوه گارد آزادی میگوید باید هوشیار و میلیتانت باشد و شمشیر داشته باشد؟

گوروش مدرسی: بحث این است که باید قدرت دفاع از خود را داشت. معنی اش این می شود: فرض کنید من و شما در محله نازی آباد هستیم، سه، چهار، پنج نفر هستیم با هم در روابط طبیعی دوست هستیم. با هم یک واحد گارد آزادی را درست میکنیم. دقت میکنیم که اطراف مان چه خبر است؟ فضا را بر اسلامی ها و قوم پرستان تنگ میکنیم. مردم را نسبت به آنها حساس میکنیم، سعی کنیم خودمان را مسلح کنیم، گوش به زنگ سیاست ها و رهنمود های حزب هستیم. به مانع دست درازی فیزیکی و قلدر منشی اسلامی ها و هر کسی که قلدر منش باشد میشویم.

کسی که بحث سیاسی می کند جوابش بحث سیاسی است و کسی که تظاهرات می کند جوابش تظاهرات است. ولی کسی که دست به اسلحه می برد یا به خودش بمب میبندد یا ترور میکند را که دیگر نمی شود با تظاهرات جواب کرد. آن هم در دنیای امروز.

بحث ما این است که این امکان را باید در همه محلات بوجود آورد.

مردم باید در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی در مقابل جمهوری اسلامی و در مقابل بخش وسیعی از اپوزیسیون که بیشتر گانگستر سیاسی یا قوم پرست هستند تا اپوزیسیون سیاسی، امکان دفاع از زندگی را داشته باشند. دنیای امروز با بیست سال پیش فرق می کند. دنیای امروز با دنیای قرن نوزده فرق می کند. دنیای امروز دنیای رواندا است. دنیای جرج پویش و بن لادن است. دهه ۷۰ میلادی اصلاً قابل تصور نبود در جایی مثل رواندا نصف جمعیت بریزد سر یک میلیون نفر از بقیه را با ساطور بزند و یا در مقابل دوربین تلویزیون سر کسی را برید، یا هواپیمای مسافربری را تبدیل به موشک کرد و ساختمان های نیویورک را فرو ریخت. بغداد امروز قابل تصور نبود.

تلویزیون پرتو: وقتی بحث گارد آزادی مطرح می شود پاسخهایی که بخصوص از جوانهای داخل ایران میرسد یک شور و شوقی ایجاد کرده است. نکته این است که مردم می گویند جمهوری اسلامی ادامه دارد. دستش دراز تر و پوستش کلفت تر شده است. مردم احساس میکنند حریف نمی شوند، جوانانی که احساس میلیتانیسی بیشتری می کنند به خود میگویند که باید کاری کرد. این جمله را بارها شنیده ام. باید بریزیم و بزینم اما بحث ها و فراخوان های شما هشدار هائی دارد که فضا هنوز نظامی نیست. تفاوت فرمولی که شما میگویند با فرمولهائی که دیگران هم میگویند حتی گروههای مثل مجاهد و پژواک و غیره مطرح میکنند چیست؟ آیا این هشدار های شما میلیتانیسی جوانان را پاسخ میدهد؟

گوروش مدرسی: ببینید من فکر می کنم میلیتانیسی صرفاً خاصیت جریانانات آزادیخواه نیست. میلیتانیسی یعنی کسی که خیلی "فعال" باشد. اسلام سیاسی خیلی میلیتانت است. مشکل ما میلیتانیسی نیست، اتفاقاً ما میلیتانیسی را داریم.

مشکل ما به وجود آوردن یک سازمان و یک فونکسیون سیاسی - تشکیلاتی و اجتماعی با قدرت است. این بحث جدیدی است. ضروری شده چون اوضاع سیاسی دنیا جدید است. ببینید، تصور خود به خودی که از گارد آزادی هست این است که مثلاً هسته چریکی درست کنیم. مثل مجاهد، چریک دوره شاه، امریکای لاتین و غیره. برداشت ممکن است این باشد که برویم هسته چریکی درست کنیم و با دولتی که حاکم است مبارزه نظامی کنیم.

بحث گارد آزادی این نیست. کار چریکی اتفاقاً مردم را از صحنه کنار میزند. بحث ما این است که ما باید سازمان و نوعی از دخالت قدرتمند در سیاست را بوجود بیاوریم که با طیش آن و در بطن آن مردم احساس قدرت کنند. بتوانند به آن پیوندند. این با تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک سیستم چریکی فرق می کند. با محاصره شهر ها از طریق روستا سیستم مائو فرق می کند.

با گارد سرخ دوران لنین هم فرق می کند. ما میگوئیم مردم، بخصوص جوانها، را در محلات و در محل کار باید متشکل کرد. باید جمهوری اسلامی و جریانانات اسلامی و قوم پرست را زیر فشار گذاشت. باید مسلح شد. باید امکان دفاع از خود را داشت. اگر متناسب با پیشرفت و قدم به قدم این قدرت را بوجود بیاوریم شانس پیروزی خیلی کم است میگوئیم جریانانات به شدت ارتجاعی می توانند مردم را بسیج کنند و در حالی که هنوز اپوزیسیون هستند، مخالف شان را هم ترور می کنند، مردم را سرکوب میکنند. حزب دمکرات کردستان را در نظر بگیرید. کمتر از رژیم کمونیست نکشته است. جنایتی که اینها در حق رفقای ما کردند را حتی جمهوری اسلامی نکرد. این مثلاً یک حزب اپوزیسیون است. تازه دمکرات "بهترین" این صف خوبان است. در مقابل باید قدرت دفاع به مردم داد. این قدرت دفاع برای این است که همراه با شکل گیری مبارزه، هر سنگری را که در مبارزه سیاسی بدست می آید باید در در دنیای امروز قابل دفاع باشد.

ببینید مثالی بزنم. فردا راننده های شرکت واحد اعتصاب می کنند و فرض کنید که رهبران شان را از زندان آزاد میکنند. پس فردا یک دار و دسته سپور اسلامی، مثل این حزب الهی که اخیراً در سنندج اطلاعیه داده، چندین نفر از رهبران کارگران شرکت واحد را می کشد. سرشان را می برد. خانه ده نفر پانزده نفر بقیه هم بمب می اندازد. شما فکر می کنید بقیه مردم و کارگران در اعتراض به خیابان می آیند؟ یا می ترسند؟

چه کسی جلو این سپور اسلامی ها را می گیرد؟ اگر سازمانی از خود مردم نباشد ما به وکالت از طرف مردم نمی توانم این سد دفاعی را بوجود بیاوریم. هیچکس نمی تواند به وکالت از طرف مردم این کار را بکند. باید سعی کرد مردم را متشکل کرد، باید سعی کرد دست این باند سیاهی های اسلامی و قومی را کوتاه کرد.

حزب الله در سنندج اطلاعیه داده است و دوباره روشنفکران، نویسندگان و فعالین سیاسی، فرهنگی و جنبش زنان و غیره را تهدید کرده که آنها را می کشد. گارد آزادی به درستی فرا خوان داده اخطار کرده است که مجازات تان می کنیم! دست به مردم بزنید قلم دست تان را می شکنیم! از واحد های گارد آزادی خواسته که اینها را شناسائی کنند. اگر واقعا بیرون از دفتر وزارت اطلاعات وجودی هم دارند باید شناسائی شان کرد و در هر حال باید پشیمان شان کرد. باید جلو اینها را گرفت. در غیر این صورت فردا می ریزند و تهدید شان را عملی میکنند. مگر قتل های زنجیره ای به کجا کشید؟ کیست که جلو اینها را بگیرد؟ محلات نسبتاً امن یا محلات امن کجا هستند؟ اگر این فونکسیون را داشتیم امروز پوینده، مختاری، فروهر ها و بقیه زنده بودند.

امروز اسلامی ها ترور میکنند، فردا فاشیست های پژاک شروع می کنند، پس فردا حزب دمکرات ترور می کند و ...

امروز حزب دمکرات با فدرال بازی، با پیوستن اش به سیاست فدرالیستی از یک حزب کردستانی به یک حزب سراسری تبدیل شده است. به این دلیل که قبلاً خود مختاری میخواست و خود مختاری امری محلی و محدود به کردستان بود. امروز دارد می گوید من فدرالیست هستم، نه تنها من در کردستان با ترک و ارمنی و فارس جنگ میکنم بلکه در اهواز هم عرب با فارس جنگ کند، در زابل و زاهدان پارسی با بلوچ جنگ کند، در شیراز هم بویراحمی با فارس، عرب با لر و قشقائی با همه جنگ کنند! همه با هم جنگ کنند.

فدرالیسم باعث شده است نیروهای فدرالیست کردستان تبدیل به یک مهره در سیاست سراسری شوند. و همراه خود بعد نظامی را به صحنه سیاست ایران بیاورند.

تلویزیون پرتو: وظیفه واحد گارد آزادی در دانشگاه، مدرسه یا کارخانه چیست؟

گوروش مدرسی: اینها را ما دقیق اعلام میکنیم. برای کردستان فراخوان فرمانده گارد آزادی را داریم. و به زودی هم مجموعه اسناد آموزشی را منتشر میکنیم. برای خارج کردستان همین ها در دست تهیه است.

قبل از اینکه وظایف را بگویم باید تصویر را داشته باشیم. بدانیم که اوضاع غیراستاندارد است. در دنیای قرن ۲۱ سیاست تغییر کرده است. مردم این را می بینند و احساس می کنند و به همان درجه در دست بردن به قیامی که قرار است جمهوری اسلامی را سرنگون کند از خود تردید نشان میدهند. چون نمی دانند چه میشود.

مردمی قیام می کنند که به آینده امیدوار باشند. مردمی قیام می کنند که آینده برایشان روشن باشد. مردم از سر استیصال قیام نمی کنند. مردم از سر استیصال عصیان می کنند. ما می خواهیم قیام را سازمان بدهیم. در نتیجه مردم باید در مقابل کل این باغ وحش سیاسی به آینده خوشبین باشند و در خود قدرت ببینند. مردم باید بدانند راه نجاتی هست. گارد آزادی یکی از ابزارهای تعیین کننده در این رابطه است.

تلویزیون پرتو: شما پیش بینی هم می کردید که به شما ایراد خواهند گرفت بجای اینکه تیغ گارد آزادی متوجه جمهوری اسلامی باشد متوجه اپوزیسیون آن است.

گوروش مدرسی: درست است این را قبلاً پیش بینی کرده بودیم و این پیش بینی را همان وقت چاپ هم کردیم.

گارد آزادی علیه اپوزیسیون نیست. علیه آن اپوزیسیونی است که میخواهد به مردم زور بگوید. اگر کسی گارد آزادی را علیه خودش می بیند لابد خود را در مقابل اهداف آن تعریف میکند. و گرنه اگر به گارد آزادی هم

نمیپسوند باید آن را متحد خود بیابد.

بحث به همین سادگی است: برای اینکه پروسه جمهوری اسلامی تسریع شود مردم باید به آینده بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی اعتماد داشته باشند. به آن خوشبین باشند. فکر کنند می توانند زندگی خود و فرزندان شان را نجات دهند. می توانند دنیای بهتری را خلق کنند. و این خوشبینی یک پدیده ایدئولوژیک نیست. مردم باید احساس قدرت کنند. بعد از جمهوری اسلامی که دیگر جمهوری اسلامی وجود ندارد که مردم نگران آن باشند. بعد از جمهوری اسلامی اما آمریکا هست، قوم پرست ها و اسلامی های متواری و گانگسترهای سیاسی هستند. ما داریم مردم را علیه این ها سازمان می دهیم. اگر کسی خودش را در این دار و دسته می گذارد می تواند نگران باشد. اگر تا حالا فکر می کرد بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی می ریزد و بگیرد و ببند راه می اندازد، به خودش بمب می بندد، زور می گوید و مانع تبلیغات کمونیستی می شود، مانع این می شود که کارگران متشکل شوند، آمریکا را می آورد، واحد مجاهدین را می آورد و مرعوب می کند، باید خیلی نگران باشد. چون گارد آزادی با قدرت سراجش می آید.

اما اگر کسی طرفدار آزادی مردم است، می خواهد به مردم امکان انتخاب آزاد بدهد گارد آزادی را متحد خود و اهرم سیاسی خود میابد. من به عنوان یک سوسیالیست، به عنوان یک کمونیست، مطمئن هستم که مردم کمونیسم را انتخاب می کنند به شرطی که امکان انتخاب آزاد و آگاه را داشته باشند. در نتیجه وجود آزادی و تضمین حق انتخاب آگاه و آزاد برای مردم به نفع من است. ولی اگر کسی بخواهد زور بگوید، اگر بخواهد به زور خودش را به مردم تحمیل کند، اگر نگذارد که کارگر متشکل بشود، اگر نگذارد که دانشجوی چپ فعالیت کند و مثل آقای بنی صدر و سروش انقلاب فرهنگی راه بیاندازد، اگر نگذارد زن به بهانه عفت اسلامی یا غیر اسلامی زندگی انسانی داشته باشد آن وقت گارد آزادی ابزاری است. اینها اگر بخواهند به زور متوسل شوند گارد آزادی ابزار این است که قلم دست آنها را بشکند. به نظر من هیچ آدم متممدن و با انصاف و آزادیخواهی خودش را نه تنها در مقابل گارد آزادی نمی یابد بلکه خود را جزئی از گارد آزادی میبیند.

تلویزیون پرتو: شما در اعلام گارد آزادی نسبت به نظامی گری هشدار داده اید. هشدار برای چیست؟

گوروش مدرسی: هشدار اساساً به مردم نیست. هشدار به آدمهای سیاسی ای است که به یک تصویر قدیمی تر عادت کرده اند و می توانند مردم را به آن بکشانند. به نظر من کسانی هستند که تصویر شان را از گذشته می گیرند و متوجه تغییرات دنیای امروز نیستند و الگوهای گذشته را کپی میکنند. هشدار ما

چرخید. مدیای بین المللی و محلی دریدند. دنبال مصاحبه و اظهار نظر رهبران اعتصاب و کارگران شرکت واحد بودند. حمایت‌های بین المللی و همبستگی کارگری و انسانی در خارج کشور ابعاد جدیتری به خود گرفت. امید و اعتماد به پیروزی کارگران شرکت واحد افزایش یافت. امکان گسترش فوری اعتصاب به مناطق دهگانه و کل بخشهای کارگران شرکت واحد جدی تر شد. در تداوم اعتصاب امکان حمایت مردم تهران در چشم انداز بود.

خلاصه اعتصاب ۴ دی ماه نقطه درخشان تحرک این دوره کارگران شرکت واحد بود و میرفت با ادامه و گسترش خود نقطه عطف بزرگی در حیات جنبش کارگری و مبارزات کارگران اتوبوسرانی ایجاد کند. متأسفانه مانورها و توطئه های جمهوری اسلامی و کارکرد گرایش محافظه کار در درون رهبری مبارزات و اعتصاب آن روز کارگران شرکت واحد باعث شد این اعتصاب متوقف و نهایتاً پایان داده شود. این اولین زخم هرگز ترمیم نشده بر پیکر اعتصاب و مبارزه قدرتمند کارگران شرکت واحد بود. در نتیجه این اعتصاب اعمال فشار بر جمهوری اسلامی به روشنی و ملموس تشدید شده بود. هراس جمهوری اسلامی از ادامه این اعتصاب آشکار بود. بر این اساس مانورها، توطئه ها و اعمال فشار و سرکوب برای متوقف کردن و پایان دادن به اعتصاب کارگران شرکت واحد مستقیماً از جانب جمهوری اسلامی شروع شد. به مواردی از این مانورها اشاره میکنم.

همزمان با اعتصاب ۴ دی ماه بخشی از اعضای هیئت مدیره را آزاد کردند تا چنین وانمود کنند که میخواهند نرمش نشان دهند و از این طریق سستی ایجاد کنند و مانعی برای ادامه اعتصاب بوجود بیآورند و آوردند. همزمان فعالین دیگری را در همان روز دستگیر کردند که در عین حال تهدید و چماق را بالای سر کارگران نگه دارند. و تازه منصور فریب و نیرنگ و فشار و سرکوب همزمان به کار گرفته میشد تا به اهدافشان برسند.

جمهوری اسلامی به وقت نیاز داشت تا کل نقشه و توطئه های خود علیه کارگران را اجرا کند. انتقال سرپرستی شرکت واحد از شورای شهر به شهردار قالیباف یک حربه مهم دیگر برای مقابله با اعتصاب کارگران بود. به این توهمن دامن زدند که گویا این تغییر و جابجایی میتواند به نرمش و عقب نشینی جمهوری اسلامی بیانجامد. بر این اساس وعده وعیدها و دروغهای قالیباف مبنی بر رسیدگی به خواسته های کارگران موثر افتاد و متأسفانه بخشی از رهبری کارگران شرکت واحد از نظر من بخش محافظه کار این وعده ها را بهانه توجیه پایان دادن به اعتصاب قدرتمند شروع شده کردند. شب یکشنبه ۴ دی ماه بعد از



واحد بود. خواست انعقاد قراردادهای دسته جمعی و به رسمت شناسی سندیکای کارگران شرکت واحد چکیده مطالبات این دوره و مبنای شروع مبارزات این دوره بود. زمزمه اعتصاب کارگران برای تحقق این مطالبات در آذرماه سال گذشته به طور جدی مطرح شد. اقدام برای سازماندهی آن در دستور کارگران بود. جمهوری اسلامی و خانه کارگر و کار فرما برای مقابله با این اعتصاب دست بکار شدند و توطئه چیدند.

۲- اقدام پیشگیرانه جمهوری اسلامی:

جمهوری اسلامی برای مقابله با اعتصاب احتمالی کارگران شرکت واحد دست به اقدام پیشگیرانه زد. در اول دی ماه منصور اسانلو و تعدادی از اعضای هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد دستگیر شدند و در واقع جمهوری اسلامی رهبری سندیکای شرکت واحد را نشان رفت تا از میدان خارج کند. این تعرض واضح است بر اقدام کارگران شرکت واحد جهت سازماندهی اعتصاب طبق برنامه پیش بینی شده تاثیر گذاشت و دستپاچگی اولیه ای را ایجاد کرد. کارگران را در موقعیت دفاعی تری قرار دارد. موضوع دستگیری اسانلو و همکارانش برجسته شد و مطالبه آزادی آنان به مطالبات اضافه شد. با این وصف روز چهارم دی ماه اعتصاب کارگران شرکت واحد سازماندهی شد.

۳- اعتصاب ۴ دی ماه و مانورهای رژیم:

اعتصاب ۴ دی ماه شروع اقدام بسیار کار ساز و موثر کارگران شرکت واحد برای آزادی دستگیر شدگان و تحقق مطالبات فوری مطرح شده بود. این اعتصاب اساساً از منطقه ۶ و یکی دو منطقه از مناطق دهگانه تهران بزرگ شروع شد. هنوز همه مناطق دهگانه و کل ۱۷ هزار کارگر و کارکنان شرکت واحد را در برنرفته بود. اما در همین سطح ابراز وجود قدرتمند و موثری بود. "اعتصاب اتوبوسرانان شرکت واحد تهران را فلج کرد" در صدر اخبار همه رسانه های بین المللی بویژه مدیای فارسی زبان بود. سرها به طرف کارگران شرکت واحد

مبارزات کارگران شرکت واحد تحرکی بزرگ و پیچیده، تناسب قوایی نامساعد

(جمع بندی فشرده)

رحمان حسین زاده

مقدمه

پیشک مبارزات سه ماهه پایانی سال ۱۳۸۴ کارگران شرکت واحد تحرکی برجسته و مهم در فضای سیاست و مبارزه کارگران و مردم ایران است. کسی نمیتواند وقایع یکسال گذشته را بررسی کند و مبارزه کارگران شرکت واحد را با دامنه و ابعاد و ابتکارات آن و در همان حال با توطئه ها و دشمنی های جمهوری اسلامی و خانه کارگر و دم و دستگاه مختلفش به عنوان یک اتفاق مهم مورد توجه قرار ندهد. مبارزه کارگران شرکت واحد در تناسب قوایی نامساعدتری هم اکنون راکد مانده و تعیین تکلیف نشده است. تغییر این تناسب قوا به نفع کارگران واحد و دستیابی به پیروزی نه تنها اتحاد و انسجام بیشتر کارگران شرکت واحد را میطلبد، بلکه به اقدامات و همگامی بخشهای کلیدی کارگری ایران گره خورده است.

۱- زمینه ها و مطالبات دوره اخیر:

تحرک دوره اخیر کارگران شرکت واحد بی مقدمه نیست. این حرکت ادامه جنب و جوش مبارزاتی یکسال گذشته کارگران شرکت واحد بود. کارگران شرکت واحد در یکسال گذشته به اتحاد و تشکل خود انسجام بخشیدند. سندیکای خود را مستقل از دولت و خانه کارگر دوباره احیا کردند. صریح و سر راست به خانه کارگر و شورای اسلامی "نه" گفتند. تقابل با این نهادهای ضدکارگری جمهوری اسلامی را به جان خریدند. در همان اوایل سال در مقابل یورش اوپاش خانه کارگر و شوراهای اسلامی و تعرض آنها به محل سندیکایشان ایستادگی کردند. در این یکسال جدال و کشمکش سختی را با جمهوری اسلامی و خانه کارگر و کارفرما پشت سر گذاشتند.

تشیت موقعیت سندیکای احیا شده و تلاش برای رسمیت دادن به آن و تلاش برای بهبود وضعیت معیشتی و افزایش دستمزدها دو محور اصلی تحرک این بار کارگران شرکت

بیشتر به این دسته است. بحث من این است که فرد سناریو سیاهی ها در محلات بمب می گذارند، کودکستان ها را با بمب بال دار یا با بمب پا دار منفجر میکنند. مگر در بغداد همین کار را نمیکند؟ گار آزادی میخواهد نگذارد. فضا، روابط و قدرت و تعهد متقابلی در میان مردم را بوجود آورد مردم ببینند که میتوانند از همدیگر و از مدنیت و امنیت و آزادی خود در مقابل هر کس که تهدیدش میکند دفاع کنند.

تلویزیون پرتو: کار تا کجا پیش رفته است؟

گوروش مدرسی: ما کمیته فرماندهی و سازماندهی گارد آزادی را در کردستان تشکیل داده ایم. این کمیته شروع کرده به کار کرده است. یک برنامه عمل ۶-۷ ماهه برای این کمیته گذاشته ایم و اهدافی که باید طی این مدت به آن برسد. اتفاقاً همین چند روز پیش جلسه مفصلی با این کمیته داشتیم. در خارج کردستان کار هنوز در مراحل مقدماتی تر است اما شروع شده است.

نگرانی من از این است که اورژانسی اوضاع را چه حزب، چه از جانب گارد آزادی و چه مردم و جوانانی که باید به آن پیوندند تشخیص ندهند و در نتیجه تعجیل و سرعت لازم را نداشته باشیم. بی پولی یک نگرانی بسیار جدی است. گارد آزادی باید بتواند هزینه های خودش را تامین کند. با شرایطی که در دنیا هست بعید می دانم دولتی پیدا شود که به ما کمک کند، پولی بگذارد، کمکی بکند و یا امکاناتی به گارد آزادی بدهد. ولی از یک طرف دیگر این خودکفائی امکاناتی به ما داده است که بقیه ندارند. به ما امکان داده است که فارغ از هر نوع ملاحظه، سر را بالا بگیریم و حرفمان را بزنیم. بقیه جرات نمی کنند. مجبور اند خودشان را قایم بکنند. حتی اگر کاری هم می کنند جرات اعلامش را ندارند. اما به هر حال بی پولی به شدت مسئله است. در نتیجه جمع کردن کمک مالی بسیار حیاتی است. گارد آزادی احتیاج به اسلحه دارد، احتیاج به مهمات دارد، احتیاج به سفر دارد، احتیاج به بی سیم و سایر وسائل مخابراتی دارد، احتیاج به آدم تمام وقت دارد و و اینها همه یعنی هزینه. داریم تلاش می کنیم تامین کنیم ولی احتیاج به کمک داریم. تاخیر و بی پولی می تواند این پروژه و کل آینده انقلاب ایران را زمین بزند.

رادیو پرتو: فکر می کنید موفق می شوید؟

گوروش مدرسی: فکر می کنم شانس اش را داریم. راه دیگری نداریم، باید موفق شویم. ■

حضور قالیباف در اجتماع بزرگ کارگران و فقط با اکتفا کردن به وعده های شفاهی و غیر رسمی و تضمین نشده قالیباف سوت توقف و پایان آن اعتصاب شکوهمند زده شد. بر خلاف خلیلیها همانوقت نوشتیم و گفتیم توقف و پایان این اعتصاب اشتباه است. در اطلاعیه رسمی حزب حکمتیست صمیمانه خطاب به کارگران واحد اعلام کردیم، "مطالباتتان بر سر جای خود باقی است، اسانلو در زندان است. اعتصاباتتان را ادامه دهید" و البته امکان ادامه این اعتصاب وجود داشت..

۴- اعتصاب ۸ بهمن (جمهوری اسلامی شمشیر را از روست)

فاصله ۴ دی تا ۸ بهمن یعنی زمان اعتصاب دوم کارگران شرکت واحد، بیش از یک ماه دوره پر پیچ و خم و پر کشمکش این مبارزه بود. سردواندنیهای قالیباف و امروز به فردا کردنهای او ظاهرا برای اجرای وعده های داده شده چیزی جز وقت خریدن برای آمادگی مقابله تمام عیار با کارگران نبود. جلسات متعدد و حتی اجتماع ورزشگاه آزادی نه تنها نفعی برای کارگران نداشت بلکه به غیر از توهم پراکنی و وقت را هدر دادن معنای دیگری نداشت. به تدریج این حقیقت در میان کارگران و رهبری رادیکالتر و متعهد تر به منافع کارگران برجسته شد که دوباره به نیروی خود اتکا کنند. ابتکار روشن کردن چراغهای اتوبوسها در تهران با پافشاری بر خواستهها و مشخصا خواست آزادی اسانلو در همین فاصله تصمیم مبارزاتی کارگران شرکت واحد را اعلام کرد. اعلام کرد کارگران شرکت واحد دیگر دوره مانورهای قالیباف را پشت سر گذاشتند و بار دیگر به نیروی خود اتکا میکنند. از پیامدهای این تحرك زمینه سازی برای اعتصاب ۸ بهمن ماه بود.

برای مقابله با اعتصاب ۸ بهمن جمهوری اسلامی به هر لحاظ خود را آماده کرده بود. با بسیج گله پاسدار و بسیج و مزدور امکان راه اندازی اتوبوسها و وسایل نقلیه برای حمل و نقل را فراهم کرده بود. همزمان از کله سحر روز هشتم با گسیل نیروهای سرکوب و با دستگیریهایی وسیع کارگران شرکت واحد مانع اعتصاب و اعتراض کارگران شد. در فاصله کوتاهی حدود ۱۲۰۰ نفر از کارگران و شرکت کنندگان در این حرکت بازداشت شدند. تقریبا همه اعضای رهبری و فعالین شرکت واحد دوباره دستگیر شدند. جمهوری اسلامی و جناب قالیباف به اندازه کافی وقت خریده بودند و این بار شمشیر را از رو بستند. این بار در میان کارگران این موضوع سرزبانها افتاد که قالیباف به جای عمل به وعده هایش مناطق اتوبوسرانی را به پادگان نظامی علیه کارگران تبدیل کرد. جمهوری اسلامی مانع اعتصاب ۸ بهمن شد. و با زور و سرکوب

ظاهرا خطر بزرگی را از سر گذراند. کارگران شرکت واحد درگیر نبردی بزرگ و سرنوشت ساز بودند و اما در آن روز بیش از هر زمانی به اقدام کارگران مراکز کلیدی کارگری ایران و حمایت مردم تهران نیاز داشتند. این اتفاق نیفتاد و جمهوری اسلامی دست بالا پیدا کرد. از آن بعد تناسب قوای نامساعدتری تحمیل شد که پیامدهای آن هنوز بر کارگران شرکت واحد سنگینی میکند. معلق نگه داشتن شغل صدها تن از کارگران و صدور حکم اخراج ۴۶ نفر از کارگران و کماکان در زندان ماندن منصور اسانلو نشانه تناسب قوای نامساعدتری است که کارگران با آن دست و پنجه نرم میکنند.

۵- عملکرد گرایشات و جریانات مختلف:

توطئه ها و فشارهای جمهوری اسلامی و عواملش مانع بزرگی در مقابل اعتصاب و مبارزه کارگران شرکت واحد بود. اما علاوه بر آن سیاست و کارکرد گرایشات معین و مشخصا گرایش محافظه کار و غیر رادیکال موجود در میان بخش معینی از هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد مانع پیشروی جدی این مبارزات شد. گرایشی که در این مبارزه معین از همان ابتدا با دست زدن به اعتصاب به عنوان ابزار موثر این مبارزه موافقت نداشت و مشخصا در پایان اعتصاب روز ۴ دی ماه نه اینکه بر حقه بازیها و وعده های پوچ قالیباف آگاه نباشد بلکه بر عکس آن وعده ها را بهانه ای دید که پایان اعتصاب را با آن توجیه کنند. در غیاب منصور اسانلو که در زندان بود و در غیاب روشن بینی کامل بخش رادیکالتر و متکی تر به اراده و عمل مستقیم کارگران، تاثیرات این گرایش توانست این حرکت بزرگ را متوقف کند. واقعیت اینست که در میان کارگران و در جامعه، در یک مبارزه اجتماعی بزرگ گرایشات مختلف حضور دارند و از این گریزی نیست، منزوی کردن گرایش محافظه کار و بازدارنده یکی از درسهای مبارزه ایست که تاکنون طی شده است. به حکم وقایع عینی بعد از اعتصاب ۴ دی و پوچ از آب درآمدن کلیه وعده های جمهوری اسلامی و توجیهات گرایش محافظه کار موقعیت این گرایش در میان کارگران شرکت واحد تضعیف شده است، اما هنوز به تثبیت و دست بالا پیدا کردن گرایش رادیکال تماما خود آگاه منجر نشده است.

در چارچوب اشاره به برخورد گرایشات مختلف اشاره کوتاهی به برخورد بخشی از سازمانهای چپ ایران که با هر زبانی خیر طبقه کارگر و مردم زحمتکش را میخواهند و در این ماجرا ستمپات این مبارزه و حامی آن بودند. ضروریست. آنچه بخش قابل توجهی از این

چپ از خود نشان داد منعکس کننده همان سنت چپ غیر کارگری است و فرقه ایست. از جمله تقدیس و دنباله روی از اتفاقات کارگری و نداشتن درک و یا جسارت بیان اشتباهاتی که خود کارگران در جریان مبارزه شان مرتکب میشوند. میتوان به اطلاعیه های بخش عمده این گروههای چپ در پایان اعتصاب ۴ دی ماه مراجعه کرد که بطور بر اساس دنباله روی از وعده های قالیباف، به جای هشدار و نشان دادن مسیر درست، در بوق کردند که "اعتصاب کارگران با پیروزی" به پایان رسیده است. در پشت این دنباله روی و تقدیس مصلحتی، اساسا آن منافع سختی خوابیده که گویا از این طریق دل کارگر را به دست میاورند و توجه کارگر به طرف سازمان مربوطه را جلب میکنند. روی دیگر این سکتاریسم و فرقه بازی آنجا است که در دل یک مبارزه حاد و واقعی با عدم درکش از مکانیسم واقعی مبارزه اجتماعی، از سر منطبق نبودن منافع فرقه ای و سازمانیش دستور جها د علیه رهبری آن مبارزه اجتماعی را صادر میکنند. لزوم تغییر رهبری کارگران شرکت واحد را تبلیغ کردند. مبارزه کارگران شرکت واحد یک بار دیگر کلیه گرایشات و جریانات چپ را به محک کشید. این مبارزه به این لحاظ هم درسهای گرانبهایی داشته است.

۶- مراکز کلیدی کارگری غایب بودند.

اعتصاب و مبارزه کارگران شرکت واحد با حمایت عملی و جدی مراکز کلیدی کارگری ایران روبرو نشد. چشم اسفندیار مبارزه کارگران شرکت واحد همین جا بود. کاملا متوجه ام بخشی از کارگران ایران خودرو و تعدادی از مراکز کارگری طی بیانیه هایی از کارگران شرکت واحد حمایت کردند و میدانم در اجتماعات و متسینگهای مختلفی و در طومارهایی از این مبارزات حمایت شد. همه اینها مثبت و با وجود اینها هنوز این پرسش به حق وجود دارد که چرا کارگران نفت و ذوب آهن و نورد و ماشین سازیها و آب و برق و شهرداریها و کلیه رشته های کلیدی کارگری دست به یک اعتصاب نیم ساعته سمبولیک در دفاع از هم طبقه ایهایشان نزدند؟ چرا ابتکاری نزدند؟ مسئله عدم آگاهی طبقاتی و بی تجربگی نیست. بلکه تحت شرایط سختی که جمهوری اسلامی بر طبقه کارگر ایران تحمیل کرده است شقه شقه شدن صفوف طبقه کارگر و هر بخش در لاک صنفی فرو رفتن از نتایج مستقیم آن است. در این ماجرا طبقه کارگر ایران که اساسا بخشهای کلیدی کارگری آن را نمایندگی میکنند، نشان داد که به چارچوب صنفی خود میخ شده و هر رشته به کلاه خود چسبیده است. هنوز به عنوان طبقه و نیروی سیاسی تعیین تکلیف کننده با جمهوری

اسلامی عمل نمیکنند. در این مورد یک حمایت عملی و سراسری بخشهای مهم کارگری که اسم بردم، اتفاقا میتوانست این مبارزه تعیین تکلیف نشده با جمهوری اسلامی را به تعیین تکلیف به نفع کارگران سوق دهد. میتوانست تناسب قوا را تغییر دهد و بن بست کنونی را بشکند. در تداوم این مبارزه هنوز این وظیفه بر دوش بخشهای مهم کارگری قرار دارد. کارگران شرکت واحد محقند از هم طبقه ایهای خود انتظار همگامی جدی را داشته باشند. وقت آن است در دل اوضاع پر تحول کنونی طبقه کارگر ایران و بخشهای مهم و کلیدی آن به عنوان نجات دهنده خود و جامعه و مردم عمل کنند. در غیر اینصورت ادامه فشار و ستم جمهوری اسلامی بر کارگران و جامعه کماکان ادامه پیدا میکند. این انتخابی است که در مقابل رشته های کلیدی طبقه کارگر ایران قرار دارد.

۷- مردم تهران اقدامی نکردند:

در جریان مبارزات سه ماهه اخیر و مشخصا در اعتصاب ۴ دی و ۸ بهمن و در اقدام ابتکاری روشن کردن چراغهای اتوبوسها، کارگران شرکت واحد بر حمایت جدی مردم تهران حساب باز کردند. این اتفاق نیفتاد و بارها این را شنیده ام که مردم تهران در حمایت از اتوبوسرانیان شرکت واحد اقدامی نکردند. این توقع کارگران واحد میبایست از جانب مردم تهران جواب بگیرد. اتوبوسرانیان شرکت واحد و کار و زحمت و شرایط زندگی شان برای هر شهروند تهرانی آشناست. مردم متوجه حقانیت این مبارزه و مطالبات آن بودند. تنها لازم بود انسانهای آگاه و پیشروی از هر محله و مناطق دهگانه جلو بیفتند، آستینها را بالا بزنند و با هر ابتکار ممکن حمایت مردم محله و مناطق دهگانه را سازماندهی و کانالیزه میکردند و برای نمونه تحریم اتوبوسها و وسایل نقلیه راه افتاده توسط کله حزب اله و بسیج و مزدوران جمهوری اسلامی، به مدرسه و دانشگاه و اداره و سرکار برنگشتن و ایجاد یک تعطیلی عمومی در حمایت از اعتصاب کارگران شرکت واحد که امکانش و توجیه آن کاملا وجود داشت. اینچنین حمایت مردمی تناسب قوا را به شدت به نفع کارگران شرکت واحد تغییر میداد. میتوان تاکید کرد که پیروزی این مبارزه را بسیار نزدیک میکرد. در تداوم این کشمکش انتظار حمایت مردم تهران هنوز به جای خود باقیست.

۸- همسرنوشتی جهانی، همبستگی کارگری:

یک بعد درخشان و تاریخی مبارزه کارگران شرکت واحد کسب حمایتها و همبستگیهای کارگری و انسانی در سطح بین المللی بود. از

مبارزه است. تا این لحظه زور دشمن بر صف کارگران تحمیل شده و ادامه زندان و اسارت اسانلو را موجب شده است. لازمست نیرو جمع کرد و ابتکار به دست گرفت و اعمال فشار کرد تا موجبات آزادی اسانلو را فراهم کرد. اگر آزادی اسانلو به نیروی اعتراض کارگر و مردم در داخل و خارج اتفاق بیفتد توانستیم تناسب قوای کنونی را تغییر دهیم و ورق را برگردانیم. راه را برای پیشروی بیشتر و تحقق مطالبات فوری دیگر هموار کنیم. برای آزادی منصور اسانلو با تمام توان باید کوشید. با صفی گسترده و محکم و با صدای رسا باید اعلام کرد اسانلو آزاد باید گردد.

۲۴ مارس ۲۰۰۶

مطالبات فوریشان در داخل بسیج نشده است. جمهوری اسلامی با هر امکان وتوان و نیرویی که داشته در مقابل کارگران صف کشیده است. اما هنوز کل امکان و قدرت متعلق به صف کارگران شرکت واحد به میدان نیامده است. کارگران شرکت واحد به نیروی متحدتر و متشکلاتر در صفوف خود و مهمتر به همگامی بخشهای مهم کارگری ایران نیاز دارند. جمهوری اسلامی علاوه بر اینکه در سطح جهانی باید فشار احساس کند، در همان ایران و در مراکز کارگری و در شهر تهران لازمست زیر فشار اعتراض کارگران و مردم پشتیبان آنها قرار گیرد. لازمست فشار اقتصادی و سیاسی اعتصابات حمایتی کارگران و نگرانی از گسترش این مبارزه به میان رشته های دیگر کارگری و خود مردم تهران را ببیند. در نتیجه پیشروی کارگران شرکت واحد يك بعد مهم فراصنفي دارد. رهبران کارگران واحد و بخشهای مهم کارگری میتوانند راه فایق آمدن بر رکود کنونی را بیابند. آزمان که بخواهند صفی طبقاتی گسترده به دور از میخ شدن به منافع صفی را نمایندگی کنند.

واقعیت اینست جمهوری اسلامی با حساسیت تمام به اعتراضات کارگری رشته های مهم کارگری همچون کارگران شرکت واحد برخورد میکند. میداند غول خفته طبقه کارگر اگر بجنبد، بسیاری معادلات را به هم میزند و این را با رگ و پوست در انقلاب ۵۷ دیده اند. آزمان که قرار است پیشروی مبارزه يك بخش مهم کارگری اعتماد بنفس و انگیزه قویتری به کارگران بدهد، مبنای تحولات مهمتری در جنبش اعتراضی مردم ایران بشود، جمهوری اسلامی با تمام وجود در مقابل آن صف میکشد. اتفاقی که در جریان این مبارزه افتاد. برای مقابله با این وضعیت صف کارگران همگامی و اتحاد وسیعتر و رهبرانی با افق وسیع و سراسری تر و سیاستی رادیکال را میطلبد. در يك کلام کلید مسئله در گرو عروج رهبران کمونیست طبقه کارگر که کل منافع کارگری را نمایندگی و بر محدو نگرانی فایق آیند. فعالین و رهبران کمونیست جنبش کارگری دوره جدید و وظایف جدید را باید تشخیص دهند و در جهت جوابگویی آن گام بردارند.

۱۱- اسانلو باید آزاد گردد:

در شرایطی که هنوز منصور اسانلو دبیر سندیکای کارگران شرکت واحد در زندان است، نمیتوان مطلب را به پایان برد و خواستار آزادی فوری وی نشد. خواست آزادی اسانلو فقط مطالبه آزادی يك فرد و حتی يك رهبر کارگری نیست. اسارت و یا آزادی وی برای دوطرف این ماجرا و همه ما معنایی وسیعتر و روشنتری دارد. انعکاسی از تناسب قوای بین دو طرف

است. این واقعیت بار دیگر نشان داد وجود طیف زیادی از رهبری اجتماعی و آشنای کار و جا افتاده در میان کارگران ستون محکم جنگ طبقاتی است که در آن درگیریم. مبارزه شرکت واحد به لحاظ وجود رهبران متعدد راهگشای کار تجربه گرانبهایی را ارائه کرد. آنچه لازمه تقویت این رهبری است، تقویت و دست بالا پیداکردن سیاست رادیکال صاحب تشخیص و همه جانبه و متعهد به منافع و اراده کارگران است.

ب- استفاده موثر از مدیای بین المللی و محلی. رهبران فعالین شرکت واحد برای پیشبرد این مبارزه به طرز رضایت بخشی از رسانه ها استفاده کردند و تجربه مهمی را اضافه کردند. انعکاس تحولات مداوم این مبارزات از زبان رهبران و فعالین سندیکا در دنیا و رو به ایران قدرت مهمی را به این مبارزه بخشید. از این طریق امروز در سطح وسیعی با اعتراض و مبارزه کارگران شرکت واحد و رهبران آن آشنا هستند. این تجربه مهم و با ارزش بود.

ج- حضور خانواده های کارگری در تحولات این مبارزه چشمگیر، مبتکرانه و جدی بود. خانواده های کارگران و بویژه دستگیر شدگان در فراز و نشیب این مبارزه شرکت کردند و نقش جدی ایفا کردند. مبتکرانه ها و بیانیه ها و طومارهای متعددی شدند. پایه و مبتکر جمعاعات اعتراضی گوناگون در این مدت بودند. این تجربه را در دیگر مبارزات کارگری باید گسترش داد.

د- کسب حمایتی بین المللی که نظر به اهمیت آن در بند جداگانه ای به آن اشاره شد.

۱۰- تناقض موجود، حرکتی بزرگ، عدم تحقق مطالبات فوری:

مبارزات کارگران شرکت واحد تا این لحظه حرکتی بزرگ در جنبش کارگری ایران است. پیشرویهای سیاسی جدی در سطح بین المللی و در خود ایران داشته است. پتانسیل بالای اعتراض کارگر و در عین حال محدودیتهای کنونی آن را برجسته کرده است. يك صف آزایی بزرگ را بر جمهوری اسلامی تحمیل کرده است. اما در درون خود تناقضی را حمل میکند. سؤال این است که این مبارزه بزرگ چرا نتوانسته با این درجه از حمایت جهانی مطالبات فوری اعلام شده را متحقق کند. دلیل آن بسیار ساده است. هنوز تناسب قوا رابه اندازه کافی و در حد تحمیل این مطالبات به نفع خود تغییر نداده است. در این کشمکش و در این صف آزایی هنوز حول مبارزه کارگران شرکت واحد آن درجه قدرت و نیروی تحمیل

هر پنج قاره دنیا حمایت قابل توجهی از مبارزات کارگران شرکت واحد به عمل آمد. اتحادیه های کارگری و سازمانها و نهاد ها و احزاب انساندوست و مدافع کارگر و انسانیت به هر میزان که صدای این اعتراض و مبارزه را دریافت کردند. عکس العمل حمایتی داشتند. انصافا سازمانها و نهادهای چپ و فعالین مدافع حقوق کارگر ایرانی زبان با ابتکارات و کمپینها و اکسیونهای متعدد نقش جدی در کسب حمایتها داشتند. این سطح از حمایت تاکنون بیسابقه بوده است. اوج این حمایت بین المللی را در روز ۱۵ فوریه به ابتکار و فراخوان کنفدراسیون بینالمللی اتحادیه های آزاد کارگری و فدراسیونهای اتحادیه های جهانی شاهد بودیم. در این روز دنیا صدای اعتراض کارگر و حق طلبی طبقه کارگر ایران را شنید. در این روز دنیا يك همبستگی سراسری و جهانی کارگری و انسانی را به خود دید. توگویی يك روز بین المللی کارگری بود. کارگر و انسانیت نشان دادند حق طلبی و اعتراض برحق انسانی ابعاد جهانی گسترده دارد. همسرنوشتی جهانی کارگر و انسانیت يك حقیقت بالقوه است.

آنچه از این تجربه باید نتیجه گرفت این موضوع است که حمایتی بین المللی از طبقه کارگر ایران میتواند هدفمندتر و صاحب پلانترم روشن باشد. میتواند ابعاد کنکرت و مشخص تری به خود بگیرد. میشود اعمال فشارهای موثرتری علیه جمهوری اسلامی به کار گرفته شود. در این میان خواست قدیمی بیرون راندن نمایندگان جمهوری اسلامی از مجامع جهانی کارگری و مشخصا آی.ال.او قطعیت پیدا کند.

۹- نقطه قدرتهای مبارزات کارگران شرکت واحد

مبارزات پر پیچ و خم و سه ماهه کارگران شرکت واحد پر از تجارب و درسهای گرانبهها است. تجاربی که طبقه ما در ایران میتواند و باید به آنها اتکا کند. در اینجا بر چند محور مهم این تجارب و یا دستاوردها تاکید میکنم. الف. کارکرد شبکه رهبری و فعالین جافتاده سندیکای کارگران شرکت واحد از مهمترین تجارب این مبارزه است. جمهوری اسلامی با تقابل ضد انسانی و هدف سد کردن این مبارزه، مداوما رهبری کارگران شرکت واحد را زیر ضرب گرفت. با دستگیری اسانلو از روز اول تاکنون و به دنبال دستگیریهای هر از چند گاهی اعضای هیئت مدیره قصد بی سر کردن این مبارزه و سندیکا را داشت. فعلا صرفنظر از گرایشات مختلفی که در میان آنان عمل میکرد، پاپیش گذاشتن طیف وسیع و قابل توجهی از رهبری و فعالین شرکت واحد که در غیاب دستگیر شدگان سکان کار را به عهده داشتند، ستون محکم مبارزه تاکنونی بوده

**ضمیمه ماهانه شماره ۶
منتشر خواهد شد
این ضمیمه
کمونیست ماهانه به
مطالبی در رابطه
با بحران روابط
آمریکا و غرب با
جمهوری اسلامی،
ارزیابیها و ترها و
مقالات مختلف در
رابطه با محتوای
این بحران و زمینه
های تاریخی تر
بستر این بحران
اختصاص خواهد
داشت.**

نکاتی پیرامون سیاست کنترل محل کار و زیست کنترل محلات، چرا، چگونه؟



عبدالله شریفی

مقدمه

برای احزاب سیاسی مدعی قدرت، احزابی که قصد جدی متحد کردن مردم را برای تغییری در وضع موجود در دستور دارند، محل کار و زندگی مردم در جامعه جایگاه ویژه‌ای پیدا میکنند. در سنتهای اجتماعی مسئله متحد کردن مردم و دست بردن به میکانیزم‌هایی که اتحاد مردم را ممکن کند و شکل بدهد همواره یکی از مهمترین مشغله‌های احزاب سیاسی این گونه سنتها و جنبشها، مستقل از راست و یا چپ بودنشان، بوده است.

بحث کنترل محلات و محل کار، در تداوم مباحث حزب و جامعه، حزب و قدرت سیاسی و سایر مباحث کمونیزم منصور حکمت از جمله مکانیزم‌هایی هستند که برای ما اهمیت خاصی دارند. تمام تلاش منصور حکمت در نقد کمونیسم حاشیه‌ای و غیر اجتماعی، شکل دادن به کمونیسم دخالتگر اجتماعی با قدرت رهبری کننده بود که منشا تغییر و تحول باشد. ادامه این امر مهم، ضرورتی است که حزب حکمتیست بایست قدم به قدم به آن پردازد. کورش مدرسی بارها در رابطه با امر متحد کردن مردم، بر اهمیت شعار متحد کننده و اشکال و مکانیزم‌های اتحاد مردم تاکید کرده است، در این رابطه میتوان به دو مطلب با عنوان (جمهوری اسلامی را باید چگونه انداخت؟ قدم‌های بعد!) در خرداد و تیر ماه ۱۳۸۲ مصادف ژوئیه ۲۰۰۳، در انترناسیونال هفتگی منتشر شد، مراجعه کرد.

تداوم این سیاست برای حزب حکمتیست که قویا از نظر فکری و عملی خود را ادامه دهنده تلاش بازگرداندن کمونیسم به متن زندگی اجتماعی میدانند، امری است ضروری که باید حواس خود را در این راستا متمرکز کند، به آن مکانیزم‌هایی

دست ببرد که قدرت اجتماعی را بتواند به حرکت درآورد. در این نوشته سعی میکنم که حداقل تصویری از سوخت و ساز محل زندگی (محلات) و وظایف کمونیستها در این رابطه را ترسیم کنم، چگونگی مکانیزم‌های محل کار را برای فرصت دیگر واگذار میکنم.

محلات و مکانیزم‌های آن

در همه دنیا در محلاتی که مردم کارکن جامعه در آنها زندگی میکنند، نوعی از سازمانیافتگی اولیه و "خودبخودی" بر اثر رابطه ویژه مردم، مستقل از احزاب سیاسی و دخالت آنها موجود است. معلوم است که محلات کارگر و زحمتکش نشین که مبنای زندگی خانوادگی بر محور نان آور خانه میچرخد، با خانواده‌های بورژوا که محور سوخت و ساز آن مالکیت است، سنتها و فعل و انفعالات کاملا متفاوتی دارند. البته اولی اکثریت جامعه است و دومی اقلیت بسیار محدود، من قصد ندارم به آنالیز استراکچر (ساختمان) این اشکال از خانواده‌ها بپردازم، قصدم این است که اذهان را متوجه آن جایی کنم که اکثریت جامعه را در خود جای میدهد و از زاویه منافع طبقه کارگر، میتواند نیروی عظیم اجتماعی را در جهت تغییر انسانی جامعه سازمان دهد.

گفتم که نوعی رابطه میان مردم در محل زیست، آنها را به هم تنیده است. این پدیده اتفاقا پدیده محلی نیست، کشوری نیست، در هر جای این جهان میتوان آن را دید. هر چند در هر کشور و محل بنا به ویژگیهای سیاسی و اجتماعی خاص خود ممکن است شکل و چگونگی آن متفاوت باشد اما وجه اشتراک آن همان روابطی است که مردم را در محل سکونت، دور هم جمع میکند. بطور مثال در محلات حاشیه نشین شهرهای اروپا و آمریکا، جوانان بیکار، معترض، ناراضی به هر

دلیلی، حول این روابط تلاش میکنند که خود را در مقابل پلیس و دولت متحد نگهدارند، تا علیه پلیس و تبعیضات با توسل به آن اقدامات معینی را برای مدت معینی به پلیس و دولت تحمیل کنند. بخش عمده تحرکات اعتراضی خود جوش نیروی جوانان محلات محروم و محلات حاشیه شهرها، گتوها و غیره از همین مکانیزم استفاده میکنند. همه دیدند که اخیرا جوانان در عصیانهای فرانسه در حاشیه شهرهای بزرگی چون پاریس و لیون چگونه در مقابل دولت و پلیس بسیج شدند و این محلات را به اماکن نا امن برای نیروهای دولتی تبدیل کردند. در مناطق حاشیه ای این شهرها، با اتکا به این امکان وسعت اعتراضات را بسیار تسهیل کردند. مضافا، این اشکال از متحد شدن جوانان در گوشه و کنار شهرهای بزرگ هراز چند گاهی محلات را به میدان مانور خود برای کوتاه کردن دست دولت و غیر قابل اجرا شدن قوانین نیز مبدل میکنند. بطور مثال در شهر گوتنبرگ سوئد در محله (یه لبو) جوانان بارها تحت فشار پلیس و تبعیضات دولت، واکنش نشان داده اند و امکان اعمال قدرت پلیس را در آن منطقه محدود کرده اند. مثلا تمام دستگاههای پارک اتومات که هزینه پارکینگ ماشینها را باید از طریق آن پرداخته شود را در محله برای چندمین بار بر میدارند و عملا پارک کردن وسایل نقلیه در این مدت مجانی میشود. در استکهلم، اسلو و سایر شهرها نیز محلاتی این چنین کم نیستند. در شهرهای پر جمعیت تر مانند پاریس، لندن، برلن و غیره اکثر محلات حاشیه شهرها امکان حضور پلیس با نیروی کم را غیر ممکن میکنند.

دلیل، حول این روابط تلاش میکنند که خود را در مقابل پلیس و دولت متحد نگهدارند، تا علیه پلیس و تبعیضات با توسل به آن اقدامات معینی را برای مدت معینی به پلیس و دولت تحمیل کنند. بخش عمده تحرکات اعتراضی خود جوش نیروی جوانان محلات محروم و محلات حاشیه شهرها، گتوها و غیره از همین مکانیزم استفاده میکنند. همه دیدند که اخیرا جوانان در عصیانهای فرانسه در حاشیه شهرهای بزرگی چون پاریس و لیون چگونه در مقابل دولت و پلیس بسیج شدند و این محلات را به اماکن نا امن برای نیروهای دولتی تبدیل کردند. در مناطق حاشیه ای این شهرها، با اتکا به این امکان وسعت اعتراضات را بسیار تسهیل کردند. مضافا، این اشکال از متحد شدن جوانان در گوشه و کنار شهرهای بزرگ هراز چند گاهی محلات را به میدان مانور خود برای کوتاه کردن دست دولت و غیر قابل اجرا شدن قوانین نیز مبدل میکنند. بطور مثال در شهر گوتنبرگ سوئد در محله (یه لبو) جوانان بارها تحت فشار پلیس و تبعیضات دولت، واکنش نشان داده اند و امکان اعمال قدرت پلیس را در آن منطقه محدود کرده اند. مثلا تمام دستگاههای پارک اتومات که هزینه پارکینگ ماشینها را باید از طریق آن پرداخته شود را در محله برای چندمین بار بر میدارند و عملا پارک کردن وسایل نقلیه در این مدت مجانی میشود. در استکهلم، اسلو و سایر شهرها نیز محلاتی این چنین کم نیستند. در شهرهای پر جمعیت تر مانند پاریس، لندن، برلن و غیره اکثر محلات حاشیه شهرها امکان حضور پلیس با نیروی کم را غیر ممکن میکنند.

در آمریکا در مناطقی دامنه این پدیده از این وسیعتر است. در شهرهایی، دولت عملا به بخشی از شهر دسترسی ندارد. هر چند امروز این مسئله مورد سو استفاده جنبشهای ارتجاعی و باند سیاهی ها قرار میگیرد، اما حقیقت این است که این مکانیزم‌ها ابزارهای هستند که مردم را متحد نگه میدارند.

محلات و جنبش های سیاسی

هیچ جنبش سیاسی و احزاب مربوطه را نمی توان نام برد که بدون دسترسی به نیروی محل زیست مردم قادر باشد نیروی

اجتماعی عجیبی را جابجا کند، یا بهتر گفته باشم برای مدت نسبتا طولانی قادر به تحرکات اجتماعی مردم بوده باشد. این کار ربطی به راست و چپ بودن جنبشها و احزاب ندارد، ربطی به رادیکال و ارتجاعی بودنشان ندارد. تا آنجایی که به جنبش کمونیستی مربوط است، در طول تاریخ کمونیسم، میتوان به حزب بلشویک اشاره کرد. شما اگر تاریخ آن دوره قبل از به قدرت رسیدن بلشویکها را مطالعه کنید، می بینید که نفوذ و تسلط سیاسی و اجتماعی بلشویکها در محل کار و زندگی مردم بویژه محلات کارگری چگونه ملکه ذهن فعالین و کمیته های حزبی بوده است. رمانهائی مانند نینا و مادر را بخوانید متوجه میشوید که بطور مثال کمیته کارگری در فلان شهر چگونه با مسائل زندگی و حیات اجتماعی مردم درگیر است. در آن تاریخ، کمونیستها در تمام عرصه های اجتماعی غیر قابل حذف هستند. از کارخانه و مدرسه گرفته تا بیمارستان و مساله آب و برق، نان و آزادی، جنگ و صلح، زمین و کار، تغییر و اصلاحات، مریضی و سلامتی تا مبارزه و مقاومت، در هر افت و خیزی جای پای کمونیستها دیده میشود. هر حرکت رو به پیش مهر کمونیستها را بر پیشانی دارد و هر عقب گرد تحمیلی، ناکامی مقطعی کمونیستها را بیان میکند. این سیر متداوم تاریخی با تمام کم و کسری ها و بالا و پایین ها به نوعی با تسلط فکری و عملی و مبارزاتی کمونیستها همطراز است.

متأسفانه امروز جنبش های ارتجاعی هستند که از این امکان بهترین استفاده را میبرند. به جنبش اسلامپها در فلسطین نگاه کنید، حماس جریانانی فوق ارتجاعی است، تروریست و ضد آزادی و ضد زندگی مدنی است، اما در محلات شهرهای نوار غزه و کرانه جنوبی رود اردن در هر محله سنتهای خود را دارد. جوانان دختر یا پسر زیر پروریال اینها و تحت تاثیر نفوذ و فرهنگ اینها بزرگ میشوند. سنتهایی را تشبیت میکنند که نیروی تازه نفس و جوان را در جهت اهداف خود به حرکت درآورند. از همین جوانان است که نیروی مسلح خود را تأمین میکنند.

جمهوری اسلامی نمونه دیگری از این نوع جنبش ارتجاعی را بدست میدهد که توانست از این امکان نهایت استفاده را ببرد. جمهوری اسلامی بدون مساجد

محلات، بدون هزاران نماز جمعه ها نمی توانست نه قدرت را بدست گیرد و نه آنرا نگه دارد. ما اکنون شاهد دهها نمونه از جنبش های ارتجاعی هستیم که با چنگ و دندان خود را به محل کار و زندگی مردم آویزان کرده اند. فکر نکنید این همه گله آخوند و روزنامه و مدیا و مساجد در جنبش های اسلامی بیکار نشسته اند.

سنت غیر اجتماعی چپ

با این تفصیلات، اکنون ما به سطح دیگری از بحث میرسیم. چرا این مساله برای ما حکمتیستها این قدر حیاتی است؟ شما کسی دیگر را در عالم سیاست ایران نمی بینید که مانند حزب حکمتیست بر روی سیاست کنترل محل کار و زیست در جامعه پا فشاری کند. دلیل این قضیه روشن است. جریانات و جنبشهای اجتماعی دیگر که سنت اجتماعی بودن دارند لازم نیست بروند و راجع به این نوع مسائل صحبت کنند، اینکه باید چکار کنند بخشی از داده های اجتماعی و فعالیت آنها است. برای ما که از بستر چپ غیر اجتماعی به قصد اجتماعی کردن کمونیسم خیز برداشته ایم، قطعاً مساله فرق میکند. طبیعی است که برای ما این امری جدی خواهد بود.

یکی از مهمترین ارکان کمونیسم منصور حکمت این است که کمونیسم را از بستر این چپ غیر اجتماعی رها کند و کمونیسم را به قلب جامعه باز گرداند. داستانی که سالها بر سر کمونیسم آمد، این پدیده اجتماعی را بطور غیرقابل باوری از منشا اصلی خود، یعنی جامعه و مکانیسمهای سوخت و ساز طبقه و مبارزه طبقاتی دور کرد. این جنبش با تاریخچه چندین دهه خود، اکنون دارای سنت، سیستم فکری و سبک کار و روشهای خود است. گسستن از این تاریخ، امری جدی برای ما حکمتیستها میباشد، و به همین دلیل تمرکز بر روی محورهایی که میتواند کمونیسم دخالتهای اجتماعی را به خصلت اساسی این کمونیسم مبدل کند، شرط ضروری کار و فعالیت ما محسوب میشود.

یکی دیگر از تفاوتهای اساسی کمونیسم منصور حکمت و حزب حکمتیست با سایر انواع کمونیستهای رایج، قائل شدن به امر تغییر جهان معاصر است، کمونیسمی است که میخواهد همین امروز

زندگی میلیونها انسان هم عصر را دگرگون کند. بتواند آزادی و برابری را در جامعه تحقق بخشد، بتواند کار مزدی را از بین برد و انسان را به جایگاه واقعی خود برساند. این امر بدون دست بردن احزاب سنت کمونیستی اجتماعی، در مساله قدرت سیاسی ممکن نیست. کسی که میخواهد جامعه را به مسیر انسانیت رهنمون شود، نمی تواند به حزب اکثریت تبدیل نشود و این تبدیل بدون تصرف قدرت سیاسی غیر ممکن است. بنابراین کمونیسمی که قصد قدرت گیری داشته باشد باید مکانیسمهای قدرت را بشناسد و بکار بندد. تسلط و کنترل محل کار و زندگی در شهرها، یکی از این مکانیسمها میباشد که باید آن را شناخت و در جهت اهداف انسانی بکار گرفت.

جمهوری اسلامی و محل کار و زیست مردم

۲۶ سال حکومت قداره بندان اسلامی بر سرنوشت جامعه ایران، دامنه نفرت و انزجار بحق اکثریت مردم ایران از نظام اسلامی را در مقابل خود شکل داده است. این بدیهی و داده اجتماعی است. همه، حتی سران رژیم، هم بارها به این واقعیات اعتراف کرده اند. شما محله خودتان را در همان شهری که زندگی میکنید، در نظر بگیرید. حتماً از اول کوچه تا انتهای کوچه را میشناسید. آیا کسی را میشود دید که زخم این رژیم اسلامی را بر زندگی نداشته باشد؟ ۲۶ سال است جنازه اعدای تحویل مردم میدهند، کشته های جنگی را آوردند و به عزیزانشان تحویل دادند، کم هستند کسانی که هنوز اثری از زنده و کشته فرزندان خود پیدا کرده اند، کم هستند کسانی که از عزیزانشان در زندان خبری ندارند، هر کدام از شما، صدها خاطره از محله خودتان دارید. همه همدیگر را میشناسید. میدانید کدام جوان در دام اعتیاد تلف میشود، چه کسی بر اثر فقر ناچار شد کلیه خود را حراج کند، کی بیکار است و... در هر اتفاق، قطع آب و برق و گاز، در هر مریضی و بی درمانی چندین بار به کمک همسایه شتافته اید و یاز کمک و مساعده همسایگان برخوردار شده اید.

همه اهل محل و بویژه جوانان خوب و بد محل را می شناسند، تا سه محله آنطرفتر همکاران رژیم معلوم هستند. هر يك از شما در شب نشینها، پاتوقهای سر کوچه،

در راه مدرسه و کار بارها نفرت و خشم خود را علیه رژیم اسلامی به هم گفته اید. بارها با تمسخر و جوک کردن آخوند و مقدساتشان همدیگر را سرگرم کرده اید، مردم محلات که روزانه زندگی و کارشان مورد تعرض رژیم اسلامی است، نمی توانند رابطه هایی مستحکم و قابل اطمینان بین خود نداشته باشند. تجمع عصرانه دختر و پسر محله، گپ زندهای شبانه، دید و بازدیدها همه و همه روابطی بین مردم محله بوجود آورده است. اما این هنوز خام است هنوز میتواند طعمه هر جریان ارتجاعی باشد. آن ضمانتی که بتواند این همه روابط و اعتماد را نهادینه کند و بصورت حرکت اجتماعی در آورد، تسلط فکری، و سیاسی اجتماعی جریانی انسانی است. این کار باید توسط کمونیستها و آزادیخواهان محله صورت گیرد و گر نه هر مرجع قومی و یا مذهبی میتواند از آن به نفع خود بهره گیرد.

ما بارها گفته ایم که وقتی ما از منظر خود از کنترل محلات صحبت میکنیم، منظور این نیست که بست بازرسی دایر کنیم. منظور این است که تسلط اجتماعی چپ و کمونیسم بصورت رفتارهای اجتماعی مشخص به محله رنگ خود را بزند. وقتی که اسلامیها در محله ای تسلط دارند، معلوم است، پسران جوان ریش میگذارند و مسجد برو میشوند، دختران محجبه میشوند و فضای عقب ماندگی و گندیده گی اسلامی و مرد سالاری از دور فریاد میزند، دختر و پسر حق ندارند با هم حرف بزنند، زنها در چادرها و مردان تسبیح بدست در رفت و آمد هستند. آخوند سرازیر میشوند و شروع میکنند به اشاعه خرافات و جهالت و...

در محلاتی هم که ناسیونالیستها تسلط دارند باز به نوعی انعکاس بیرونی معلوم است، از عکس و تابلوهای منازل تا موزیک و لباس پوشیدن، تا تعصبات قومی و نفرت ها و کینه ها بطور وضوح در رفتار و آمد و رفتها خود را نشان میدهد.

در محلاتی که کمونیستها، و آزادیخواهان مسلطند، باید معیارهای اجتماعی این تسلط، خود را نشان دهد. همانگونه که تسلط اجتماعی سنتهای دیگر علنی است، تسلط اجتماعی کمونیسم هم علنی است. اگر چه افراد به عنوان کمونیست بودن حکم مرگ دارند و باید مخفی

باشند، با کامل اطمینان میشود گفت، در چنین فضائی اختفای این جمع عملی تر و مطمئن تر است. ما دست کم این واقعیت را در جریان مقاومت مردم سنندج در برابر یورش جمهوری اسلامی، در "بنکه" محلات (پایگاه، مقر، مرکز تجمع) تجربه کرده ایم.

راجع به شاخصهای محلات کمونیستی می گفتیم، اینکه شاخص محلات مورد نظر باید چگونه باشد؟ در این گونه محلات جمهوری اسلامی ریشه ندارد، رژیم و عوالم و مزدورانش بیگانه و غریبه اند، موجودیتش باید عامل فشاری بر زندگی و فرهنگ مردم نباشد، کار جوانان کمونیست و رادیکال است که در کلیه عرصه های زندگی محله درگیر باشند. باید زن و دختر در آن محله احساس آزادی و شخصیت کنند. آنها بدون روسری و مدنی در محله می گردند. نشریات چپ آنجا پیدا میشود، مردم آن محله هوشیار و آگاه هستند، از مسائل زندگی سر در میاورند، اسیر خرافه و جهالت مذهبی و قومی نیستند، احترام به انسان فرهنگ مردم محل است، همه بفکر هم هستند، همه در فکر بهبود وضع زندگی هستند، قوانین اسلامی، قوانین جمهوری اسلامی، بطور علنی رعایت نمی شود، در آنجا این قوانین قابل اجرا نیستند. اگر کسی از خیابان به محله بیاید، باید احساس کند که به دنیای جدیدی وارد شده است. فیلم و موزیک و کتاب و نشریاتی که در خیابان یافت نمی شود باید آنجا به وفور در دسترس باشد. باید محل امن مردم برای اجتماع و تدابیر لازم حول مسائل زندگی مشترک محله باشد. دست مزدوران رژیم به این گونه محلات کوتاه شده است. بصورت گروه های کوچک نمی توانند بیایند و آفتابی شوند، و اگر بخواهند روزی به آن محله سری بزنند، باید یک هفته برنامه بریزند و نیرو جمع کنند. تازه وقتی آن زمان کوتاه هم که آنجا هستند احساس نا امنی کنند، جرات نکنند به دختران محل سر حجاب و این گونه مزخرفات گیر بدهند و...

این امکان پذیر است، کنترل بر محلات در مواردی ممکن تر از محل کار میباشد. اگر کارخانه و مدرسه را رژیم اسلامی میتواند تعطیل کند، نگهبان بگذارد و کنترل کند، جاسوس استخدا کند و غیره اما محل زندگی غیر قابل تعطیل کردن است. مردم آن بر خلاف

وسعت شهرها و قصبه‌ها سازمان دهند و به حزب حکمتیست مرتبط شوند.

اگر این کار مادیت یابد، مردم در تقابل روزمره خود با رژیم اسلامی قدرتمند خواهند شد. همین اخیرا بود که اوباشان اسلامی شبانه به محله فیض آباد حمله کردند و ۱۰۰ خانه را روی سر مردم خراب کردند. تصور کنید اگر همانطوری که ما میگوییم مردم محلات، تحت کنترل و نفوذ کمونیستها و آزادیخواهان باشد، متشکل باشند، امکان تردد چند بولدوز و چند مسلح مزدور رژیم چگونه ممکن است؟ محله‌ای که متشکل باشد، محله‌ای که گارد آزادی داشته باشد را هیچگاه نمی‌توانند به این سرنوشت دچار کنند. اگر محلات متشکل، اگر مدارس و کارخانه‌های متشکل باشند بلافاصله، مردم شهری را میشود در محله‌ای برای دفاع از آن محله جمع کرد، بلافاصله میشود نیروی عظیمی را بسیج کرد و هر تعرضی را در هم شکست. اگر مردم فیض آباد دسته‌های گارد آزادی داشتند، چگونه کجا چند اوباش به خود جرات میدادند این گونه گستاخانه به زندگی مردم هجوم بیاورند؟ همین تجربه کافی است تا ضرورت این کار را با تعجیل و جدیت در مقابل کمونیستها، جوانان، و رهبران عملی محل کار و زندگی مردم، قرار داد.

حتما همه شما انفجارات اهواز را شنیدید و بی شک از این عمل ضد انسانی منزجر شدید، آیا اگر مردم اهواز در محلات خود امکان حضور تروریستهای اسلامی و قومی را سلب کرده بودند، این جانوران به آن سادگی قادر بودند آن اقدامات ضد انسانی را اجرا کنند؟

واقعیت این است که قدرت مردم در تشکل و سازمان یافتگی آنها حول افقی انسانی است. مردمی که کمر همت بسته باشند از شر جانپان اسلامی و تخریب جامعه و زندگی خود رها شوند، مردمی که قاطعانه از روند عراقیزه کردن ایران نگران هستند، نباید خود را فریب دهند، باید متشکل شوند و دست جریانات قومی و اسلامی را از محل کار و زندگی خویش کوتاه کنند. باید متحد شوند و رژیم اسلامی را با قیام خود سر راه سعادت و آزادی خویش بردارند.

۵ فوریه ۲۰۰۶

نفوذ اجتماعی کمونیسم در جامعه کردستان، کنترل محلات را ممکن ترمیکنند

سیاست کنترل محل و کار و زیست مردم، برای ما امری سراسری است. هر جایی و هر محله‌ای امکان اعمال نفوذ برای متحد کردن مردم باشد، در دستور کار ماست. اما قطعا نباید توقع داشت که این کار در همه شهرها و محلات به یک میزان پیش برود. همانگونه که گفتیم توازن، درجه نفوذ، و ایفای نقش کمونیستها عواملی است که تحقق این کار را قابل اجرا میکند. در جامعه کردستان بنا به تاریخ و سابقه، نقش کمونیستها در رهبری مردم، در مقاطعی از جدال‌ها و با توجه به حضور رهبران کمونیست قابل اعتماد آن جامعه در صف حزب ما، کردستان برای ما و جنبش کمونیستی ایران جایگاه ویژه پیدا کرده است. ما بارها گفته ایم کردستان دروازه قدرت انقلابی مردم ایران است، این ادعا واقعیت دارد، به همان دلایلی که ذکر کردم. پس شهرهای کردستان میتوانند مکانی باشد که بتوان مردم را حول سیاست رادیکال و انسانی علیه رژیم اسلامی و کل ستم و استثمار موجود بسیج کرد. در شهرهای کردستان مردم تجارب تلخ و شیرین از اتحاد خود در مقابل جمهوری اسلامی را با خود دارند، شهرهای کردستان در دوره کوتاهی مزه حاکمیت و کنترل اوضاع بدست خود را چشیده اند. مردم جامعه کردستان در مسیر سرکوبهای خونین و لشکر کشیهای رژیم اسلامی نمایشات قدرتمند اتحاد خود را تجربه کرده اند، برای چنین جامعه‌ای که اعتماد به قدرت متشکل خود را در حافظه تاریخش دارد، بدیهی است که این بحث را میتواند آسانتر بپذیرد. کنترل محلات به معنی تسلط فرهنگ مبارزاتی و زندگی چپ و رادیکالیسم امری است قابل اجرا...

علاوه بر آن ما در پلنوم سوم حزب گفتیم که رابطه مردم با جمهوری اسلامی و رابطه احزاب سیاسی با هم، در این جامعه بعد نظامی پیدا کرده است. به همین دلیل شیوه کار گارد آزادی در کردستان با سایر نقاط ایران فرق دارد. مردم باید در محل کار و زندگی، از جمله در دسته‌های مسلح هم، در دفاع از زندگی خود سازمان یابند. باید کمونیستها و رهبران عملی مردم، شبکه‌های قوی و پر نفوذ کمونیستی را به

آنها بوجود میاورد. میگوید کجا جلو بروید و کجا عقب بیاید، آینده بین و روشنگر به تقابل جدلهای ایدئولوژیک طبقات دیگر می‌رود. مانع افت مبارزه و تسلط افق طبقات و جنبش‌های ارتجاعی در میان مردم میشود. باید شبکه‌های کمونیستی با نفوذ را وسعت دهند، رهبران عملی مردم را با حزب مرتبط کنند. حزب چگونه سازمان می‌یابد؟ این هم به امکان توازن و درجه نفوذ ربط دارد. جایی کمیته‌های حزبی محله، کارخانه، مدرسه و دانشگاه ممکن است ایجاد شود و جایی دیگر کار دیگری می‌شود کرد. و هزار و یک کار دیگر...

رابطه گارد آزادی و کنترل محلات

حزب ما در پلنوم سوم کمیته مرکزی ایجاد واحد‌های گارد آزادی را در سیاست خود تصویب کرد. در این مصوبات گفته شده است که گارد آزادی و کنترل محل کار و زیست، سیاست‌های انتگره هستند، از هم جدا نیستند. همه میدانند که رژیم اسلامی ایران با سرکوب خونین و کشتار و اعدام‌های جمعی مانند مقاطع ۳۰ خرداد ۶۰ سر کار آمد، با جنگ و فقر و بیکاری و فلاکت مردم، عمر ننگین خود را کرده است و اکنون مرگ این هولاکوست اسلامی هم میتواند بار دیگر به شکل خونینی پیش برود، ما این روند را با توجه به سیاستهای میل‌تاریستی آمریکا و متحدینش، حضور اسلام سیاسی و جریانات ارتجاعی قومی، رقابت‌های خونین این دو قطب تروریستی جهان، روند سرنگونی جمهوری اسلامی اگر با قیام مردم به نتیجه نرسد، میتواند خطر جدی از هم پاشیدن شیرازه مدنیت جامعه و میل‌تالیزه کردن را به مردم تحمیل کنند. را سناریوی سیاه نامیدیم. ما گفتیم مردم در دفاع از مدنیت و زندگی خود در این پروسه باید قدرت دفاع از خود را داشته باشند. باید دسته‌های گارد آزادی تشکیل دهند. در جایی که لازم است مسلح باشند و در جایی که لازم نیست به اقدامات سیاسی خود، کار خود را پیش برند. اما مهم این است که متحد باشند و پتانسیل دفاع از خود را در مقابل کل این بازیگران سناریوی سیاه داشته باشند.

دانشگاه و کارخانه و اداره که اگر اخراج شدند و یا تعطیل شد، ممکن است از هم بی‌خبر شوند و ارتباط به نحوی قطع شود، یا اگر کار تمام شد و یا فارغ تحصیل شد، جای خود را به کسان دیگر میدهد و... در محلات مردم زندگی میکنند، آنجا بدنیا می‌آیند و مکانیسم‌های غیر قابل تعطیل زندگی جاری است. عمری دور هم و در کنار هم با مسائل و مشکلات مشترک، زندگی میکنند. آب نباشد، نان نباشد، آزادی نباشد، گرانی باشد، برق نباشد، درد همه است، در دردهای مشترک ناچارند راه چاره مشترک هم بیابند.

اشکال سازمانی این اتحاد چگونه است و حزب کجای این تصویر قرار دارد؟

ما بشدت با اسیر کلیشه شدن مخالفیم، سازمان پروسه‌ای در کار نیست. فرمول مقدسی سرنوشت این ماجرا را رقم نمی‌زند. باید دید توازن قوا و قدرت کار چقدر است. قدر مسلم ایجاد گروه‌ها و کلوب‌های ورزشی، هنری، فرهنگی، اجتماعی متلون و متفاوت ضروری است. گروهیایی که جوانان و زنان و مردان را دور هم جمع کند و دور هم نگهدارد. ممکن است دایر کردن کتابخانه محله، یا کلوب ورزشی یا آموزش کامپیوتر امکان‌پذیر باشد، باید دست بکار شد. ممکن است انجمن دفاع از حقوق زن و یا انجمن دفاع از حقوق کودک بتواند مردم را دور هم جمع کند. شاید در محله‌ای مسله اعتیاد مساله باشد، جایی کودکان خیابانی، جایی بیکاری و... حول هر یک میشود صد جور تشکل درست کرد، مسله این است پیر و جوان محله در جایی و تشکلی جایگاه خود را بیابند.

حزب چکار میکند؟ حزب ستون فقرات است. این مردم متشکل را در ابعاد سراسری سازمان میدهد. دست مردمی که حتی از هم خبر ندارند را در دست هم میگذارد. پل و کانال اتحاد این سرشهر با آن سر شهر میشود. کادرهای کمونیست حزب، در تلفیق کار علنی و مخفی ماهرانه، افق انسانی را مرتب در این جمعها روشن نگه میدارند. حزب در حکم سلسله اعصاب این ارگان است. حزب در راس مبارزات مردم قرار میگیرد و راه آینده را قدم به قدم برایشان روشن میکند، امید واقعی به آینده را با اتکا به حرکت

حزب جدید و روشهای کهنه! پیرامون سخنان حمید تقوایی در پلنوم ۴ حککا



مجد حسینی

اول تردید داشتم این مطلب را بنویسم، نمی دانم بغیر از تعدادی در حزب حکمتیست و حزب کمونیست کارگری ایران چه کسان دیگری در این اوضاع متلاطم سیاسی حوصله خواندن این گونه مقالات را دارند؟ اما سرعت دگرپرسی در حککا و حال و هوای درونی امروز آنها این نوشته را بر من تحمیل کرد. با این وجود، خواندن این نوشته را خالی از لطف نمیدانم.

در جریان اختلافات در حزب فبلی حککا، از جمله کسانی بودم که مطالب زیادی نوشتم و در جلسات دفتر سیاسی همراه بقیه رفقا برای نگاهداری آن حزب تلاش کردم. بعد از جدایی ما هم تا حالا بجز مطلبی در جریان همهمه "کنگره ۵" با عنوان "آغازی دیگر در حزب کمونیست کارگری ایران" هیچ مطلبی در این رابطه نوشته ام. با این مقدمات به اصل موضع بپردازم.

حمید تقوایی بر اساس سخنرانی خود در پلنوم ۲۴، نوشته ای بنام "قدرت حزب ما در حزبیت ما است" در نشریه انترناسیونال هفتگی ۱۲۱، منتشر کرده است. در ابتدا نوشته است، به مساله حزبیت، اولویتها و وظایف دوره ای حزب شان می پردازد و با وجود این، یک بخش کامل آنرا به حمله به حزب حکمتیست اختصاص داده است.

توجه به این نوشته برای درک موقعیت امروز این جریان، مسیر حرکت آن، تناقضات آن، شناخت از متد و دیدگاه های چپ فرقه ای، جالب است و آموزنده. برای شروع به همان ترتیبی که در نوشته حمید آمده است آغاز می کنم.

در این نوشته بازهم به اتهامات و تکرار شعارهای ساختگی که در دوره جدایی ما و آنها از هم، بطرف کورش پرتاب کردند، روی آورده است و از تکرار کسل آور آنها، خود به هیجان می آید و نیازی به آوردن دلیل و مدرک و یا تحلیلی در اثبات آنها نمی بیند.

اما تفاوتی هست. اینبار حمید ادعا کرده است بطور "ریشه ای" به تعریف جدایی ما میپردازد. کسی که مثل من حمید تقوایی را می شناسد

میداند هر بار که گفت بحث اش را به سطح "پایه ای تر، ریشه ای تر، عمیق تر و..." میرساند، منظورش این است که به التقاط گویی یا سطحی نگری ریشه ای تر و عمیق تری در می غلند و این نوشته او هم از این نظر نمونه است.

نگاهی گذرا بر آنچه گذشت

بر خلاف آنچه حمید تقوایی می گوید، اختلافاتی که منجر به دو تکه کردن حزب کمونیست کارگری ایران شد، بر سراحلاف حمید و کورش با هم نبود، برسر این نبود کورش گفته سوسیالیسم زود است و حمید "قهرمان" سر رسیده و گفته وقت اش است، بر سر ساختن دولت ائتلافی از طرف کورش و مخالفت حمید با آن نبود، بر سر حمله کورش به کمونیسم و دفاع حمید تقوایی از آن نبود، بر سر راست بودن کورش و چپ بودن حمید تقوایی نبود.

این روایت ها ساختگی و نازل است، استدلال نیست، پوشش اصل اختلافات است و بیش از آنکه حقیقتی را بیان کند، سقوط آن کسی را میرساند که بدانها پناه برده است. بر طبق این روایت اکثریت کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران و اکثریت دفتر سیاسی این حزب در زمان منصور حکمت، لیدر سابق این حزب، رئیس دفتر سیاسی حزب و همه کادرهایی که طی بیست و چند سال گذشته در کنار منصور حکمت جنگیدند و این حزب را ساختند، فریب کورش را خوردند و بازماندگان در آن هم لاید فریب حمید تقوایی را!!! هر کسی در پناه حمید تقوایی قرار گرفت، اتوماتیک کمونیست است و مدافع سوسیالیسم، بقیه ضد آن!

با همین متد و تفکر بود که آقای تقوایی و حزیش در عرض یک ساعت تصمیم گرفتند که حزب کمونیست کارگری عراق مرتد است و چون به ایشان اقتدا نکرد ضد کمونیست و ضد سوسیالیست است. حزب کمونیست کارگری عراق را، بدون اینکه در آن جدلها شرکت داشته باشد، بخاطر اینکه مواضع ایشان را رد نمود، مدال "سوسیالیسم" را از سینه اش کند و در ظرف یک روز ضد سوسیالیسم اعلام نمود!!!

اگر ما و این جریان بر سر اختلافاتی که داشتیم

با هم سروکله زدیم، سرهم داد زدیم، در مقابل هم نوشتیم، عاقبت راهمان از هم جدا شد و لاید این دوستان محتاج بودند انگلی را به ما بچسبانند، حزب کمونیست کارگری عراق چه؟ چون به سوسیالیسم حمید تقوایی تشهد نخواندند، آنی کافر شدند؟

اگر حزب کمونیست کارگری عراق می گفت نظر حمید تقوایی درست است، سوسیالیستی بودند؟ این شیوه بیعت با مراجع تقلید از کجا آمده است؟ این نوع تعبیر از اختلافات در یک جریان کمونیستی بر اساس خیر و شر و جن و ابلیس چگونه ظهور کرد؟ با این روش، تربیتی در آن حزب باب کرده اند، که دیر یا زود دامن خودشان را خواهد گرفت. البته برخورد به سبک مذهبیها و مریدان بی اراده مراجع تقلید از طرف ایشان امری ابتدا به ساکن نیست و تاریخی را در حزب کمونیست کارگری ایران پشت سر دارد.

این روش ها اخلاقی و ایدئولوژیک نیست. باید دید چه پراتیک و سنتی، محتاج این روشها است؟ اما هر کسی که حتی از دور هم حزب کمونیست کارگری ایران و فلسفه سیاسی منصور حکمت را شناخته باشد میدانند که این روش ها را، هر چه که هست، با متدولوژی منصور حکمت فاصله عمیقی دارد. از همه کسانی که در حزب کمونیست کارگری ایران جا مانده اند حد اقل انتظار این است که، این ابداعات را از آن صاحبش بدانند، به منصور حکمت ربط اش ندهند، این شرافتمندانه تر است.

سیاست، هر که با ما نیست، علیه سوسیالیسم است، معیارش تفکر و قضاوت فرقه خود است، نه جامعه و جایگاه اجتماعی جریانات و پدیده ها. به فاکتها در همین نوشته توجه کنید.

تاریخ ما و تاریخ آنها

در همین پلنوم حمید ادعا میکند تنها خودش و رهبری جدید حزب کمونیست کارگری سوسیالیست و کمونیست اند. در معرفی حکمتیستها چنین نوشته است:

" ولی دوستان ما به این دلیل به اینجا رسیده بودند که سوسیالیسم و کمونیسم و مبارزه طبقاتی را یکسره کنار گذاشته بودند. آنرا تبدیل کرده بودند به "باورهای ایدئولوژیک" که به مبارزه روزمره ربطی ندارد."

بعدا به حکمت جمله دوم این نقل قول راجع به "باورهای ایدئولوژیک" و "مبارزه روزمره" بر می گردم و همینقدر بگویم که این جمله نامربوط به جملات ما قبل و ما بعد آن است و انگار با چتر نجات در وسط این جملات فرودش آورده اند.

اما جمله اول از نقل قول بالا، آخرین و جدیدترین توضیح اختلافات سیاسی درون حزب کمونیست کارگری ایران از زبان حمید تقوایی است. باز هم توجه کنید. اکثریت کمیته مرکزی و کادرهای بالای حزب "یکسره"، "سوسیالیسم و کمونیسم و مبارزه طبقاتی را کنار گذاشتند و رفتند پی کارشان!! عجب ژرف اندیشی و ارزیابی عمیقی!! برآستی آیا کسانی در ان حزب هستند، بخصوص آنهایی که تجربه ای در فعالیت سیاسی دارند و انصافی در آنها باقی است، این فرمایشات را تحویل بگیرند و باور کنند که اکثریت کمیته مرکزی و کادرهای ان حزب "یکسره" به همه چیز پشت کردند؟ متأسفانه جریانات دوره جدایی نشان داد هستند، اصلا چرا نباشند؟ وقتی که در این عصرکسانی پیدا شدند بطور شگفت انگیزی خود را گول بزنند، عکس خمینی را در ماه دیدند و شیون و زاری راه انداختند، چرا عده دیگری باور نکنند اکثریت کادرها و رهبران حزب کمونیست کارگری ایران، "یکسره" کمونیسم و مبارزه طبقاتی را کنار نهادند و آقای تقوایی با آن سابقه مدافع سوسیالیسم شد؟ مطمئنم در بیرون ان حزب جریاناتی این نظرات را قاب خواهند کرد، تا نشان دهند نه تنها ما و ایشان، بلکه کل حزب کمونیست کارگری قدیم و منصور حکمت ربطی به کمونیسم و سوسیالیسم نداشته ایم. مگر در جریان استعفای تعدادی از کادر و اعضای حزب کمونیست کارگری ایران در سال ۱۹۹۹، (ماجرای مشهور به "مستعفیون")، و در جریان بحثهای چپ و راست در کردستان و در جریان جدایی گرایش کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۹۱، عین همین احکام و اتهامات را به منصور حکمت نزدند؟ در آن جریانات به منصور حکمت گفتند مارکسیست سابق که به کمونیسم پشت کرده است، به مبارزه طبقه کارگر بی توجه است، انقلاب مردم را تخطئه میکند، بلانکیست است و غیره. حمید تقوایی همان شعارها و همان پرچم "مستعفیون" و ناسیونالیستهای گرد را بلند کرده است. ما تجربه اش را داریم و این سومین بار است که حکمتیستها، اتفاقا در هر سه بار با احکام مشابهی از طرف مخالفین سیاسی خود روبرو میشوند.

تا آنجا که به منصور حکمت مربوط است، در برخورد به همین روش برخورد از جانب عبدالله مهتدی به خودش در جریان رویدادهای سال ۱۹۹۱ در کردستان عراق نوشت:

" این سناریو بیش از حد مسخره و بچه گانه است. من مطمئنم رفیق مهتدی حاضر نخواهد شد تبیین مشابهی، با همین متدولوژی، از تحولات و اختلافات درون بیربط ترین احزاب سیاسی در دنیا بدهد و یا حتی کشمکش در درون یک محفل سیاسی را

اینگونه تبیین کند. وقتی دیگران موضوع بحث هستند، همه الحادالله در دیدن ریشه های سیاسی و تاریخی اختلافات استاد هستند. اما وقتی نوبت به حزب کمونیست ایران میرسد آخرین چیزی که به ذهن رفیق ما می آید اینست که شاید این اختلافات ناشی از نگرشهای مختلف به جامعه و سیاست و حاصل اهداف سیاسی و اجتماعی متفاوت باشد. این نوع تبیین ها همه را، از جمله خود نویسنده آنها را، تنزل میدهد. (از: "فقط دو گام به پس").

سوال این است، اگر حمید تقوایی به بررسی مشکلات و نه جدایی، یکی از نهادهای جانبی حزبی یا اختلاف با محفلی از دوستدارانش در شهرها بپردازد، آیا همین روش را بکار می گیرد؟ آیا در وصف علل تاریخی و اجتماعی آن صفحاتی را سیاه نمی کند؟ یا اگر نهادی و یا کسانی در آن حزب راهشان را جدا کردند باز هم می گوید "یکسره" به همه چیز پشت کردند و تمام شد؟ این برخوردهای سطحی و غیر مسئولانه به پدیده ها، به حزب، به اشخاص و به سیاست از جمله عوامل اصلی دو شق کردن حزب قبلی بود.

فرضا اگر ما و دیگران از حمید تقوایی هم قبول کنیم "یکسره" رفتیم، باز هم توضیح میخواهد، چرا چنین شد؟ رگه تاریخی آن در حزب چه بود، پیوستگی "یکسره" رفتن اکثریت آن حزب با گذشته و اکنون چه هست، امتدادش چیست، توضیح جابجایی یکروزه نقش ما و آنها در رابطه با کمونیسم منصور حکمت چیست و ده ها سوال واقعی دیگر.

دو تکه شدن حزب کمونیست کارگری ایران، یکی از رویدادهای مهم سیاسی این دوره سیاست در ایران بود. اثراش همه جریانهای سیاسی را در بر گرفت، بر جامعه و نسل جوان که به آن حزب امید بسته بودند اثر گذاشت. کادرهای اصلی و با تجربه و گذر کرده از دورانهای سخت سیاسی بشدت در برابر هم ایستادند، جدل سیاسی کردند، بدنبال آن حکمتیست ها از آن حزب جدا شدند، حزب خود را ساختند. نمی شود با تحویل دادن "یکسره" مبارزه طبقاتی را کنار گذاشتند خود را خلاص کرد. باید کل آن ماجراها بطور دقیق و علمی بررسی شوند تا مبنای آموزش و تجربه ای برای نسل جوان امروز گردد. عده ای "یکسره" رفتند، جواب نیست، در همان حال تاسف آور است.

اما مشکل بدین جا ختم نمی شود. حمید تقوایی با این تعریف از آن رویداد، نه تنها مخالفین سیاسی، بلکه موافقین خود در آن حزب، و کل تاریخ حزب کمونیست کارگری ایران تا کنگره چهار آن را تحریف می کند و به

لجن میکشاند.

انگار که حزب کمونیست کارگری ایران، عده ای از جوانان و عیاران یا "کمونیست" هایی بودند که دست در دست و گردن هم داشتند، برای رسیدن به سوسیالیسم به منصور حکمت، یا به قرآن مجید قسم خورده بودند و ناگهان عده ای پیدا شدند و "یکسره" زیر قولشان زدند و به همه چیز پشت کردند!! قبل از هر چیز این تبیین از حزب و جدایی های آن، تصویری از تاریخ آن حزب و کمونیسم منصور حکمت و از تشخیص سیاسی و نقش کادرهایش بدست می دهد که دشمنان ما قبلا بدست می دادند و همه ما به همراه منصور حکمت علیه آن جنگ کردیم.

من با بیان این حقیقت که اختلافات در حزب کمونیست کارگری ایران بر سر تقابل دو گرایش ریشه دار، دو جنبش، و دو افق کاملا متفاوت درون آن حزب بود از حرمت شخصی و اساسا از انتخاب سیاسی هر دو طرف این کشمکش دفاع میکنم.

هر دو این گرایش ها از کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست (در سال ۱۳۶۱) تا امروز تاریخ معین و مکتوب، و بیشتر از زبان منصور حکمت، را پشت سر دارند که اتفاقا در نقد حمید تقوایی و رفقایش در رهبری جدید حزب کمونیست کارگری ایران است. این تاریخ در تمام مراحل آن قابل دیدن و قابل بررسی و مطالعه است. ما نمی گذاریم این تاریخ با کلاه برداری سیاسی حمید تقوایی و رهبری جدید حزب کمونیست کارگری ایران و تراشیدن تاریخ ناموجود برای خود در وصف مجاهدت های ناموجود ایشان برای نجات "سوسیالیسم" و "انقلاب" جعل شود.

رهبری جدید حزب کمونیست کارگری ایران بموازات بانند زحمتکشان مهتدی و ناسیونالیستهای کرد، جبهه دیگری برای وارونه کردن کمونیسم منصور حکمت باز کرده اند. باید این جبهه را جدی گرفت تا بتوان بستر مشترک آنرا با این سنت ها و با انواع سوسیالیسم های غیر کارگری و ملی و خرده بورژوازی با معیارهای ابژکتیو نشان داد.

یکی از عوارض جانبی اینگونه تحریفات، احیای روش های فعالیت چپ سنتی و مسموم کردن ذهن جوانانی است که با تاریخ و زیر و بم های این سنت آشنا نیستند.

توضیح مسیر امروز حزب کمونیست کارگری ایران و جدایی ما از آن با تقسیم کار "تیزبینانه" حمید تقوایی در مورد نقش خود و کورش مدرس، و حتی با ضایعه از دست دادن منصور حکمت مقذور نیست. تاریخ یک سلسله

رویدادهای تصادفی نیست. مارکس گفته است عینیت تاریخ در قانونمندی حرکت آن است. آیا کار بست اینها برای دیگران است وقتیکه نوبت به خود رسید متد علمی مارکسیستی خاصیت خود را از دست میدهد؟

باید مسئولانه به اختلافات در حزب کمونیست کارگری ایران و به ماندگاری عده ای در آن و جدایی حکمتیست ها از آن توجه کرد و شنوندگان و خوانندگان خود را دست کم نگرفت. اما بدلائل قابل درک و مشخصی حمید تقوایی علاقه ای به چنین شیوه ارزیابی و تحلیلی از حزب خود و جدایی ما از آن ندارد. چرا؟ چون بررسی علمی این ماجرا، با تاج "سوسیالیستی" که امروز بر سر خود نهاده است، با تقسیم نقش های ایشان از خود و کورش مدرس و از حزب حکمتیست و حزب کمونیست کارگری ایران، تناقض عیان دارد.

به حکمت آوردن جمله دوم برگردیم. وقتیکه تقوایی با گفتن "یکسره" کمونیسم و مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم را کنار گذاشتند، حساب ما را برای همه روشن کرده است، متوجه برخورد ایدئولوژیک آشکار و سطحی خود به ما میشود و برای پینه وصله کردن آن خواسته، زرنگی بخرج دهد و این جمله بی ربط را بدون مقدمه و بدون اینکه ربطی به جملات دورو برش داشته باشد، وارد کرده است تا از این طریق ایراد روش خود را به گردن ما آویزان کند. ایشان با این کار مچ خود را باز کرده است و محتوای برخورد ایدئولوژیک خود در جملات قبل و بعد از آن را بدست خواننده می دهد. برخورد از زاویه ایدئولوژیک و تفکر صرف به پدیده های سیاسی و اجتماعی، بخشی از هویت و سبک کار حمید تقوایی است، نمونه یکی و دوتا نیست و در ادامه این نوشته بارها با آن روبرو میشویم.

سوسیالیسم و تقسیم سهم ها

نوشته است: "با سیاست روز نمیشد به جنگش رفت. (یعنی به جنگ ما) باید دست میبردیم به ریشه و یک بار دیگر بر این متمرکز میشدیم که کی هستیم و هویت و فلسفه سیاسی ما چیست. این کوتاه نگری است اگر فکر کنیم دعوی ما با منشعبین بر سر سرنگونی بود، یا بر سر استراتژی قدرت بود. خودشان آنطور فرموله میکنند. خیر! دعوی ما بر سر سوسیالیسم بود."

تصور نکنید جملات اقتاعی و مستدل و "ریشه" ای حمید تقوایی را حذف کرده ام. این چند جمله، باز هم تکرار می کنم این چند جمله، به اضافه دو تا سه جمله دیگر، کل تحلیل و ارزیابی "ریشه" ای ایشان در توضیح دو تکه شدن حزب کمونیست کارگری ایران است.

اگر تحلیل قبلی او پشت این جملات بود، می شد این چند جمله را بعنوان نظر "ریشه" ای که به آن تحلیل متکی است پذیرفت، اگر روزهای دوره جدایی بود باز هم می شد از آن گذشت و بعنوان تاکتیکی موقتی برای جمع آوری نیرو بحسابش آورد و صبر کرد. در غیر اینصورت و بعد از گذشت یکسال و نیم از آن جدایی، این قبیل و قال ها و فتوا دادن چیزی راجع به ما به دست خواننده نمی دهد، فقط وصف حال و معرف گوینده آن است. تکرار مکرر شعارهای سطحی، "سوسیالیسم سوسیالیسم"، تنزل دادن سوسیالیسم بعنوان یک جنبش وسیع اجتماعی و طبقاتی به احکام دلخواهی و عبارت پردازی، از سنت بازماندگان چپ پنجاه و هفتی است.

اینجا برخورد ایدئولوژیک او به روشنی در برابر ما خودنمایی میکند. این متد می تواند طرفداران ساده دل حمید تقوایی را به هیجان بیاورد و هورا سر دهند و کف بزنند، حتی برای مدتی سرگرم کند، اما نه تنها خیری به جنبش اجتماعی و سوسیالیستی نمی رساند بلکه به حال آن مضر است.

دفاع این مدت حمید تقوایی از سوسیالیسم شبیه قاعده بازی در مهد کودک ها است. قاعده بر این است هر کودکی اول اسباب بازی را انتخاب کرد، کودکان دیگر حق ندارد آن را از او بگیرند و گیرنده اول هر اسباب بازی مجاز است تا خود از آن خسته شود، یا آن بازی کند. حمید تقوایی هم زرنگی کرده است، اول "سوسیالیسم" را برای خود برداشته است، سهمی برای ما نمانده و به حد حق میدهد خود را با آن سرگرم کند و با قسم خوردن به سرسوسیالیسم، خود را سوسیالیست جا بزند. سهم ما به پیش بردن عملی و واقعی اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر در جامعه است، ایشان هم زحمت دعا کردن حول سوسیالیسم، انشاء نوشتن و شعار سر دادن "سوسیالیستی" بدنبال جریان راست و ارتجاعی "هخا" و ناسیونالیستهای قوم پرست "الاحواز" و فاشیست های کرد و بد دهنی به نهادهای مترقی از جمله "کانون دفاع از حقوق کودکان" در سنجندج و به برگزار کنندگان مراسم روز ۸ مارس سال ۱۳۸۳ در این شهر را از آن خود کرده است.

انصافا رهبری جدید حزب کمونیست کارگری ایران فعالتر از اینها است و خارج از این محدوده به خود زحمت می دهند و برای پاسداری از "انقلاب" و "سوسیالیسم"، حزب کمونیست کارگری عراق را بی نصیب نگذاشته اند. در اوج جدال این حزب با ناسیونالیستهای کرد و رهبری اعتراضات توده ای مردم در شهرهای، سلیمانیه، کلاز، کرکوک و رانیه و ... ، حزب کمونیست کارگری عراق را باند ریبوار

احمد می نامد و فتوای "سوسیالیستی" حمید تقوایی را نثارش میکنند و آنها را دو خردادی مینامد. جالب اینکه همزمان با "دو خردادی" اعلام کردن حزب کمونیست کارگری عراق که در راس آن اعتراضات بودند، صفحات سایت خود را با درج خبر آن اعتراضات طوری آرایش میدادند که به خواننده بی خبر القا کنند گویا دستی در کار دارند.

این نمودی از بی مسئولیتی و پرنسیپ سیاسی این جریان است. در جریان اعتصاب عمومی ۱۶ مرداد مردم در شهرهای کردستان، اول در مقابل آن اعتصاب شانه بالا انداختند، اعتصاب یکپارچه مردم را پاسیفیستی اعلام کردند و رهبری این حزب و جریان قوم پرست کرد "پژاک" تنها جریاناتی بودند که فراخوان دادند مردم به خیابانها بریزند و وقتیکه کسی جواب این فراخوانها را نداد، رفت و برگشت هایشان را به روی مبارک خود نیاوردند و "زیرکانه" و "با حفظ موضع" با اعتصاب همراه شدند. این هم نمونه برجسته دیگری از اپورتونیسیم عیان این جریان است.

می گویند دعویاشان با ما بر سر، جنبش سرنگونی و کسب قدرت سیاسی نبوده است و ادعا کرده اند اینها فرموله کردن آن اختلافات از طرف ماست و اختلافشان با ما بر سر سوسیالیسم و هویت شان بوده است. این فتوای "ریشه" ای چند اشکال دارد و با فاکتها جور در نمی آید.

اول، اینکه تنها برسر آن دو مورد با هم اختلاف نداشته ایم، شاید فراموش کرده است، اضافه بر اینها، اختلاف شدید و اما واقعی ما و آنها را برسر مسئله لیدری حزب، برسر جلو کشیدن شعار "زنده باد شوراها" در تقابل با بحث حزب و قدرت سیاسی و زدن بر سر حزب و تحقیر آن و علم کردن "شورا" و تشکیل حوزه در تشکیلات خارج ایران و غیره هم بود!!

این اختلافات دفتر سیاسی و بعدا کل کمیته مرکزی حزب را به دو قطب رودر روی هم تقسیم کرد. در همه این موارد حمید تقوایی و همفکرانش از جایی شروع کردند و اسناد مکتوب همان دوره نشان میدهد زیر فشار ما مرتب عقب نشستند و سنگر عوض کردند. در سایه تلاش ما، حمید تقوایی و آنهايي که لیدر نمی خواستند، امروز تقوایی لیدرشان است، شعار "زنده باد شوراها" و تشکیل حوزه غیب شدند، پذیرفتند حزب باید قدرت را بگیرد و امروز حمید تقوایی در وصف حزبیت، "قدرت ما در حزبیت ماست"، به نصیحت دور و بر خود میپردازد!! اگر بدین خاطر از ما قدر دانی نمی کنید، نمک شناسی سنت خوبی است یاد بگیرید.

دوم، با بیان اینکه اختلاف سر سوسیالیسم بود و بر سر آن موارد نبود، نمی توانید سابقه تان در طی آن جدالها بر سر آن موارد را به حاشیه برانید و فاکتور بگیرید. کجا گفته ایم کل اختلاف ما با شما بر سر آن دو موردی که نام برده اید، بوده است؟ آیا حمید تقوایی با ما جدل می کند یا با ذهنیت خود؟ لطفا حریف تراشی نکنید و قهرمان قلبی تحویل مردم ندهید. همیشه تاکید کرده ایم ما و شما به دو جنبش سیاسی طبقاتی کاملا متفاوت تعلق داریم، گفته ایم حزب کمونیست کارگری ایران ترکیبی از حکمتیست ها و چه رادیکال بوده است، کورش و بقیه برای مستدل کردنش چندین سمینار گرفته اند و در این باره کتاب نوشته شده است. با وجود این گفتیم این جدایی اجتناب پذیر بود و سخنرانی کورش تحت عنوان "حزب کمونیست کارگری ایران بعد از منصور حکمت" در اولین پلنوم (پلنوم شانزدهم) بعد از دست دادن منصور حکمت به روشنی این را نشان میدهد. در این سخنرانی کورش به مصافها و مشکلاتی که بعد از دست دادن منصور حکمت در برابر حزب کمونیست کارگری ایران قرار می گیرد اشاره کرد و از جمله به وجود گرایشهای مختلف حزب و ضرورت اعلام صریح نظرات و اختلافها و اهمیت وحدت عمل در پراتیک اشاره کرد.

سوم، اما مشکل جدی تراز اینها است، قضیه به درک وارونه تقوایی از جنبش سوسیالیستی و رابطه آن با جنبش سرنگونی، با حزب و جایگاه آن و با مسئله کسب قدرت سیاسی و دیگر عرصه های اعتراضی بر میگردد. وقتیکه حمید تقوایی رابطه سوسیالیسم با موارد مورد اختلاف فوق را سرتو می کند و نمی فهمد، شلوغ بازی در می آورد.

می گوید اختلاف بر سر سوسیالیسم بود، بدون اینکه نشان دهد در چه عرصه های نظری، تئوریک، سیاسی و پراتیکی و در چه اشکالی. او دارد سیستم فکری و متد چه سنتی کهنه را بر روی میز ما میگذارد. مگر در همین نوشته ایشان حزبیت را از هویت خود نتیجه نمی گیرد، خوب، چرا نوبت به بحث ما رسید همین نکته به هویت و سوسیالیسم ایشان بی ربط میگردد؟

بالاخره لااقل تبیینی تحویل صفوف خودتان بدهید که یک بار مصرفی نباشد، ما که میدانیم مشکلاتان راضی کردن صفوف خودتان با شیطان سازی از ما و توجیه بر هم زدن حزب قبلی در عشق به "سوسیالیسم" و سر دادن شعارهای "چپ" و راست روی در سیاست و عمل است.

مسئله این است در این متد، سوال دیرین پیش پای کمونیستها در برخورد به اعتراضات

روزمره سیاسی و اقتصادی و محدود مردم و پاسخ بازم دیرین و کلیشه ای سنت چپ غیر اجتماعی در برخورد به چنین اعتراضاتی قرار گرفته است.

این مبارزات "سوسیالیستی" است یا دمکراتیک؟ عنوان یک جدل جدی و دیرینه کمونیسم منصور حکمت با چپ قدیم بود. تمام کتاب "آنا تومی لیبرالیسم چپ" و جدل منصور حکمت با وحدت کمونیستی بر سر همین مساله است. حمید تقوایی با فرض حذف پیوستگی تاریخ کمونیسم منصور حکمت و متد و روش سیاسی حکمتیستی، بر این توهم سوار شده است که گویا خواهد توانست با تکیه بر لیبرالیسم چپ، تعبیر خود را از ریشه های جدال گرایشهای درون حککا به فروش برساند. منصور حکمت در همان جا در نقد روش لیبرالیسم چپ می گوید:

"... تئوری "تدارک انقلاب سوسیالیستی" بیانی لیبرالی برای استنکاف از عمل سوسیالیستی در بحرانهای انقلابی ایست که جامعه بورژوازی عملا از سر می گذراند."

باز هم نوشته است:

"از نظر ما این مهمترین مولفه در نقد لیبرالیسم چپ محسوب می شود، چرا که تمام خاصیت تئوریک این جریان در اینست که به بهانه "تدارک انقلاب سوسیالیستی" با تقدیس لفظی انقلاب سوسیالیستی بطور مجرد، بی آلترناتیوی و انفعال در انقلاب واقعی و سپردن سرنوشت این انقلابات به بورژوازی را توجیه نماید."

و نیز

"تجربه همین جنبش چپ ایران نشان داده است که تنها با شرکت در بحث حول مسائل جنبش، تنها با قرار دادن آلترناتیو عملی در برابر فعالین کمونیست و در یک کلمه، تنها از طریق یک عملکرد سیاسی می توان بر آرایش و قطب بندی موجود نیروها تاثیر گذاشت."

(نقل قولها از مطلب "در نقد وحدت کمونیستی: آنا تومی لیبرالیسم چپ" از منصور حکمت است.)

از نظر من حزب کمونیست کارگری فعلی سخنگوی تمام عیار جریان لیبرالیسم چپ ایندوره است. رهبری این حزب در دوره بحرانی فعلی به جای پراتیک کمونیستی برای تاثیر گذاری بر رویدادها در جهت انقلاب سوسیالیستی فکر می کنند به زور شعار و لفاظی حول سوسیالیسم، انقلاب سوسیالیستی می شود.

متد این دوستان، سوسیالیسم را از جامعه و

حرکات اجتماعی طبقه کارگر و مبارزات روزمره منتزع می کند و به مکتب و تفکرو "نبرد مواضع" تقلیل می دهد. در حالیکه تمام فلسفه کمونیسم منصور حکمت و حکمتیسم در این است که کمونیسم جنبش فکری نیست و یک جنبش اجتماعی وسیع طبقه کارگراست و با مبارزات و اعتراضات روزمره و دانشی در جامعه و از جمله مواردی که بر سرش با هم اختلاف داشتیم ربط دارد. با اجازه حمید تقوایی، این جنبش وسیع، آزادیهای سیاسی، بهداشت مردم، برابری زن و مرد، لغو اعدام، جنبش سرنگونی، حقوق کودک، دستمزد، بیمه بیکاری و بسیاری از موارد دیگر را که مطالبات برنامه ای ما است در بر می گیرد. مبارزه برای این نوع مطالبات و برقراری یک رابطه بین "اصلاحات" و "انقلاب اجتماعی" یک وجه مهم از تمایز کمونیستهای دخالتگر و مارکسیسم پراتیک با وعظ و عبارت پردازیهای "سوسیالیستی" روشنفکران خرده بورژوا است.

چپ سنتی و فرقه ای این را هرگز درک نکرد و با این انشاء نویسیهای حمید تقوایی به نظر میرسد هرگز هم درک هم نمی کند. امر کمونیستها پیشبردن همه وجوه جنبش طبقاتی در تمام مراحل و دوره های آن است و کمونیستها نباید بگذارند افق جنبش بورژوازی بر آنها تسلط یابد. این درک از رابطه سوسیالیسم با دیگر عرصه های اعتراضی جایگاه مهمی به پراتیک و دخالت آگاهانه کمونیستها در آنها می دهد. تعریف "ریشه" ای آقای تقوایی از آن اختلافات، نا مربوط اعلام کرد نشان به سوسیالیسم، دفاعیات هوائی ایشان از "سوسیالیسم" نشانه خیزی است که پوپولیسم وارونه عصر حاضر در قالب حزب کمونیست کارگری ایران بر داشته است. بعدا به مشکلات و تناقضاتی که این متد دامنگیر فعالین آن جریان کرده است خواهیم رسید.

منصور حکمت در برخورد به این متد و درک وارونه آقای تقوایی از سوسیالیسم در "نامه شماره ۴ پیرامون مباحثات و نوشته های اخیر رفیق تقوایی در باره جمهوری سوسیالیستی ایران" در منتخب آثار میگوید:

"رفیق حمید، در اثبات ضرورت و فوریت شعار جمهوری سوسیالیستی مخاطب خود را در درون و بیرون حزب در قامت یک چپ پنجاه و هفتی و "مرحله انقلابی" تصور میکند و برای چنین ذهنیتی استدلال میکند."

باز هم در همین نامه در معرفی و تعریف از سوسیالیسم آمده است: "جمهوری سوسیالیستی ایران چکیده برنامه و هدف سیاسی حزب است به زبان خود مردم و در فرهنگ خود مردم. این تکلیف همه را با ما روشن میکند." خط تاکید از من است.

چکیده برنامه و هدف سیاسی حزب یعنی چه؟ به بخش های مختلف برنامه و بخش مطالبات آن، به جایگاه سرنگونی جمهوری اسلامی و اهمیت کسب قدرت سیاسی توسط حزب از نظر منصور حکمت مراجعه کنید تا متوجه تصویر و حرکت معکوس حمید تقوایی از سوسیالیسم و راه رسیدن به آن بشوید. باز هم در همان نامه، منصور حکمت نوشته است: "بنظر من طرح شعار جمهوری سوسیالیستی که حمید بدرست روی آن انگشت میگذارد ولی به اندازه کافی بازش نمیکنند، کنکرت کردن برنامه و اهداف ما برای مردم است." خط تاکید از من است.

اینجا منصور حکمت از جهت دیگری برای معنی کردن سوسیالیسم وارد میشود و دوباره در توضیح شعار جمهوری سوسیالیستی، به معنی کنکرت کردن برنامه و اهداف ما، در شعار جمهوری سوسیالیستی بر می گردد و در واقع می گوید دفاع از سوسیالیسم شمشیر زدن درهوا نیست و باید به مردم گفت یعنی چه. منصور حکمت برای این معنی کردن در نامه های شماره ۴ و ۷ در نقد بینش حمید تقوایی از سوسیالیسم، بارها ما را به برنامه یک دنیای بهتر ارجاع میدهد. برنامه حزب با همه محتوای تنویر و سیاسی و اجتماعی آن و تمام مطالبات کوچک و بزرگش به سوسیالیسم ربط دارد و در آن شعار خلاصه شده است. حالا چرا اختلافات بر سر کسب قدرت، جایگاه حزب، مسئله سرنگونی جمهوری اسلامی با همه ابعادش و غیره به سوسیالیسم مربوط نیست، ولی اختلاف سر "خود" سوسیالیسم، بعبارت دقیق تر، مکتب سوسیالیسم، مربوط است؟ این وارونگی و سرورته کردن کل قضیه است که فکرمیکند سوسیالیسم و تفکرش اعتراض سوسیالیستی را بوجود آورده است. اگر سوسیالیست بودن با سر دادن شعار آن، تکرار مداوم آن، سیاه کردن صفحات نشریات با این شعار مساوی باشد، ما و حمید تقوایی و خیلی از جریانات دیگر در این باره کم نیآورده ایم. دعوی ما با تقوایی و بقیه بر سر سوسیالیسم، درخلاء انجام نمی گیرد و با داد و هوارهای "سوسیالیستی" ایشان به جایی نمی رسد. اینجا خواستیم با آوردن این فاکتتها و توضیحات این جلد را به زمین واقعی سفت مبارزه طبقاتی و سیاسی برگردانم.

از حمید تقوایی بشنوید:

"حزب تولد دیگری پیدا کرد!"

در وصف و اندر فوائد دو تکه کردن حزب کمونیست کارگری میگوید:
"ما وقتی از این جنگ بیرون آمدیم حزب

قویتر و منسجم تر شدیم. حزب تولد دیگری پیدا کرد. یکبار دیگر بر گشتیم به ریشه های فکری و آرمانی و هویتی مان."

درگرما گرم جلد روزهای جدایی حمید تقوایی همین ها را گفت، گفت این جدایی آنها را "قویتر و منسجم تر" می کند. در آن روزها هم ما که جدا شدیم و تقریباً نزدیک به تمام آنهاایی که در آن حزب جا ماندند، از دوتکه شدن حزب خوشحال نبودیم و به این نظر نقد داشتیم و کسی حاضر نبود از آن دفاع کند. ما هنوز روی نظر خودمان هستیم و معتقدیم که هیچ ضربه ای از جانب دشمنان ما و از طرف جمهوری اسلامی قادر نبود به اندازه این جدایی تمحیلی به اعتبار و جایگاه اجتماعی کمونیسم در ایران ضربه بزند. ما هنوز ما نتوانسته ایم زخمها و خلاء هایش را در جامعه پر کنیم.

اما تاکید مجدد و "غرور" آفرین امروز تقوایی بر محسناات جدایی، تنها نشان پرتی آنها نیست، واقعیتی را در خود دارد و نشانه "بلوغ" آن حزب و در عین حال رو آمدن تناقضات درونی آن است. با مرگ منصور حکمت، حزب کمونیست کارگری ایران لیدرش را از دست داد، حکمتیست ها رهبر گرایش خود را. در نتیجه تعادل بین گرایشات درون حزب بهم خورد، چپ بی رهبر و مطیع گرایش کمونیستی درون حزب به تحرك افتاد. از دست دادن منصور حکمت به هر دو گرایش درون حزب ضربه عاطفی زد، اما این ضربه برای حکمتیستها دوپل بود، عاطفی و سیاسی. با از دست دادن منصور حکمت، خود حزب برای حکمتیست ها بعنوان دستاورد یک عمر تلاش فکری، سیاسی، پراتیکی و نظامی، عزیز تر و پر جسته تر شد. حزب را برای همین روزها ساخته بودیم که کاری با آن انجام دهیم. حزب بزرگی بود، پیشرفت کرده بود، توجه جامعه به آن جلب شده بود، در آستانه توده ای شدن بود، خود عامل تغییر تناسب قوا در جامعه به نفع کارگر و مردم زجمتکش بود، حفظ آن دفاع از گذشته و آینده همه ما بود و این جنبه از احساس مسئولیت سیاسی توام با احساس فکری و عاطفی عمیق به میراث منصور حکمت ما را در برخورد به اختلافات محتاط کرد. منصور حکمت گفت بعد از خودش بیش از آنکه نگران تغییر خط حزب باشد نگران از هم پاشیدن آن است، این گفته او بخاطر حزب داری او نبود، به جایگاه سیاسی اجتماعی حزب بر می گشت.

در قطب مخالف ما گرایش چپ سنتی درون حزب علاقه ای به آن تاریخ و ادامه اش نداشت.

به موقعیت گذشته خود در حزب راضی نبود، منصور حکمتی در میان نبود، میدان را خالی دید و برای اولین بار در تاریخ آن حزب فرصتی برای تغییر آن به نفع خود گیر آورده بود. فعالین این گرایش در سرتاسر تشکیلات به تحرك در آمدند. به همان اندازه ای که حزب و قوانین آن، برنامه و اصول سازمانی آن، سلسله مراتب آن، سنت های آن، حفظ حرمت شخصیت کادرها و اعضای آن، انسجام و سلامتی سیاسی حزب برای حکمتیست ها با ارزش بود، برای چپ سنتی درون حزب مزاحم بود و بی ارزش. در نتیجه خارج از قوانین و موازین حزبی و قرار و مدارهای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی به جان حزب و تشکیلاتش افتادند و سنگ پراکنی کردند. به سراغ همه رفتند، به هر شیوه تبلیغی و به زدن هر نوع اتهامی به اشخاص روی آوردند، همه مرزهای پرنسیپها و اخلاق سیاسی را زیر پا نهادند تا کسی را به صف خود اضافه کنند. نسبیست سیاسی در حزب و روشهای محفلی را باب کردند. نمونه هایی از آن، بر خورد به مهرنوش موسوی، لغو خود سرانه کنفرانس انگلیس، دور زدن پلنوم کمیته مرکزی، توطئه کنار نهادن بهرام مدرسی دبیر سازمان جوانان و کشیدن تصمیمات محفلی به داخل کنگره چهارم در جوار آن بود. اسناد همه این تحركات موجود است و میشود علیرغم لاک گرفتار نشان توسط حمید تقوایی و دوستانش به آنها مراجعه کرد.

مشکل بود گرایش چپ سنتی درون حزب از کانالهای حزبی به جایی برسد، منبع قدرتش خارج از آن بود و دل خوشی از ضوابط و سنت های پیشرفته حزبی نداشت و طبیعی بود که حمید تقوایی داد بزند کمیته مرکزی و ارگانهای حزب را دور می زند و در مقابل به فراخوان کنگره مستقیم اعضا پناه برد.

روشهای محفلی این دوستان قبل از اینکه به محفلیست بودن آنها مربوط باشد اساساً از نیاز آنها به کسب تغییر موقعیت خود و بی علاقگی سیاسی شان به حزب بود. تحریفات علل جدایی و تاریخ حزب قبل از اینکه به دورغویی آنها بر گردد به بیگانگی آنها به تاریخ و مبانی سیاسی و تنویرکی و پراتیک کمونیستی این حزب مربوط است. این بی علاقگی و بیگانگی به حزب و سیاست هایش پدیده جدیدی نبود، بخشی از تاریخ آن حزب بود و مسئله جدید بهم خوردن تناسب قوای قبلی بین گرایشات درون حزب و شرایط عینی و سیاسی جامعه ایران بود. در هر حال آنها لازم ندیدند دستشان را در قید و بندن های حزبی محبوس کنند و بحال حزبی دل بسوزاندند که دل بستگی به آن نداشتند. آنها به حزب ویژه و

منطبق بر سنتها و مناسک خود نیاز داشتند. ما به حزب و جایگاه اجتماعی نگاه می کردیم، مدتها تحمل بخرج دادیم و مسئولانه حزب را چسبیده بودیم تا نگاهش داریم. از این احساس مسئولیت و حزبیت ما داشتند دستمایه تعرض تبلیغی به ما را می ساختند، عوام فریبی به خرج دادند، به سبک عقب مانده و سنت پوپولیستی گذشته، خود را مدافع توده تشکیلاتی جا زدند و حتی بسیار نامسئولانه بحث را بردند بر سر محل تولد و ملیت و منشا "کمیته کردستانی" برای اختلافات تراشیدند، که همین تبلیغات ناسیونالیستی را اقلیتی باور کردند. جنبش طومار نویسی و جمع آوری امضا را دامن زدند، از فرط "حزبیت" بودن، توده های تشکیلاتی را جلو انداختند و روی قوانین حزبی را کم کردند. از مکانیسم های حزبی به بیرون پریدند، گفتند خود آنها طرفدار دادن اسناد به تشکیلات هستند و ما حکمتیستها نیستیم، گفتند همه برای رفتن به مناسک کنگره ۵ به خط شوید و آنرا بعنوان نشانه اتکای آنها به اعضا و بی اعتمادی ما در بوق کردند. بدین ترتیب قبل از "کنگره ۵" عملاً مقررات و سنت های مدرن حزبی را زیر پا نهادند و بی اعتبار اعلام کردند. در مناسک کنگره ۵ اصول و مبانی سیاسی و تنویر و اعتبار کمونیسم و منشا حرکت آنها محصول باطل کردن حزبیت و تمام قرار و مدار و مصوبات همان دوره کمیته مرکزی و دفتر سیاسی بود. حزب و پرنسیپ هایش محصول یک عمر تلاش کادر و اعضای بود که به شورش علیه آنها دعوت می شدند. مگر تا حالا به آن صورت کنگره گرفته بودیم؟ مکانیسم های حزبی انتخابات و انتخاب نمایندگان کنگره کجا رفت، حزب کادرها چه شد، تا آتموقع کسی می توانست کمیته مرکزی آنرا دور بزند، پلنوم را لغو کند و عکس مار را بکشد، فراخوان شورش به توده های تشکیلاتی علیه حزب و رهبری بدهد و تحركات فرقه ای را بنام حزبیت معرفی کند؟ اما این تحركات فرقه ای محصول ببار آورد و طیفی از فعالین این خط و تعدادی دیگر همیشه مشهوره فرصت طلب و حسابگر از دوران حزب کمونیست ایران و کومه له قدیم را، از حاشیه به جلو آورد و شکوفا کرد. این طیف به مقام سردمداری آن حزب ارتقا یافتند. بطور واقعی تعدادی مشغول ساختن حزب خود بودند و حزب خود را یافته بودند. بدینگونه حزبیت ما، پایبندی ما به اصول و موازین آن، به اهمیت حفظ حزب، امکان تعرض آنها به حزب و به ما را بالا برد. آنها چیزی را در آن جدلها از دست نمی دادند و نفس پا بر جایی حزب مساوی خنثی شدن نصف نقشه اشان بود. با جست و خیزهای خارج از مکانیسم

"ماهانه" را بخوانید و آن را به فعالین کمونیست و به کانونهای فکری و سیاسی معرفی کنید!

های حزبی، حزب را فلج کردند. عاقبت با فرمان "داهیان" لغو پلنوم کمیته مرکزی و فراخوان به مراسم "کنگره ۵"، حزب رسماً لغو شد و حمید تقوایی این "افتخار بزرگ" را نصیب خود کرد.

حزب و کمونیسم و موقعیت آن در جامعه مبنای حرکت این دوستان نبود و در نگرانی منصور حکمت از سرنوشت حزب شریک نبودند. به خود و منفعت سکت خود فکر می کردند و چه باکی بود اعتبار کمونیسم و وجهه اجتماعی آن ضربه میخورد و هنوز هم نمی فهمند یکی از فاکتورهای دخیل در سیاست جامعه ایران را "فاتحانه" نابود کردند.

من هم نظر حمید تقوایی را دارم، با این جدایی حزب او "قویتر و منسجم تر" شد، اما، با این تبصره کوچک که حزب منصور حکمت متلاشی گردید. حکمتیست ها بر همان مینا و سنت حزب خود را ساختند. قبل از این رویدادها، نیروی چپ در حزب قبلی پراکنده و مهارشده بود. حمید حق دارد بانگ سر دهد قویتر شده است. مگر این چپ قبلاً حزب داشت، رهبر داشت، انسجام و تشکلی داشت، اعتماد بنفس داشت، حالا که از دست حکمتیست ها خلاص شده است و حزیش را در قالب حزب قبلی درست کرده اند چرا لیدرشان نگوید "قویتر و منسجم تر" شده ایم؟ این يك واقعیت تلخ برای کمونیستها است اما برای حمید تقوایی پیروزی است. معیار ایشان جمع و جور کردن فرقه خود بود و تا اینجا گامی را رو به جلو برداشته است. اگر روزهای اول در آن حزب به این نقدی بود حالا شك کردن به آن جرم است. همه در اثباتش بخطر شده اند تا این فرقه را صیقل دهند و اندر فوائد رفتن ما و بهم زدن حزب منصور حکمت به منبر میروند و روح خبیث ما را تابو می کنند و اضافه شدن چند عضو در برابر آن ضربه عظیم اجتماعی را به شاهی میگیرند!

درد ما این بود، با این سنت و تفکرات روبرو بودیم، با کسی که، بالا بردن که هیچی، حفظ اعتبار اجتماعی کمونیسم در جامعه مسئله اش نیست، ضربه زدن به آن به دردش نمی آورد، از جمع کردن فرقه اش به شوق می آید و دستاوردهای من نیست و خودش در هر سخنرانی و نوشته ای تکرار میکنند، این جدایی قویتر و منسجم شان کرده است.

درست می گویند حکمتیست ها ضربه خوردند و اعتبار اجتماعی ما و امید به ما و آلترناتیو کمونیستی ما در جامعه کم شد. مگر حمید تقوایی به خواب می دید چپ سنتی صاحب حزب شود، آنها در قالب خوشنام ترین حزب در ایران، در حزبی که بخشی از مشخصه و فلسفه وجودیش مرزبندی و به حاشیه راندن همین چپ

بود. دوره های حاشیه نشینی حمید تقوایی در حزب قبلی، غیبت او، سکوت او، نقد مداوم نظراتش هرگاه خواسته چیزی را بگوید و البته دوره انتقاد پذیری ایشان و "بازهم خراب کردم" هایش که کسانی را از فرط معصومیت و ساده مزاجی "رئیس" به غش می انداخت، تمام شد.

انگار که حمید تقوایی انتقام اول و آخر گذشته خویش و کل چپ سنتی را از کمونیسم منصور حکمت گرفته است. با این حرکت، او قهرمان جبهه چپ فرقه ای ایران شده است و پرچم آنرا به اهتزاز در آورده است. وقتیکه می گوید "حزب تولد دیگری پیدا کرد"، اعلام موجودیت این حزب جدید است، اعلام صریح آغاز جدایی در قالب حزب قدیم است. به زبان بی زبانی اعتراف می کند، حزب دیگری متولد شده است، این را از آقای تقوایی بشنوید، این حزب، حزب قبلی کمونیسم کارگری ایران نیست و تنها وجه اشتراك شان نام آنها است. هنوز دارند از قبل فعالیت و اعتبار حزب قبلی کمونیسم کارگری ایران میخورند تا سنت و سیاست خود را جا بیندازند.

اگر "تولد" این حزب با ازمه پاشاندن حزب قبلی ممکن شد، بقای آن از این راه نمی گذرد. بیش از یکسال و نیم از جدایی حکمتیست ها از آن گذشته است. این حزب جدید کمونیست کارگری ایران متولد شده در کنگره اولش، با انتخاب رهبری جدید، حیاط سیاسی خود را آغاز کرد. در این مدت چندین پلنوم و ده ها کنفرانس و جلسات مختلف داشته اند، پراتیک و مواضعی را اتخاذ کرده اند، راهی را رفته اند، انتظار این بود رهبری جدید حزب جدید کمونیست کارگری ایران در پلنوم رهبری جدیدش، بعد از گذشت این همه مدت و این همه ادعا و مدح گویی روزانه از پراتیک و نقش خود، روی پای خودش می ایستاد، و با اتکا به کارنامه این مدت از فعالیتش به معرفی خود و تعیین وظایف و تعریف از حزیت و می پرداخت. انتظار می رفت قوامی گرفته باشند و از فحش دادن به ما بی نیاز باشند.

شک دارم مانند دور گذشته فحش دادن به ما، شور و شوقی در آن حزب ایجاد کند، مایه کسب مقام کسی گردد. این دوره تمام شد. با این وجود حمید تقوایی در میدان متروکه جلد های دوره جدایی جا مانده است و دلبرانه سینه سپر کرده است و شمشیرش را میچرخاند تا اعضای حزیش را بدانجا بکشاند. ولی اکنون

دیگر رویش بما نیست، به درون صفوف خودش است. بنظر نمی آید دگرذیمی درونی آن حزب به جایی رسیده باشد، این کاری نیست که حمید تقوایی بسادگی ازعهده اش برآید و در این مسیرها مشکلات متعدد درونی و هم سیاسی و اجتماعی روبرو است. اگر ما و مردم از اوضاع درونی شان بی خبر باشیم، در رابطه با

حضور آمریکا در عراق، مسئله اتمی در ایران، "هخا"، "الاحواز"، اعتصاب عمومی مردم در کردستان، دفاع از ناسیونالیستهای کرد، اخیراً در برخورد غیر مسئولانه به رهبران کارگران شرکت واحد و اعتراضات دو ماهه این کارگران و بسیاری موارد دیگر، دیدیم افتضاح بالا آوردند، خراب کردند و مطمئناً روز بروز آمار افتضاحات سیاسی آنها بالا خواهد رفت. رهبری جدید این حزب، قبل از همه حمید تقوایی، بیش از هر وقت دیگری به ادامه انقلاب ایدئولوژیک برای سروسامان دادن به اوضاع درونی و توجیه این سیاستها نیاز پیدا کرده است.

انقلاب ایدئولوژیک در حزب کمونیست کارگری ایران!

کوین بر طبل تولد دیگر حزب، تاکیدات مکرر حمید تقوایی "به ریشه های فکری و آرمانی و هویتی" در این پلنوم، چیزی نیست جز ادامه انقلاب ایدئولوژیک ایشان که در اوج اختلافات ما و آنها با شعار "غسل تعمید" حزب و کمیته مرکزی پرچمش را بلند کرد. همانموقع، حکمتیست ها محتوای واقعی این انقلاب ایدئولوژیک را بر ملا کردند، جواب در خور به آن را دادند، و گفتیم این انقلاب ایدئولوژیک خطابش به ما نیست، به انتهایی است که در آن حزب مانده اند و همین نوشته و سخنرانی در پلنوم ۲۴ آن حزب یکبار دیگر صحت این موضع ما را نشان میدهد.

در این پلنوم، ما در مقابل حمید تقوایی نیستیم، با این وجود در همان جا او بر دو محور، یکی حمله به ما، دوم سرکوفت زدن به تشکیلات خودشان، انقلاب ایدئولوژیک خود را پی می گیرد. در تعریف جدایی ما از آن حزب، بارها "به ریشه های فکری و هویتی"، و تکرار "هویت و فلسفه سیاسی" خودشان، بنام توضیحات "ریشه" ای بر می گردد. قبلاً معنی این را توضیح دادم و اینجا اضافه میکنم که خاصیت چنین روشی جلوگیری از هر گونه شك و گمانی در برخورد به اختلافات و جداییها است، باید همه را ساکت کرد، دو تکه کردن حزب را دستاورد بحساب آورد، چون به "هویت" مربوط است، فرد منتقد اتوماتیک ضد سوسیالیست و راست خواهد شد و راهی نیست جز شکر گزاری از حمید تقوایی که از آن "بلایا" نجاتشان داد. انتهامات به ما هر چه "هویتی" تر و سنگین تر باشد، کارایی انقلاب ایدئولوژیک در درون تشکیلات بیشتر است.

محور اول حمله به ما، مقدمه چینی بر قسمت دوم در رابطه با درون خودشان است. حمید تقوایی در تعریف از حزیت، علل پیش نرفتن کارها در تمام عرصه ها، رفع موانع و مشکلات، شکوه از مسئولین کمپینها که "حزب را جا گذاشته" اند، با صراحت بیشتری اجزاء مختلف انقلاب ایدئولوژیک خود را به

نمایش میگذارد. ایشان در آن پلنوم کیمیاوی هر ضعف و نواقصی در حزب کمونیست کارگری ایران را در هویت کمونیستی و باورهای کمونیستی آحاد حزیش جستجو میکنند. به عنوانی مختلفی به سرزنش اعضای حزیش میپردازد و فلسفه وجودی کادر و اعضای آن را بارها و بارها به زیر سوال می برد. به چند نقل قول از سخنان ایشان در پلنوم توجه کنید.

"چرا نمیخواهیم دیگران مثل ما فکر کنند؟ چرا عضو گیری برای ما به امر دشوار و پیچیده ای تبدیل شده است؟ برای اینکه این حقایق، این نقطه قوت خود و دلیل وجودی خود را فراموش کرده ایم."

طرح سوال و جواب ایشان به آن سوال در نقل قول بالا جالب است، توجه کنید:

"اینها بدیهیات کار هر حزب کمونیست واقعی و کارگری است مگر اینکه البته هویتمان را فراموش کرده باشیم..."

خط تاکیدها از من است.

خطاب حمید تقوایی رو به کیست؟ کدام ارگان و نهاد و اشخاصی در آن حزب مانع اند که دیگران مثل آنها فکر نکنند و یا اینکه "دلیل وجودی خود" و "نقطه قوت" و هویت خود را فراموش کرده اند؟ مشکل هر چه باشد ربطی به نخواستن اعضا و فراموش کاری و ایمان آنها ندارد. شنوندگان این سخنرانی در آن پلنوم یا باید جواب آقای تقوایی را بدهند و یا اینکه به باور کمونیستی خود شك کنند، به سر و روی خود بزنند و برای کمونیست ماندن و کمونیست شدن به سماع عارفانه بپردازند و به حالت خلسه روند. از قرار "غسل تعمید" تنها شامل حال کمیته مرکزی نمیشود، همه باید امتحان کمونیستی پس دهند. در ادامه حمید تقوایی سوال می کند:

"حالا باید بر گردیم و از خودمان بپرسیم این تاکید بر هویت کمونیسم امروز چه جایگاهی دارد؟"

حمید تقوایی باز هم خودش جواب خود را اینطور میدهد:

"بحث من بر سر هویت ماست. و به همین هویت کمونیستی ارج میگذارم و به همین میگویم مبارزه و به همین میگویم پیش شرط اصلی پیروزی و رهایی. اگر قدر این را بدانیم، اگر بفهمیم منبع قدرت ما اینست، منبع بشاش بودن ما اینست، منبع پیشروی ما در سندانج و در کانادا و در انگلیس اینست، آنوقت کسان دیگر را هم مثل خودمان خواهیم کرد. آنوقت میفهمیم عضوگیری یعنی چی."

پس تمام بحث بر سر هویت خودشان است، اگر اعضای حزب کمونیست کارگری ایران،

کمونیست مورد نظر تقوایی باشند، غل و غشی در هویتشان نباشد، همه چیز حل است، و اما بگفته ایشان کسانی در آن حزب "قدر این را"، یعنی کمونیست بودن را، نمی دانند. نقطه حرکت تقوایی، فرض کمونیست بودن اعضا ی حزب نیست، "ارج" نگذاشتن به "هویت کمونیستی"، از طرف این اعضا وعدم درک آنها از "منبع قدرت" و "منبع بشاش بودن" و "هویت شان است.

به زیر سوال بردن ماهیت اعضای ان حزب و رجعت دادن آنها به اعتقادات شان و تزکیه نفس بدور "کمونیسم"، نه کمونیسم است و نه کسی را کمونیست خواهد کرد، این عین انقلاب ایدئولوژیک است. حمید تقوایی با آثار و عوارض فشار و سنگینی کمونیسم منصور حکمت در ان تشکیلات درگیر است و میخواهد کیلومتر همه را صفر کند، از این رو سوت شروع نوع دیگری از کمونیسم را بصدا در آورده است. عمری را در جدل با چنین روشهایی صرف کردیم، به جای برگشتن برون خود، موانع و سنت های نادرست و تحمیل شده به جنبش کمونیستی و ایده های غلط و عوارض فشار بورژوایی را نقد نمودیم و به کنار نهادیم. اعضای آن حزب چکار کنند و چگونه امتحان پس دهند تا نمره قبولی کمونیست بودن خود را از لیدرشان بگیرند؟ این روشی است سابقه دار از فعالیت چپ سنتی در ایران و در میان جریانات ملی و مذهبی که به جای بر خورد علمی به سیاست و مبارزه طبقاتی و رفع مشکلات و موانع، به کندکاو در درون اشخاص و باورها روی می آورند. منصور حکمت، با بحث تفاوتهای ما، نقد سوسیالیستی تجربه شوروی، بحث عضویت، بحث حزب سیاسی، حزب و قدرت سیاسی، حزب و جامعه و کوهی ادبیات کمونیستی پایه های کمونیسم خود و حزب را محکم کرد و به اینجا رساند و آقای تقوایی با فراری دادن روح خبیث در درون آدمها، دارد به سنتهای عهد عتیق پوپولیسم و خود زنی و "انتقاد و انتقاد از خود" مائوئیستی رجعت میکند!

البته انصاف باید داشت و اگر گفته های لیبر را از زمان و مکان و بخصوص از دستاوردها و مسیری که کمونیسم منصور حکمت طی کرده است و از مبارزات کمونیستی بیش از سه دهه تعدادی از کادراهای همان حزب و جنبش کمونیستی در ایران جدا کنید، نکات قابل بحثی در ان هست. اما بحث در ان حزب و پلنومش انجام گرفته است، آن تاریخ هم هست و حکمتیسم آنقدر قوی هست که اینگونه چرنیدیات را سر جای خود بنشانند. در هر صورت چاره ای نیست، این مسیری است که حمید تقوایی مجبور شده است بهر قیمتی بدان قدم نهد، دگردیسی کامل ان حزب و انقلاب ایدئولوژیک تنها راه اجتناب ناپذیر او است.

تمام انقلابات ایدئولوژیک در دنیا، از نوع مذهبی و غیر مذهبی ان، از نوع تقوایی ان، جامعه و جنبش ها را ول می کنند و به تهییجبات ایدئولوژیکی و سنجش اعتقادات افراد بر می گردند و شیطان را در برابر خود قرار می دهند. کار هر انقلاب ایدئولوژیکی، پرده پوشی ناتوانایی و ناکامی ها و به فروش رساندن افتضاحات بنام پیروزی است. انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین، انقلاب فرهنگی چین و جمهوری اسلامی نمونه هایی از آن است. در این پلنوم حمید تقوایی ایدئولوژی و باورها را محور قرار می دهد و آنقدر بسته می کند تا جای سیاست و تلاش برای رفع موانع فعالین ان حزب را بگیرد. به جای سیاست گذاری، به جای جواب دادن به نیازهای مبارزاتی سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر و راه نشان دادن به فعالین آن حزب، اعلام وفاداری و بیعت به کمونیسم مورد نظر خود را جلو پای حزبش میگذارد. همان بلایی که با لفاظی بدور شعار سوسیالیسم آوردند، اینجا بر سر کمونیسم می آورد.

نتیجه دیگر انقلاب ایدئولوژیک در حککا، دامن زدن به تعصبات فرقه ای و تولید هر چه بیشتر "همافر" قاطع و سازش ناپذیر رو به ما و مخالفین سیاسی و در عین حال ایجاد سر سپردگی به رهبران است. بهر درجه ای دگردیسی این حزب به جلو برد تعدادی حاشیه ای میشوند و تعداد دیگری رو می آیند که با "نو" آوری های رهبری ان حزب خوانایی داشته باشند و پیش بردن این پروسه با اعتراض و سکوت و تمکین تعدادی و شاید اعتراض از طرف تعدادی دیگر جواب می گیرد.

معضل قدرت سیاسی

مسئله کسب قدرت سیاسی توسط حزب، بحث "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت، از جمله موارد اختلاف جدی حکمتیست ها با گرایش چپ سنتی درون حزب کمونیست کارگری ایران بود. در زمان حیات منصور حکمت مخالفین صریحتر این بحث (مستغیبون)، حرف خود را زدند و با دریافت جواب سیاسی از حزب کنار گرفتند. آن موقع حمید تقوایی حساب گری بخرج داد و سکوت کرد، بعد از مرگ منصور حکمت، در جلسه مورخ ۲۶ ژانویه ۲۰۰۴ دفترسیاسی گفت: "خیلی وقت است فکر میکنم بحث حزب و قدرت سیاسی، حزب را به جلو نمی برد." این مخالفت با موارد قبلی از چند نظر تفاوت داشت:

یکی اینکه، این بار لیبر جدید حزب، پرچم مخالفت را در دست داشت. ایشان به جای دفاع از مواضع حزب و حفظ ان، مخالفت با منصور حکمت و سیاست های رسمی حزب

پلاتفرم اش بود. اگر قبل از انتخابات لیبری، حمید تقوایی این نظرات را اعلام میکرد، قطعاً رای نمی آورد و حداقل رای حکمتیست ها را پشت سر خود نداشت. اما باز هم حسابگری و اپورتونیسم حمید بکار افتاد و منتظر ماند و سکوت کرد تا رای ها را بدست آورد و بعد برو بیابش را شروع نمود.

دوم، اینبار نزدیک به نیمی از اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب، نه تنها دفاعی از منصور حکمت و نظرات رسمی حزب نکردند، بلکه خود را به نفهمی و ناشنوبایی زدند و پشت سر لیبر خود به صف شدند.

سوم، اینکه در موارد قبلی مخالفین کمونیسم منصور حکمت و سیاستهای او، نظر خود را می دادند و می رفتند، اینبار در درون حزب ماندگار شدند و نقشه تصرف حزب را در آستین داشتند. بدین ترتیب حزب و سیاست های آن با صفی از مخالفین در درون خود روبرو بودند که تا آن وقت سابقه اش را بنخود ندیده بود.

ازان جلسه دفتر سیاسی تا حالا رهبری جدید حزب کمونیست کارگری در این زمینه پیشروی کرده است، بطور مستقیم و غیر مستقیم، بنام دفاع از منصور حکمت، کل پایه های تئوری و متد او را زیر حمله گرفته اند که سخنان حمید تقوایی در این پلنوم گواه این است. هیچ سیاست قبلی حزب کمونیست کارگری ایران سر جای خود نمانده است، تصویر کنونی این حزب تماماً با گذشته آن متفاوت است. در رابطه با قدرت سیاسی از حمید تقوایی بشنوید:

"رفقا داستان زندگی ما، بر خلاف آنچه دوستان سابق ما گفتند و رفتند، قدرت سیاسی نیست. این داستان زندگی جلال طالبانی و بنی صدر و قاسملو و رجوی است و نه ما کمونیستها. منصور حکمت میگوید داستان زندگی من تغییر زندگی انسان است. ما میخواهیم زندگی بشر را تغییر بدهیم."

اول به مسئله قدرت سیاسی پردازیم و بعدا به درک حمید تقوایی از مساله تغییر زندگی و رابط آن با قدرت سیاسی خواهیم رسید.

مخالفت صریح و "جسارت" آمیز لیبر ان حزب با قدرت سیاسی در بالاترین مرجع حزبی و احتمالاً کف زدن و هللهلله حضار برای آن، معرف وصف حال این حزب و مسیری است که در پیش گرفته است. این لیبر "گاردان" قدرت سیاسی را نمی خواهد، قدرت سیاسی مال جورج دبلیو بوش، جلال طالبانی، بلیر، احمدی نژاد و بنی صدر است و نه کمونیستها! اینبار من می پرسم، اگر قدرت سیاسی را نمی خواهید فلسفه وجودی شما چیست، ورد خوانی

و نوحه به دور "سوسیالیسم" و "کمونیسم" است، عضو گیری است، "بشاش بودن" است، "قدر" کمونیست دانستن است، "مبارز" بودن و اعدام و زندان کشیدن نسل بعد از نسل در دنباله روی و خدمات دادن به جریانات بورژوایی است بنام تغییر زندگی؟ کمونیسم منصور حکمت برای شرکت در جدال بر سر قدرت سیاسی، برای کنار نهادن بستر اصلی چپ و همین دید آقای تقوایی، در بحث های "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" از گروه فشار تا حزب سیاسی، تئوری دارد، سیاست دارد که حزب قبلی در این جهت گامهای مهمی را به جلو بر داشت. منصور حکمت در سخنرانی در کنفرانس تشکیلات آلمان، انگار که جواب امروز حمید تقوایی را می دهد، توجه کنید.

"میگویند اجازه ندارید دست به قدرت سیاسی بزنید. باید گفت به شما چه مربوط است؟ (کف زدن حضار)" منصور حکمت همانجا در ادامه می گوید:

"میخواهم بگویم قدرت برای ما تعیین کننده است و این علامت فساد نیست. قدرت علامت فساد نیست. این حرفهای پدر بزرگی جبهه ملی چی ها است که بلد هستند وقتی نوبت کمونیستها میشود آنرا بگویند و گرنه هیچ مشکلی ندارد دکتر شایگان رئیس جمهور شود. مشککش این است که مبادا شما بخواهید نخست وزیر شوید. که مبادا شما بخواهید کشور را بگیرید. آنجا یادش میافتد که قدرت فساد می آورد، که کمونیستها سنتا دیکتاتورند، که کیش شخصیت وجود دارد، گویا کیش شخصیت در حزب لیبر انگلیس وجود ندارد!". باز در همان جا گفته است:

"بنا براین ما هم مثل احزاب بورژوایی برای قدرت خیز بر می داریم، یعنی ما هم می خواهیم قدرت را بگیریم." (نقل قولها از سخنرانی در تشکیلات آلمان است، متن کتبی این سخنرانی در منتخب آثار يك جلدی منتشر شده است)

قدرت سیاسی و کسب آن امر کمونیستها هم هست. بخشش سخاوت مندانه آن به جلال طالبانی و مسعود رجوی و قاسملو و بنی صدر و غیره، چراغ سبز رهبری این حزب است به نیروهای راست و به چپهای فرقه ای، برای پاک کردن سابقه "سیاه" این حزب و برای تغییر تصویر گذشته از آن. این پیام اطمینان خاطر دادن رهبری جدید آن حزب به نیروهای سیاسی است در پشت کردن به سیاست های قبلی آن حزب. قدرت سیاسی از نظر چپ سنتی میوه ممنوعه است و "علامت فساد" و انحراف است و "کفر آلود" و اصلا مال بورژواها است، و بقول تقوایی "نه ما کمونیستها". این را قبلا سرداران و توفان و جریانات چپ حاشیه ای و مستغیبون و مهدی خانابا تهرانی گفته بودند

و تکرار مجدد آن در پلنوم اخیر حزب حمید تقوایی و یاران، اعلام بازگشت علنی حزب کمونیست کارگری ایران بدمان گرم این خانواده است. در رابطه با همین مسئله در بحث "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت مثالی می آورد:

"این من را یاد آن گراچو مارکس کم‌دین مشهور آمریکایی می‌اندازد که می‌گفت: من عضو باشگاهی که آدمی مثل من را به عضویت خود قبول کند، نمی‌شوم! دیدگاه طرف مقابل ما هم شبیه این است. می‌گوید که من حاضرم در جامعه تحت حاکمیت دولت بورژوا لیبرالی زندگی کنم، حاضرم تحت حکومت کنسرواتیو زندگی کنم، حاضرم تحت حکومت لیبرالی زندگی کنم، ولی تحت حکومتی که دولت آن از آدمی مثل من تشکیل شود، حاضر نیستم زندگی کنم! این یک نکته و یک گوشه تئوریک مساله مورد بحث است که باید به آن بپردازیم."

موضع تقوایی این "گوشه تئوریک مساله" را جلو ما باز کرده است. ایشان قدرت سیاسی و اداره جامعه را به امثال رجوی و بنی صدر تقدیم می‌کند و خود حاضر است در تحت حاکمیت آنها مادام العمر مقام والای اپوزیسیون بودن را کسب کند و با تکفیر مهم‌ترین ابزار واقعی تغییر زندگی انسانها در ابعاد میلیونی، یعنی کسب قدرت سیاسی، به تغییر زندگی بشر در عوالم اوهام و عبارت پردازی سرگرم خواهد شد! کسی که خود را مدافع سوسیالیسم می‌داند و ادعا دارد همین امروز سوسیالیسم می‌خواهد نمی‌بایست با این صراحت و سرعت دست خود را رو می‌کرد. پیاده کردن سوسیالیسم بدون کسب قدرت سیاسی چگونه ممکن است؟ حتما رهبری حزب کمونیست کارگری ایران، راه کشف نشده‌ای را برای رسیدن به سوسیالیسم اش کشف کرده است. شاید با فحش دادن به بورژوازی، یا با خواهش و تمنا از آن، یا با گول زدنش و یا با دنباله رویی از جریانات دیگر و یا با عریضه نویسی به حاکمان وقت می‌خواهند به سوسیالیسم خود برسند. نمونه سر دادن شعار "سوسیالیسم پیاخیز" اینها در سایه فراخوان هخا، البته از انصاف خارج نشوم، گویاست.

انبوهی ادبیات کمونیستی در رابطه با مسئله قدرت سیاسی در سنت حکمتیسم و سنت لنین در انقلاب ۱۹۱۷، هست. اینجا احتیاجی به اثبات مخالفت حمید تقوایی با آنها نیست. نوشته صریح خود او کار ما را آسان کرده است. این نظر در تناقض کامل با نفس انقلاب اکتبر و کسب قدرت توسط لنین و باشویکها قرار

دارد. من سعی کردم بطور مختصر جایگاه و معنی مخالفت ایشان در آن حزب را روشن کنم تا بهتر حککا فعلی و مسیر حرکت او را بشناسیم. فکر می‌کنم توضیح بیشتری در این رابطه لازم نیست و با یک نقل قول کوتاه دیگر از منصور حکمت در جلسه گفت و شنود استکھلم این قسمت را پایان می‌بریم و به داستان تغییر زندگی میرسیم.

"کمونیستی که به نظر من از بحث قدرت سیاسی پس میزند و قرار نیست قدرت را بگیرد و خودش هم میدانند که علاقه ای به آن ندارد و با من که می‌خواهم قدرت را بگیرم، دعوا میکند، به نظر من جزء صورت مسئله است نه جزء راه حل."

داستان تغییر زندگی

حمید تقوایی گفته است: "رفقا داستان زندگی ما، بر خلاف آنچه دوستان سابق ما گفتند و رفتند، قدرت سیاسی نیست." و "ما می‌خواهیم زندگی بشر را تغییر دهیم."

اگر در اینجا داستان تغییر زندگی را آلترناتیو بحث حزب و قدرت سیاسی نمی‌کرد، ایرادی به آن وارد نبود و می‌شد در همان راستا و در رابطه با کسب قدرت سیاسی در نظرش گرفت. اما وقتیکه می‌گوید "قدرت سیاسی مال کمونیستها نیست، ولی "تغییر زندگی بشر" هست، کل مساله به فاز دیگری می‌رود.

یک از ویژگیهای چپ ۵۷ حمید تقوایی در طول سالیان و بویژه پس از کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در سال ۶۱ این بوده است که روایت خود را که همواره مورد نقد تیز منصور حکمت بوده است را به نام منصور حکمت قالب کند. این تقلب در اتخاذ مواضع، در دوران حیات منصور حکمت همیشه با یک انتقاد از خود مصلحتی توسط حمید تقوایی برای طرح مجدد در فرصت دیگری ذخیره میشد. در دوران پس از منصور حکمت او دیگر نیازی به ذکر هیچ فاکتی از منصور حکمت نمی‌بیند. اگر نه چرا سراسر است از بحثهای اصلی او شروع نمی‌کند؟ چرا جمله ای از متن بحث را برای رد یکی از تئوریهای اصلی منصور حکمت خارج کرده است و بکار می‌گیرد؟ لطفاً به من و بقیه بگو منصور حکمت در مورد قدرت سیاسی چه گفته است؟ او گفته است قدرت سیاسی مال کمونیستها نیست؟ شما "تغییر زندگی بشر" را جلو حزبتان می‌گذارید تا حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه را از فعالین آن قائم کنید و منصور حکمت را دور بزنید؟ این را چه نام بگذاریم، شعبده بازی یا سفسطه‌گری؟ یا سوء استفاده اپورتونیستی از فقدان منصور حکمت؟ این

مساله من را به یاد آن دزدی می‌اندازد که وقتیکه گیر افتاد، شتری را قایم می‌کرد و با "خلوص نیت"، تخم مرغی را نشان مردم می‌داد. با این سبک آقای تقوایی آیا میتوان موافقی را در این کره ارض با منصور حکمت یافت؟ هر کسی با هر تفکری می‌تواند در هر متنی جمله‌ای بیابد و با اعلام توافق با آن اصول و پایه‌های تئوری و سیاست حکمتیسم را بنام دفاع از منصور حکمت کنار نهد. تنها با نام منصور حکمت و با تظاهر به چپ‌نمایی می‌توان به جنگ منصور حکمت رفت.

کسی که بطور واقعی خواهان تغییر زندگی انسان باشد، می‌بایست بیشتر از هر کسی برای کسب قدرت سیاسی بکوشد. حزب کمونیسی که بقدرت برسد، حتما در مسیر کسب قدرت تغییرات زیادی را در زندگی مردم ایجاد کرده است، و با کسب قدرت می‌تواند تغییر کیفی ایجاد کند، زندگی مردم را از پایه تغییر دهد و آزادی و برابری کامل برقرار کند. کسب قدرت هر حزب کمونیستی مبتنی بر سنت مارکس و لنین و منصور حکمت در هر جایی می‌تواند چهره دنیا را عوض کند و با توجه به تجربه انقلاب اکتبر و سنت کمونیستی ما جنبه انترناسیونالیستی آن بر همگان روشن است. حمید تقوایی اما، با جا زدن انواع کمونیستهای بورژوازی و فرقه‌های مهجور غیر اجتماعی به نام کمونیسم مارکس و لنین و منصور حکمت، و از روی تجربه منفی به قدرت رسیدن کمونیسم نوع استالین و مائو و انور خوجه، با یک تیر دو نشان زده است. هم از کمونیسم همان را می‌فهمد که بورژوازی و گروههای کوچک فرقه‌ای تصویر کرده اند و هم حکم تصرف قدرت سیاسی از جانب طبقه کارگر توسط حزب کمونیستی را باطل اعلام کرده است.

اما حزبی که امر خود را "تغییر زندگی بشر" قرار داده است، در همین محدوده به مبارزه ادامه دهد، کسب قدرت را به امثال سنجابی و بنی صدر بسپارد، در حاشیه جامعه جا خوش کرده است. چنین حزبی حتی اگر در شرایطی بتواند حق تشکل و اعتصاب و بعضی از خواستهای مردم را بدست آورد، در بهترین حالت حزب رفرمیستی است در چهار چوب جامعه موجود که با انقلاب کمونیستی سر سازگاری ندارد. عقب نشینی از کسب قدرت سیاسی به تغییر زندگی چیزی نیست جز توجیه فرهنگ سیاسی چپ و تا ابد در مقام اپوزیسیون ماندن و ایفای نقش در پست گروه فشار به جای تبدیل شدن به حزب سیاسی. حزب کمونیست کارگری ایران یک حزب چپ لیبرالی و رفرمیست با جهتگیریهایی شدت هم‌نو با ناسیونالیسم ایرانی است. عاقبت

سیاسی آن جدا از دیگر همقطاران در ایران و جهان نیست. رادیکال ترین جریانات رفرمیست در ایران دنباله رو خاتمی و ناسیونالیستها و جریانات مذهبی اند و در سطح جهان جریاناتی کوچک و حاشیهای ای هستند که نقشی در زندگی جامعه ندارند و این حزب در موارد زیادی خویشتاوندی خود را با آنها نشان داده است. ادعای "تغییر زندگی بشر" تقوایی، یکی از فرمول‌های تغییر این حزب است ربطی به گفته منصور حکمت در این رابطه ندارد.

مساله کسب قدرت از نظر منصور حکمت، تنها محدود به کسب قدرت دولتی نیست، محدود به شرایط انقلابی نیست، اگر حزب کمونیستی نتوانست در شرایط انقلابی که مساله قدرت در دستور روز قرار دارد به پیروزی برسد و قدرت را کسب کند و اداره جامعه را بعهده گیرد، باید حزب جدی و مطرح درگیر بر سر کسب قدرت در جامعه در شرایط غیر انقلابی هم باشد. یک وجه فعالیت چنین حزبی تلاش دائمی برای بهبود زندگی مردم است و مشکل اینجا است که در شرایط انقلابی و غیر انقلابی مساله کسب قدرت در دستور رهبری جدید حککا نیست.

در نوشته، "قدرت حزب ما در حقیقت ما است"، علاوه بر مواردی که اینجا بدانها اشاره کرده‌ام، موارد نادرست دیگری از قبیل، بحث "سلبی و اثباتی" و کاپوس دائمی حمید تقوایی از آن، جلو کشیدن شعار انقلاب برای پس زدن بحثهای حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی، و بیان "ریشه" نواقص فعالین حککا در این جمله به یاد ماندنی که می‌گوید: "حزب را جا گذاشته ایم و یکسره رفته ایم توی جامعه، رفته ایم توی کمپینها." و ... وجود دارد. از این سخنرانی بجز سردرگمی و التقاط کسی رهنمودی نمی‌گیرد و گرهی از مشکلات فعالین حککا باز نمی‌کند.

خارج از این موارد کل نوشته به نسبت اوضاع واقعی جامعه و نیروهای سیاسی موجود در آن و حتی در مقایسه با شرایطی که حککا در آن قرار دارد رو به عقب است و اجباراً نقاد این بحثها از آن سهم می‌برد. آنچه به خودشان مربوط است، اصول و موازین موجود حزبی، سیاست‌های مصوب، چگونگی فعالیت فعالین حککا، نقطه حرکت حمید تقوایی نیست، بلکه درک خود و تفکراتش است. در رابطه با موقعیت حزب با جامعه و روندهای سیاسی همین ایراد را دارد و به اضافه اینکه کمیته مرکزی و رهبری را از خطا مصون می‌داند و ضعف آنها را به گردن توده تشکیلاتی می‌اندازد. دوم مارس ۲۰۰۶

به حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست پیوندید!

ینار محمد فمنیست عراقی اوج میگیرد

نویسنده: زنان بدون مرز - آمریکا
مترجم: سعید کرامت
s.keramat@gmail.com
۲۰ ژانویه ۲۰۰۶

برای میلیونها عراقی که تلویزیونهاشان را برای تعقیب مناظرات سیاسی تنظیم می کنند، مشاهده ینار محمد درحالی که یک آخوند و یک نماینده آمریکا در سمت چپ و یک سیاستمدار کرد و یکی از رهبران سنی در سمت راست او نشسته اند، و ینار با قدرت و آهنگی مؤدب اما مصمم، جدی ولی سرزنده، صحبت میکند یک پدیده عادی است.

ینار محمد به دو دلیل برجسته است: او یک زن است. و او منتظر سئوال خوب نمی ماند. خودش سئوال طرح می کند. "چگونه قانون اساسی میتواند دمکراتیک باشد درحالی که حقوق مدنی و اجتماعی که به مرد داده شده است را از زنان دریغ می کند؟ کدامیک از احزاب سیاسی طرفدار زن هستند، و کدام در جستجوی تسلیم کردن زن به قوانین عهد باستان؟ چه تعداد زن درسال جاری در رابطه با تعصبات ناموسی در عراق بقتل رسیده اند؟" در مصاحبه های پیاپی ینار، از بنیانگذاران سازمان تازه تاسیس آزادی زن در عراق، جوابهایش همراه فراخوان برای یک دولت سکولار است؛ دولتی که تحت قوانین آن، زن و مرد در رابطه با موضوع ازدواج، طلاق، سرپرستی فرزندان، وراثت، تحصیل و کار برابر شمرده میشوند.

هر ناظری طبق معیارهای خودش نظرات ینار را ارزیابی میکند. بعضی ها نگرش او را غیر قابل قبول، کفر آمیز و توطئه گرانه میدانند. افکار وی برای بعضی امید بخش و برای برخی مرگ آور است. سردبیر روزنامه ها بطور روتین به شخصیت ینار حمله میکنند. با استفاده از عبارات تلاش دارند که یک تصویر شیطانی، بی قید و بند در رابطه با مسائل جنسی (Promiscuous)، و طرفدار زنان همجنس گرا را از او به جامعه بدهند.

نه تهدید به مرگ و نه ترورشخصیت نتوانسته است روحیه ینار را تضعیف کند. در طول مدت کوتاه دو سال و نیم گذشته، از زمانی که سازمان آزادی زن عراق شروع به فعالیت کرده است، با تشکر از سازمان ماما کش (Mama Cash)، بخاطر کمک مالی اش، ینار موفق شده است که به شخصیتی تبدیل شود که رسانه های خبری عراق تا کنون بخود ندیده است- یک فمنیست سکولار فعال، شخصی توانا و منبع رجوع برای مدیا، که آماده است که درمیدان جنگ عبارات از جبهه

خودش با صلابت دفاع کند. ینار توضیح میدهد: "این روز اول وظیفه ما بوده است؛ ما صریح و بدون ترس صحبت می کنیم. ما تسلیم تابوها نخواهیم شد."

زنان عراق صاحب صدا میشوند

ینار درمقابل بنیادگرایان و نیروهای ارتجاعی- نیروهای که یک لیست وسیع از گروههای مسلح و تشنه دولتمداری را در بر میگیرند و برای رسیدن به قدرت مشغول چنگ و دندان نشان دادن به همدیگر هستند، و او آنها را "اسلام سیاسی" مینامد، رک و صریح است. ینار همچنین قویا مخالف اشغال بوده ("دمکراسی در سایه اسلحه" یک عبارت مورد علاقه او است)، و آمریکا را مسئول و شریک جرم جریانات اسلامی در رابطه با سرکوب و صعود درجه خشونت علیه زنان میدانند.

یکی از پروژه های اولیه سازمان آزادی زن عراق، کمپین بر علیه زن رهایی بود- که عکس العملی درمقابل ربه شده شدن صدها زن بخارج از کشور بود که در روزهای اول اشغال عراق روی داد.

آخرین اقدام سازمان آزادی زن عراق تمرکز بر حذف آگاهانه قوانین به سود زنان در قانون اساسی جدید است- تحول وحشتناکی که سازمان عفو بین الملل آنرا "یک عقبگرد جدی" مینامد. شواهدی قوی نشان میدهند که علیرغم اینکه عراق دهه ها قبل مقررات بین المللی نظیر منشور حقوق کودک و منشور رفع هر نوع تبعیضی بر علیه زنان امضا کرده بود، دولت ائتلافی جدید آنرا رد خواهد کرد.

ینار یکی از تعداد محدودی از زنان است که مرتب این زنگ خطر را بصدا در آورده است که زنان در عراق پس از اشغال صاحب حقوق کمتری نسبت به دوره صدام حسین خواهند شد. در میان مسائل دیگر، تصویب قانون اسلامی، معروف به شریعه، مرد را برای بقتل رساندن زنانی که متهم به رابطه جنسی خارج از ازدواج میشوند، مجاز میکند.

اتحاد خواهری قدرت آفرین است

اولین کمک مالی 5 هزار دلاری برای سازمان آزادی زن عراق از طرف ایوو انسلر (Eve Ensler)، یک هنرمند و فعال ضد خشونت بر علیه زنان بوده است. ایوو و ینار هنگامی که به یک مناظره تلویزیونی در CNN دعوت شده بودند برای اولین بار همدیگر را ملاقات کردند.

"ما از نقاط مختلف جهان آمده ایم اما درد مشترکی را فریاد میکنیم"، در حالیکه داشت مناظره را در یک استودیو در بغداد ضبط میکرد این اظهار نظر را کرد. او دوباره انسلر را صدا میزند، "آن زن را به من بده - میخواهم با او صحبت کنم!"

ینار میگوید گسترش رابطه او با ایوو و زنان فمنیست خارج از کشورش، باعث تقویت روحیه و گشوده شدن درهای متعددی بر روی سازمان آزادی زن عراق شده است.

یکی از فعالیت های اساسی سازمان آزادی زن عراق چاپ و توزیع نشریه 8 صفحه ای المساوات ("برابری") است. این نشریه به مسائلی میپردازد که خوانندگان عراقی نمی توانند در هیچ نشریه ای دیگر پیدا کنند. جریان چگونگی زنان مورد تجاوز قرار گرفته که در اغلب موارد متهمین به تجاوز سربازان ارتش آمریکا و عراق هستند یکی از نمونه مطالب این نشریه است. گزارشات در مورد جزئیات قتلهای ناموسی اخیر به شیوه ای بیان شده است که تمرکزش بر وحشت خشونت و محکومیت قتل بمشابه تجاوز بر علیه "حق زن برای زندگی" و حقوق انسانی تمام زنان است. قسمت عمده صفحه پشت نشریه را یک اعلامیه بخود اختصاص داده است که اعلام میکند که پناهگاه امن (Shelter) برای زنانی که از تجاوز رنج میبرند آماده است، و اعلام میدارد که کمک برای حمایت و آوردن آنها از خانه به شلتر مهیا است.

بعد از چاپ شماره های اولیه نشریه المساوات، ینار در مساجد شهرهای جنوبی عراق، جایی که نیروهای اسلامی قدرت سنگینی دارند، ورد زبانها شد. روحانیون به پیروانشان تاکید کردن که خود را آلوده تفکرات نامقدس او نکنند.

سازمان آزادی زن عراق بطور روتین 3 هزار نسخه از نشریه اش را چاپ میکنند. اما اگر بودجه اجازه بدهد این تعداد به 10 هزار نسخه میرسد. سازمان تلاش میکنند که با جمع آوری کمک مالی بیشتر، تیراژ نشریه را بالا ببرد.

علاوه بر چاپ این نشریه طرفدار حقوق زن و سازمان دادن سخنرانی و جلسات آموزشی، سازمان آزادی زن اولین شلترها را برای زنان در شهرهای مرکزی عراق - یکی در بغداد و دیگری در کرکوک - به منظور کمک به زنانی که از قتلهای ناموسی و یا تجاوز خانگی فرار کرده اند، دایر کرده است.

جستجوی شخصی ینار برای یافتن

هدف از زندگی

ینار در سال 1960 در یک خانواده به قول خودش "خیلی عادی طبقه متوسط" در بغداد متولد و در دوران دیکتاتوری رژیم بعث به سن بلوغ رسید. در طول دهه سوم زندگیش شاهد جنگ با ایران، بعدا، ویرانگری حاصله از عملیات طوفان صحرا، و مشقت فراوان ناشی از محاصره اقتصادی متعاقب آن بود. پس از اینکه در سال 1993 در رشته معماری فاروغ التحصیل شد، ینار و شوهرش تصمیم گرفتند که عراق را ترک کنند. ابتدا به اردن رفتند سپس به لبنان، و در آنجا به عنوان

معمار شروع بکار کرد تا زمانی که پول کافی برای مهاجرت به کانادا پس انداز نمود. آنها از سال ۱۹۹۵ مقیم تورنتو هستند.

در کانادا با یک گروه تبعیدی کرد که اهل کردستان عراق بود آشنا شد. این تبعیدیان توضیح دادند که بخاطر بازگردن شلتر، حمایت از حقوق زنان و مخالفت با بی عدالتیهای مقامات محلی تبعید شده اند. ینار عمیقا تحت تاثیر دوستان تازه اش قرار گرفت. داستانهای آنها در مورد کمک به زنان و نجات جان آنها جرقه های یک نوع احساس امکانپذیری در درون او را زد. ینار شروع کرد هدفش از زندگی را به زیر سئوال ببرد: "آیا بایستی زندگی را به پروژه ای تبدیل کنم که میتواند بالقوه به حال میلیونها زن عراقی سودمند باشد؟"

بعد از مدتها کلنجار رفتن، ینار تصمیم گرفت که بهتر است که آینده اش را وقف جهاد برای مقابله با تبعیض علیه زنان کند. بعد از یک دهه زندگی در کانادا، ینار زندگی راحتش را در تورنتو بجا گذاشت و به بغداد باز گشت، جایی که او هفت ماه در سال را میگذراند.

بقیه تاریخ اخیر است

تهدید به مرگی که ینار قبلا دریافت کرده بود دارد بی اثر میشود و اکنون یک حرکت خواهری تازه با مرکز سازمان آزادی زن عراق ریشه گرفته است. صدها زن از مناطق مختلف کشور تشویق شده اند که به آنچه ممکن است تنها سازمان سراسری مستقل زنان باشد ملحق شده اند.

این تحولات برای دایانا وان ماسدیک (Diana van Maasdijk)، مدیر ارتباطات و توسعه عمومی مامه کش، که از سال 2004 مدافع سازمان آزادی زن بوده است، غیرعادی نیست.

ماسدیک میگوید، "ینار و همکارانش موفق شده اند که با یک مقاومت خالصانه و شجاعت کمیاب که بعضیها آن را خام و غیرمعمول میدانند، موضوع حقوق انسانی زن را به مناظرات سیاسی تزریق کنند که بدون آن تنها محدود به این بود که چه کسی و چگونه رهبر عراق خواهد شد؟! آنها پیچیدگی و هرج و مرج ناشی از جنگ را به نفع فرصتی برای تحمیل دمکراسی واقعی و حقوق زن برگردانده اند."

تیترا انگلیسی مطلب Iraqi Feminist Yanar Mohammed Takes to the Airwaves است. (مترجم)

مامه کش یک سازمان مدافع حقوق زنان هلندی است که ینار را به شبکه زنان بی مرز آمریکا معرفی کرده است. (مترجم) منظورفعالین حزب کمونیست کارگری عراق است که در دهه نود میلادی بیشترین اعضایش از مناطق کردنشین شمال عراق به کانادا مهاجرت کرده بودند. (مترجم)

در باره اوضاع سیاسی ایران

متن دو نوبت سخنرانی مجید حسینی در پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست حکمتیست

من میخواهم از این نقطه آخر اسد نودینیان شروع کنم، گفت من و عبدالله از گشت سیاسی برگشتیم هم خودمان و هم حزب این اشتها را نداشتیم خودمان را لانس کنیم و از فعالیتی که کرده ایم از نظر مالی و سیاسی بهره کافی ببریم. فکر می کنم خود این مسئله به یک مسئله عمیق تر و جدی تری ربط دارد که در این چند روز پلنوم در اینجا در باره اش زیاد حرف زده ایم.

برای اینکه نظرم را روشن کنم از اینجا شروع می کنم، در دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی در هیچ دوره ای حتی در زمان منصور حکمت حزب ما به اندازه این دوره فعال و میلانته نبوده و به این شکل نرفت توی دل جمهوری اسلامی. ولی این حرکت ما در جامعه را زیاد جلب نکرد و میان مردم زیاد منعکس نشد. قبلا، قبل از جدایی ما از حزب کمونیست کارگری، حرکت هایی کوچکتر از این انجام می دادیم منعکس می شد و تاثیر می گذاشت ولی در این دوره اینجوری نبود. مسئله شرکت کردن ما در اعتصاب سراسری مردم کردستان در ۱۵ مرداد، گشت این بار گارد آزادی همین طور شد. قبلا ما به ایران می رفتیم و یک شب در یک جایی حضور پیدا می کردیم و بر می گشتیم و حرکت ما در سطح رسانه ها غوغایی به پا می کرد. اینبار رفتیم با زور و با قدرت نظامی خودمان در منطقه ماندیم اعلام کرده ایم و به گشت دست زدیم و ما و جمهوری اسلامی در برابر هم آرایش گرفتیم ولی این قدر صدا نکرد. مسئله این است ما ضربه خوردیم، ما از این جدایی ضربه خوردیم. قبلا می گفتیم ما اعتماد بنفس نداریم و تاریخا در طی ۸۰ سال گذشته کمونیستها به خود بی اعتماد بوده اند و همیشه این را گفته ایم. ولی در این دوره و بعد از این جدایی مشکل این است که اعتماد به کمونیسم و اعتماد به اینکه آیا کمونیسم حتی بشود یک قدرتی، کم شده است. این بی اعتمادی اجتماعی این دوره به اولی اضافه شده و این جدایی این تاثیر منفی را گذاشته است.

اما از نظر من حالا موقعیت حزب چگونه است؟ این پلنوم می گوید این حزب بر سر یک دو راهی است. این پلنوم می گوید حزب ما این دوره را پشت سر گذاشته است و حزب می خواهد حالا به مسائل اساسی بپردازد. این پلنوم مقطعی را نشان می دهد که اگر ما

تصمیم بگیریم و هر کسی در درجه اول رو به خودش صحبت کند و خود را خطاب قرار دهد و بگوید خالد حاج محمدی اگر ما خواهیم می توانیم خیلی کارهای عظیمی را انجام دهیم. می شود این پلنوم بشود یک پلنوم تاریخی در جنبش کمونیستی ایران، در حیات سیاسی ایران، برای تغییر زندگی مردم در ایران و بنظرم این خیلی اهمیت دارد. بحثی که کورش کرد خیلی ربط دارد به بحث حزب و قدرت سیاسی و من این بحثها را در ادامه ان بحثها می فهمم.

در نتیجه از بحث رفقای که همه در جهت دخیل بودن بیشتر ما و در رابطه با تاثیر گذاری در جامعه بحث هایشان را می کنند من را بیشتر از هر دوره دیگر و بیشتر از هر پلنوم و مقطع دیگری امیدوار می کند. این ها را بعنوان شعار و ادعای دلخوش کنک نمی گویم. من پلنوم را اینجوری می فهمم. در نتیجه خود ما هم بعنوان افراد بر سر آن دو راهی هستیم. ما تجربه حزب کمونیست کارگری عراق را داریم. ما تجربه جدایی از حزب قبلی را داریم و ما نسبت به حکمتیست عمیق تر شدیم و اصلا اوضاع یک جوری است که راه برگشت نداریم و یا باید کارمان را انجام دهیم و یا باید خودمان را یکجایی قایم کنیم. در نتیجه بحث اینکه ما سازمان نداریم و باید شروع بشود. این کار صرفا یک دستورالعمل تشکیلاتی نیست، عضو هستی باید بیانی جلسه و چرا در جلسات غیبت می کنید و غیره نیست. همه اینها لازم است و خوب. اینها اجزا حزیت و درست کردن حزب است، ولی راه اصلی دخیل بودن در مسائل جامعه و جریانات سیاسی جامعه است و حزیت ما از یک مسیر دیگری می گذرد و از اینکه من سر وقت حق عضویت را بدهم به تنهایی در نمی آید. این کوچک ترین کار است که سر وقت به جلسه بیایم و به فرخوانهای حزب جواب دهیم. این یک جنبه از جدال عظیمی است که از یک راه دیگر و آن هم دخیل بودن در جامعه میگذرد و اینکه خودمان می خواهیم چکار کنیم. باید صریح تر رو به خودمان صحبت کنیم این دوره دوره گذشته نیست اگر ما را زدند، مانند ضربه حزب دمکرات به پیکار، حزب دمکرات برگردد سر جای خودش، آن دوره تمام شد. این دوره اگر ما را بزنند و هر کسی و هر کارگری از کم کردن ساعت کار و دستمزد صحبت کند زبانش را می برند. هر کسی از حقوق صحبت کند می گویند فدرالیسم، حق چی است؟ فقط حق کرده است، دارودسته مذهبیها می ریزند سر مردم. اینجوری نیست که جنگی بشود ما را ول کنند برویم پی کار زندگی مان این دوره با گذشت خیلی فرق دارد و اوضاع و احوال فرق کرده است.

اینکه گفتم راه برگشت نداریم و واقعا نداریم و این را با تمام وجود احساس می کنم. رفقا من وقتی به ماموریت کردستان رفتم چند

روزی بود از بیمارستان بیرون آمده بودم، ولی می دانید چرا رفتم؟ ضرورت انجام ان گشت آن قدر برایم جدی بود که وضعیت جسمی خودم برایم مسئله نبود. لازم بود کاری کرد و به یک چیزهایی جواب داد. آخر مردم از ما انتظار دارند و این حزب حالا این موقعیت را پیدا کرده است. باور کنید اگر همه ما نقش خودمان را باور کنیم می توانیم یک کاری را انجام دهیم و اگر این باور به خودمان نداشته باشیم نمی توانیم یک کار مفیدی را انجام دهیم. حزب به این احتیاج دارد و ما باید این را بخواهیم. اما من چرا رفتم؟ انگار وظیفه شده برای ما و دارد می شود نقطه ضعف حزب ما هر بار عبدالله دارابی و مجید حسینی میروند و این چه وضعی است؟ این را نمی شود نقطه قوتی برای هر حزبی حساب آورد و چرا هر بار ما برویم؟ ما باید این را تغییر بدهیم و می شود این را تغییر داد. ما قهرمان هایی نیستیم که کارهایی را می توانیم انجام می دهیم که از عهده هیچکسی بر نمی آید. این بدترین تصویری است که از این حزب بدست می دهیم و این واقعی نیست. حتی در آرایش گرفتن هم دچار اشتباه شدیم. بعد از برگشتن از گشت در اولین جلسه دفتر سیاسی به قدری از دادن ان آرش به حزب و بخصوص در مورد اعلام هیئت تحریریه که اسمی از من و عبدالله نیاروده بودند خیلی ناراحت بودم. می دانید چرا؟ بخاطر نیارودن صرف اسم ما نبود، بدین خاطر بود تو وقتیکه رو به جامعه آرایشی رهبری را اعلام می کنید و چندین نفر از اعضای کمیته مرکزی در ماموریت اند و (جامعه از آن مطلع است)، آرایش ما نباید چنین تصویری را به جامعه بدهد که گویا اینها پراتسین های حزب اند و بقیه تشورسینهای حزب اند. این بد است. این تصویر واقعی نیست و این بخاطر شخص خودم نیست. این تصویر حزب ما نیست، ما باید تصویر جامعی از این حزب ارائه بدهیم. حتی از نظر واقعی هم من خیلی بیشتر از آن هیئت تحریریه نویسنده بوده ام و نوشته ام. میخوام بگویم این تصویر از حزب ما از هیچ نظری واقعی نیست. منظور این است که خود حزب باید بداند چکار می کند.

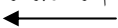
خود کورش خیلی خوب جلو آمده است، یکی از نقطه قوت های اساسی ما کورش بوده است و بقیه بهرام نباید اشتباهاتی که در رابطه با نادر شد در مورد او تکرار گردد.

نوبت دوم

رفقا من نوبت سخنرانی گرفته بودم که در باره بحثهایی که طی این دو روز در مورد کردستان انجام گرفت، بحث کنم. نکته مهم در این مباحثات برای من این بود که بگویم وقت دیر است، همه جریانات در جامعه هستند و دارند نیرو جا بجا می کنند ولی ما نیستیم، ما غایبیم و این ها گفته شد و با توجه آنچه گفته

شد می خواهم به چند نکته دیگر اشاره کنم. یکی اینکه ما ایندوره شناسی آورده ایم، انگار به نفع ما زمان را متوقف کرده اند. آن درجه ای که امکان می دهد ما بتوانیم کاری کنیم و تاثیر بگذاریم هنوز بر روی ما باز است تا بتوانیم کاری را انجام دهیم. امکان این هست که فقط از طریق کارهای سیاسی و دخالتگری در مسائل اجتماعی و مسائل اساسی و گرهی این جامعه و جواب دادن به نیازهای مبارزاتی مردم زحمتکش و کارگران کاری را کرد. در این دوره یکی از کارهای با اهمیتی که ما کردیم شرکت کردن در آن اعتصاب سراسری مردم در کردستان بود. کورش صحبتش را کرد و ما توانستیم در سطح جامعه و نه صرفا بوسیله مقاله نوشتن، توانستیم در بعد اجتماعی ناسیونالیسم کرد را بزینیم و نیروی چپ در جامعه بالا بیاید. منظور من هم دستکم گرفتن مقاله نوشتن نیست و اتفاقا کم نوشتیم و شاید هم خیلی وقتها خوب نمی نویسیم. در هر حال به مبارزات مردم کردستان ایران در زمان مناسب مهر چپ زدیم. در سطح منطقه و در کردستان عراق مردم می گفتند ما برای انتخاب جلال طالبانی و مسعود بارزانی به خیابان آمدم و رقص و پایکوبی کردیم و شادی کردیم که مقام گرفتند رئیس جمهور شدند، اما همان مردم در این دوره نه تنها کاری نکردند بلکه میبینند که همان احزاب جلال طالبانی و بارزانی دارند تظاهرات پشتیبانی ازاعتصاب عمومی مردم کردستان ایران را در سلیمانیه بهم می زنند. یعنی اینکه این سیاست درست ما در یک بعد اجتماعی و وسیع ناسیونالیسم کرد را زد. ما می توانیم از این نوع حرکات را انجام بدهیم.

اگر به اوضاع داخل کردستان هم اشاره ای بکنم با یک نمونه آنرا برجسته می کنم. حین گشت اخیر ما، در زمانی که من داشتم در یکی از مساجد اطراف میروان سخنرانی می کردم، جوانان احساساتی می شدند و شعار می دادند. یکی از آنها گفت "بژی کرد و کردستان" (زنده باد کرد و کردستان) همانجا در سخنرانی جواب را دادیم. وقتی از مسجد بیرون آمدم با این جوان صحبت کردم و برایش توضیح دادم که با این شعار چه بلایی سر مردم در کردستان آورده اند و غیره. این جوان جواب این بخش از صحبت های من را نداد و در جواب گفت: می دانید چرا اینطور است؟ تو به من بگو برو از این مسجد سه طبقه خودت را به پائین بینداز من این کار را خواهم کرد، من نمی دانم چکار کنم، شما نیستید و من مجبورم سرم را به هر دری بزنم. صحبت ساده این جوان عمیق ترین انتقاد و بیان عمیق ترین نیازی است که جامعه و مردم به ما دارند. دوم اینکه گفتم انگار زمان را به نفع ما متوقف کرده اند. این حاصل سیاست درستی است که در سال ۹۱ منصور حکمت در تعرض به ناسیونالیسم کرد در بر گرفت.



منتشر شده است: منتخب آثار منصور حکمت به زبان عربی



اوضاع سیاسی ایران....

و سریعاً بتواند به اوضاع جواب دهد به اوضاع. در مورد عضو گیری وسیع هم باید هر کسی که بخواهد بیاید بتواند عضو بشود... کسانی به مردم گفته بودند ما "پژاک" یا "زحمتکشان" هستیم. ما به مردم گفتیم گفتیم اینها کی هستند و چکاره اند؟ ولشان کنید! بیایید عضو ما بشوید، طرف فوراً گفته چشم. منظورم این است اوضاع طوری است هر کسی برود، پژاک، زحمتکشانی و فاشیست برود حالا مردم را با خودش می برد، مردم در این حالت اند. اگر ما حضور موثر داشته باشیم، برده ایم، مسئله به همین سادگی است. در نتیجه تاکید ما در رابطه با گارد آزادی و راه اندختن می تواند بزرگترین ضربه ای به ناسیونالیسم باشد، ضربه ای در سطح و ابعاد اجتماعی. منظورم این نیست که ما نیروی نظامی داریم که ناسیونالیستها اصلاً جرئت اش را ندارند در مقابل ما عرصه اندام کنند، میخواهم بگویم این یکی از نتایج حضور ما است. مسئله سیاسی و اجتماعی است اگر ما بتوانیم گارد آزادی را در شهرهای کردستان راه بیندازیم، توجه مردم از مرزهای کردستان و از اردوگاههای کومه له و حزب دمکرات متوجه کوچه شهرها، خیابانها، مراکز کار و مدارس و دانشگاه ها و چهار راه ها می شود و متوجه گارد آزادی می شود. نفس درست کردن گارد آزادی و سازمان دادنش می تواند پایه کمونیسم را طوری تقویت کند که کسی به ما نرسد و بقیه را جا بگذاریم. در نتیجه سازمان دادن گارد آزادی یک امکانی و یک شانس است و یک "لوتویی" است که به نام ما در آمده است. در مورد عضو گیری و نکاتی که کورش گفت ما می توانیم اگر به روالی که گفتم کار کنیم در ظرف یک ماه می توانیم به اندازه ۷ سال عضو گیری کنیم.

نکته دیگر اینکه در این جلسات به حدی اسامین و عبدالله را بردند که تناسبی با نقش بقیه رفقا در گشت گارد آزادی در داخل نداشت. رفقای دیگر سالها است در عرصه دخیل بوده اند و نقش ایفا کرده اند مانند رفقای پدی کریمی و فرهاد رضایی که سه دوره پشت سر هم به ماموریت داخل می آیند. حتماً این رفقا تشخیص یک ضرورت سیاسی را داده اند که اینکار را کرده اند. واقعا این رفقا از جمله خالد علی پناه و سردارنگلی کار عظیمی کرده اند و از این نظر ما در این جلسات سهم آنها را خورده ایم! متأسفانه بدلائل امنیتی نمی توانیم از بقیه رفقای که واقعا نقش داشته اند، اسمی بیاریم.

ناسیونالیستها گفتند ما کردستان را جا گذاشته ایم، گفتند "هزیمت" کرده ایم. اگر همین موقعیت ما را حزب دمکرات و یا سازمان زحمتکشان داشته باشد با آن امکانات و با این سطح کاری که امروز ما انجام می دهیم، ما عقب هستیم همه آنها از ما جلو ترند. اگر این طور بچنین نمی توانیم عرضه اندام کنیم و اینکه کادر داریم و نفوذ داریم به تنهایی چیزی نمی شود، دستمایه نمی شود. حال آنها بنا به سیاست شان (زندگی و در انتظار ماندن نیروهای ناسیونالیست در شکاف بین کشورهای منطقه، امروز هم ما و هم احزاب ناسیونالیستی داریم شمره و حاصل سیاست های خودمان را می چینیم) در یک موقعیتی گیر کرده اند و این فرصت و میدان دست ما است، نباید یک روزش را از دست بدهیم. این فرصت، فرصت گرانبهایی است برای ما برای کمونیسم و از این باید استفاده کرد.

سوم اینکه علیرغم اینکه بحش شد دوست دارم بگویم ما باید در روش کار تشکیلاتی تجدید نظر کنیم. روش تشکیلات سازی ما در کردستان با وجود دستاوردهایش اشکالات و نارسائیهایی بسیار جدی دارد. مثلاً روشی که هست ما برای دیدار فعالین می رویم به کردستان، قاعده این است هر کسی به دیدارمان بیاید مخارج راه و به اضافه زمان بیکاری او را به او پرداخت می کنیم و بعد از دیدار بر می گردند. این رابطه با فعالین معکوس است و این رابطه مردم را کمونیست نمی کند. این رابطه فعال نمی شود دستمایه برای ما. باید رفقای فعال کمک مالی بیاورند برای ما، باید آنها ما را کمک کنند و پول به ما بدهند و فقط در موارد استثنایی برای بعضی از فعالین، کمیته کردستان تصویب کند که مخارج این یک نفر را می دهم. این قاعده را باید بر گرداند. خود تشکیلات سازی ما چه ربطی دارد به تشکیلات توده های و اعتراضات توده ای موجود؟ و دخالتگری اجتماعی مثلاً کنترل محلات در رابطه با تشکیلات سازی ما چه نقشی دارد؟ همه اینها بحثهای جدی هست بر تشکیلات سازی ما در کردستان باید بشود و فکر می کنم یک تجدید نظر کامل می خواهد. نکته دیگری که می خواستم بگویم نکته ای است که کورش گفت و آن این آرایش التقاطی است که با وظایفی که ما در دستور داریم خوانایی ندارد. حال سنگین است تا بخواهیم جلسه ای بگیریم و شورای کادرهای کردستان را جمع کنیم ۵ ماه طول می کشد، اینجوری کار پیش نمی رود. آرایشی لازم دارم که چابک باشد

از سایت آرشیو آثار منصور حکمت دیدن کنید:

<http://hekmat.public-archive.net/>

تماس با ماهانه:

co.mahane@gmail.com
iraj.fazad@gmail.com

کمونیست هفتگی روزهای جمعه منتشر میشود،
کمونیست هفتگی را بخوانید و آنرا تکثیر کنید!